



CHERAGH  
Iranian Queer  
Magazine

چراغ

نشریه همجنسگرایان ایرانی

December 2006

Issue No. 23

شماره ۲۳

سال دوم

آذرماه ۸۵

WWW.cheragh.pglo.net  
e-mail:editor@pglo.net

## سخن سردبیر

مقدار زیادی قانون و چارچوب و شناسنامه و رابطه در چراغ عوض شد. همه ی اینها جای حرف دارد و بخصوص جای حرف دارد چون بعضی از این تغییرات خوبند بعضی بد... **صفحه ۲**

## سیر همجنسگرایی

بحث در مورد موضوعی که تاریخ آن همراه با آدمیزاد و غریزه جنسیت می تواند قدمت داشته باشد کار چندان سهلی نیست. ما در همین اول باب بحث های فلسفی و روانشناختی را ... **صفحه ۹**

## هفتاد باکره

از هنگامی که مدرسه را ترک گفتم، با این پرسش همیشگی کلنچار می رفتم: آیا باید با اسلام خداحافظی کنم؟ برای حل این مسئله، باید به این پرسش پاسخ می گفتم که آیا چیزی ... **صفحه ۲۵**

## دگرباشان جنسی ایرانی را به کشورشان بازگردانید

هلند یکی از اولین کشورهایی بود که پس از واقعه اعدام دو نوجوان در مشهد، بازپس فرستادن همجنسگرایان ایرانی به ایران را جهت انجام بررسی های لازم ... **صفحه ۵۵**

## عشق ایرانی در استانبول

بهار فروز در بازار ادویه ی استانبول از این دکان به آن دکان می رود. بازار ادویه ی استانبول معروف است به "میصیر چارشیسی"، یعنی بازار مصری. بعد از ظهر پنجشنبه است و ... **صفحه ۶۳**

## ادبیات داستانی

یک سوال از دوست.. مثل صدای بیلی هالیدی، پسر بوشهری، اطمینان، ... **صفحه ۶۸**

## دیوید هاکنی

"این عکس هایی که من گرفته ام بیننده را وادار می کنند که به چیزهای معمولی به طوری متفاوت نگاه کنند - قطره اشکی بر ورق کاغذ، سایه ای بر کاغذی دیگر - اما یک نقاش خوب ... **صفحه ۹۶**

## سازمان ما

قوانین نشریه، بیانیه ها، نامه ها، فعالیت ها و گزارش های انجام شده در ماه گذشته... **صفحه ۱۰۴**

## با نیاز سلیمی

نیاز سلیمی مدیر کانون اندیشه و گفتگو و حقوق بشر در ایران، مدیر اجرایی اتحادیه مسلمانان کانادایی، از مدیران سازمان دگرباشان جنسی ایرانی است و با شماری از کانون های ، ... **صفحه ۲**

## چراغ، نشریه ای اینترنتی، صدای همجنسگرایان ایران

اقلیت های جنسی در دنیای امروز و جوامع مدرن نیز با مشکلات بسیاری مواجه هستند. با وجود کوشش هایی که برای احقاق حقوق همجنسگرایان و دو جنسگرایان به انجام می رسد هنوز ... **صفحه ۲۲**

## راهنمای رابطه جنسی همجنسگرایان

سخن راندن از کنش های جنسی برای ما ایرانیان تابو است و تنها می توانیم در جمع خودمانی اطرافمان در این باره صحبت کنیم. آن هم زمانی که مطمئن باشیم که ... **صفحه ۲۹**

## همجنسگرایی یا همجنسبازی

اخیراً در متن چند تا از نوشته هایم هم از کلمه ی همجنسگرا استفاده کرده ام و هم از همجنس باز. البته استفاده کلمه همجنس باز عمدی نبود و از آنجا که می دانم برخی دوستان به ... **صفحه ۶۱**

## مستند جدید "الله" آماده غوغا آفریدن

دابوسکی که تهیه کننده ی این فیلم است، می گوید: «در حال حاضر دنیا باید اسلام را بهتر بشناسد، این فیلم حاوی قصه هایی قابل اعتراض به اسلام است». این فیلم مستند ... **صفحه ۶۶**

## دریچه ای به زندگی دگرباشان ایرانی

نقدی بر نوعی نقد، ازدواج بیژن و سهراب، از کودکی تا به حال، حرف های شما ... **صفحه ۸۲**

## ناتزه های خواندنی

بهترین داستان، فراخوان چراغ، دگرجنسگونه شایسته دنیا، گذشتن از سد حفاظت برای شرکت در سخنرانی در باره ی تعقیب و آزار دگرباشان جنسی، امکان استناد به پیام های کوتاه در دادگاه های کشور ... **صفحه ۹۸**

## تماس با ما



سال دوم

بیست و سومین شماره

دسامبر ۲۰۰۶

آذر - دی ۸۵

صاحب امتیاز:

سازمان همجنسگرایان ایرانی

مدیر مسئول:

آرشام پارسی

سردبیر:

ساقی قهرمان

ویرایشگر:

ساقی قهرمان

صفحه آرا:

آرشام پارسی

تصویرگر:

امیر حسین

آدرس وب سایت:

www.cheragh.pglo.net

آدرس پست الکترونیکی:

editor@pglo.net

مقدار زیادی قانون و چارچوب و شناسنامه و رابطه در چراغ عوض شد. همه ی اینها جای حرف دارد و بخصوص جای حرف دارد چون بعضی از این تغییرات خوبند بعضی بد بعضی نه خوب نه بد،

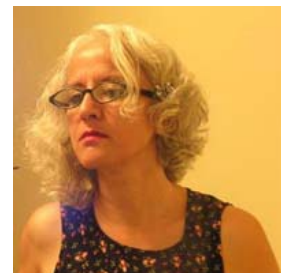
چیزی هستند بین خوب و بد. همه ی این خوب و بد

کردن ها هم جای حرف دارد چون سر هر کدامشان می

شود سه چهار سر مقاله نوشت که خودش می شود مایه

ی کار یک سال نشریه. اما در این شماره، در همین

شماره، به احترام سردبیر عزیزی که چراغ را تبدیل به



ساقی قهرمان

نشریه کرد و رفت، به احترام ضابطه های معقولی که سر جاشان ایستادند و تکان نخوردند، به احترام

رابطه ی انسانی که زیر پای ضابطه نترکید، به احترام سردبیر(عزیزی که مایل به چراغ شد و نرفت،

به احترام اتفاق، که گاهی می افتد، یکبند، به احترام چراغ که حالا بیشتر از پیشتر تن می دهد به

اولویت هایی که سخت مورد نیاز چراغ است، به احترام صفحه آرای که از همان ابتدا این چراغ را

روشن کرد داد دست ما و خودمان را بکشیم خاموش نمی شود، سخن سردبیر را نمی نویسم تا

ننوشته باشم.

هر چند اسم خودمان را می گذاریم چراغ ولی آدمیم بالاخره.



## با نیاز سلیمی

### چرا از حقوق اقلیت های جنسی دفاع می کنید؟

به این دلیل که دفاع از حقوق هر گروه و اقلیت تحت فشار و مستثنی از حقوق برابر اجتماعی را وظیفه ی خودم می دانم.

آیا هیچگاه اندیشه های هوموفوبیایی داشته اید؟ اگر بله چه عاملی باعث شد که در آن

### تجدید نظر کنید؟

طبیعتاً داشته ام. من در اجتماعی سنتی با ارزش ها و عادات از پیش تعیین شده رشد کردم ام و طبعاً تا زمانی که امکان کشف و تجربه ی شخصی پیدا کنم از همان تفکر پیروی کرده ام. برای من نقطه ی تغییر، و تجدید نظر در رابطه ای بسیار نزدیک و تعیین کننده با

همجنسگرا آغاز شد. با این که حالا این عزیز دیگر در بین ما نیست، من برای همیشه بخش عظیمی از دگرگونی ارزش ها و جهان بینی ام را مدیون ارتباط با او می دانم.

### جنبش زنان و جنبش همجنسگرایان را چگونه با هم مقایسه می کنید؟

به نظر من جنبش زنان و جنبش همجنسگرایان هر دو در تقابل با فرهنگ مردسالار عمل می کنند و حذف و تغییر این عامل در صدر مبارزات آنها قرار دارد.

### به نظر شما این دو جنبش همخوانی دارند؟

در ضمن توجه به آنچه در بالا گفته شد لازم به ذکر است که این دو جنبش از چند نظر بنیادی با هم تفاوت دارند. نکته اول این است که جامعه ی سنتی ادعا و قدرت حذف زنان را ندارد در حالیکه در ارتباط با اقلیت همجنسگرا هدف و عملکردش کاملاً متفاوت است. مسئله ی دوم تفاوت این دو جنبش از دیدگاه قانون و مشخصاً شرع و عرف است. در ایران نیز مثل بسیاری از جوامع مذهبی- سنتی با مسئله ی همجنسگرایان به عنوان امری خلاف شرع برخورد می شود و از دیدگاه قانونی نیز این گرایش جرم محسوب می شود و مشمول پیگرد و حدود قانونی است. جامعه ی مذهبی- سنتی در حالیکه همه سعی خود را در جهت کنترل و محدود کردن حقوق زنان معطوف می دارد، در برخورد با مسئله ی همجنسگرایان کاملاً منکر هر گونه حقوق اجتماعی این گروه شده و با آنان به عنوان مجرم برخورد می نماید.

### چطور می توان دیگر جنبش های مدنی را با جنبش همجنسگرایان همسو کرد؟

چنانچه جنبش های مدنی در طلب حقوق و مبارزه برای کسب آن از اصول و الگوی جامعه مدنی عادل و آزاد به تعریف منشور حقوق بشر پیروی کنند این جنبش به خودی خود در همسوئی کامل با بقیه این فعالیت ها قرار دارد. اما اگر هر جنبش تنها به موارد مورد درخواست خود بپردازد و در رویای ساختن خانه ای امن در محله ای ناامن باشد این همسویی به راحتی امکان پذیر نخواهد بود.

### نیاز سلیمی به عنوان یک هنرمند از چه نقطه نظری اقلیت های جنسی ایرانی را می بیند؟

ضمن اینکه باید اعتراف کنم که معنی این سؤال را نمی فهمم ولی می توانم یک نکته را توضیح بدهم. نزدیکی به و آگاهی از هنر این امکان را می دهد که از قالب محدود خود خارج شده و از زوایا و نظرگاه های متعدد و گاهی بیشماری به یک منظر خاص و با شرایط ویژه توجه کرد. شاید در اینجا نقش هنر این باشد که به من اجازه دهد در قالب دیگری به جز خودم زندگی را تجربه کنم و از این طریق زندگی دیگری را لمس کرده و به رسمیت بشناسم.

### آیا دیگر فعالیت های سیاسی و اجتماعی شما تاثیری بر ( این ) دیدگاه شما داشته است؟

فعالیت یعنی عمل. عمل کردن اختلاط با آدم ها و شرایط را ایجاد می کند. در این اختلاط نظرگاه ها و باورهای انسان متنوع و گسترده می شود. باید بگویم بله، مؤثر بوده.

### آیا قبل از فعالیت های حاضر و در زندگی خصوصی و هنری خود به این ( کدام گونه؟ ) گونه اقدامات فکر کرده بودید؟

اگر قبول کنیم که معنای فعالیت عمل کردن است پس طبعا می باید قبل از عمل به آن فکر کرده باشیم. از نظر من تقسیم بندی ای به نام زندگی خصوصی و اجتماعی وجود ندارد. آنچه که به آن زندگی خصوصی می گوئیم حرکت را ممکن می سازد. حرکاتی از قبیل خوردن و خوابیدن و شستشو و امثالهم. به غیر از این مگر ممکن است که کسی در حضور اجتماعی اش مثلا به برابری یا عدالت معتقد باشد و بعد در عرصه خصوصی از تبعیض و فشار حمایت کند؟ جمع بندی این پاسخ می تواند این باشد که فکر می آید و بعد از آن عمل اتفاق می افتد. هر عملی به اعمال دیگر منتج می شود تا وقتی که به دلیلی سوخت این چراغ به پایان برسد.

جنبش همجنسگرایان ایرانی یک جنبش تازه و نوپا است. به نظر شما چه نقشی ایرانیان داخل و خارج از کشور در این جنبش می توانند ایفا کنند. جنبش همانطور که گفتید تازه و نوپاست ولی اصل مسئله به اندازه تاریخ حضور انسان روی زمین قدمت دارد. اولین و ضروری ترین گام برای ما هر جا که باشیم این است که این واقعیت را به رسمیت بشناسیم.

بسیاری بر این باورند که افرادی که از ایران خارج شده اند نمی توانند بر جامعه درون ایران تأثیر بگذارند و باید این فعالیت ها از درون ایران

انجام شود؛ نظر شما در این مورد چیست؟

ما وقتی که در ایران بودیم بسیاری از تأثیراتمان را از الگوهایی می گرفتیم که همزمان بودند و نه هم مکان. آدمها در هر کجا که باشند می باید سلامت و روشن اندیش باشند. در حال حاضر طبق آمار ما معادل ۵-۳ میلیون ایرانی در خارج از مرزهای ایران داریم. آیا تغییر فکر این جمعیت مؤثر نیست؟ در ضمن باید در نظر داشته باشیم که نگرش درست خاص زیست در نقطه ی جغرافیایی مشخص نیست. بسیاری در دور افتاده ترین شهرهای ایران روشن بین تر و پیشروتر از ساکنان پایتخت های مدرن ترین کشورهای جهان اند. مسئله شروع کردن است. تأثیر خود به خود منتقل خواهد شد.

### تا چه حد به اقلیت های جنسی ایرانی نزدیک هستید؟

از نظر حسی بسیار و از نظر شخصی چند نفر از نزدیک ترین دوستانم از این گروه هستند.

### آینده جنبش همجنسگرایی ایرانی را چگونه می بینید؟

مثل هر اقلیت دیگری وقتی به اندازه ی کافی و با شدت و حدت لازم حضور خودش را اعلام کرد پذیرفته خواهد شد. و البته این پایان کار نخواهد بود. متأسفانه گروه های اولیه فشارهای بسیاری را تحمل می کنند.

### به نظر شما برای رفع هوموفوبیا چه باید کرد؟

اول باید وجود این گروه را به رسمیت بشناسیم. در فرهنگ ما حتی بسیاری از روشنفکران ما نیز در بهترین حالت وجود چنین گروهی را ندیده می گیرند و از کنار آن، البته به طور صلح آمیز، عبور می کنند. دوم اینکه باید یاد بگیریم که آزادی را به مساوات تقسیم کنیم. کارگری که از همه ی جامعه درخواست و توقع حمایت دارد وقتی به مسئله ی اقلیت دیگری برخورد می کند به بهانه های مختلف از حمایت خودداری می کند. ما یکبار و برای همیشه باید یاد بگیریم و بپذیریم که یا برای دست یابی به عدالت و آزادی وارد میدان شده ایم و یا نه. جامعه ی کمی آزاد با مقداری عدالت برای گروه های مشخص، شوخی است. همین چیزی است که امروز در مقابل ماست.

### نظر شما در مورد جرم زدایی قانون اساسی ایران چیست و آیا حتما این کار در گرو برکناری جمهوری اسلامی ایران است؟

جرم زدایی از مسئله ی همجنس گرایی از ضروریات و اولویت های این جنبش و همه فعالین اجتماعی است. مشروط کردن این امر بر کناری جمهوری اسلامی تعطل در انجام امری حیاتی است. کار را باید شروع کرد و پیش رفت. حالا در این میان اگر حکومت روشن تر و مداراگر تری سر کار آمد چه بهتر و گر نه امر نفس کشیدن یک گروه را نمی توان مشروط به ایجاد شرایطی در آینده ی نامشخص کرد.

### چطور می توان حمایت خانواده ها را جذب کرد؟

منظور سؤال را نمی فهمم. هر فرد در جامعه عضو خانواده ای است و اطلاعات و باورهای خود را به درون خانواده می برد و منعکس می کند.

مسئله در سطح اجتماع که مطرح شد به درون خانواده هم نفوذ خواهد کرد.

**به عنوان یک مادر ایرانی، اگر فرزندی همجنسگرا می داشتید، در مقابل ابراز هویت او چه عکس العملی نشان می دادید؟**

می خواهم باور داشته باشم که اگر مادر فرزندی همجنسگرا بودم و من این مسئله را خودم دریافت کرده بودم فرزندم نیازی به ابراز هویت خود نداشت. بعد از آن همان حساسیتی را به کار می بردم که در شرایط متفاوت هم معمول است. به خصوص اگر فرزندم بسیار جوان بود به مسئله ی تفاوت بالای سنی او و زوج اش بسیار حساس می بودم. در ضمن برایم پیوند حسی و عاطفی فرزندم با شریکش بسیار اهمیت می داشت. بی گمان برای او توضیح می دادم که عضوی از یک اقلیت بودن محدودیت های بسیاری از جمله محدودیت در انتخاب را ایجاد می کند. به او می گفتم ککه این محدودیت نمی باید در تصمیم او برای ایجاد رابطه ی ایده آل تغییری ایجاد نماید.

**فرض کنید که با موضوع همجنسگرایی مشکل دارید و نمی توانید آن را بپذیرید. در آن زمان چه عکس العملی را با فرزند خود انجام می دادید؟**

اگر این فرض را بپذیریم که من با این مسئله مشکل داشته ام احتمال عکس العمل من چیزی شبیه ۹۰٪ ایرانی های دیگر می بود. گمان نمی کنم نکته ی خاصی در واکنش من وجود می داشت.

**آیا هیچ کار هنری داشته اید که به مسایل اقلیت های جنسی ایرانی پرداخته باشد؟**

نه

**آیا هیچ کار هنری را در ایران سراغ دارید که به این موارد پرداخته باشد؟**

متأسفانه خیر

**نظر شما به عنوان یک هنرمند در ارتباط با نقش سینما و تلویزیون و در کل هنر در تغییر فرهنگ اجتماعی چیست و آیا می توان از این ابزار**

**برای رفع هوموفوبیا نیز استفاده کرد؟**

به نظر من هم هنر و هم وسایل ارتباط جمعی در شکل دادن و تربیت ذهن افراد تأثیر بسیاری دارند. تنها شرط لازم این است که درست به

خدمت گرفته شوند. گاهی استفاده ی تبلیغاتی و غیر اصولی از این ابزار نتیجه ی عکس می دهد.

**چطور می توان از راهکارهای هنری برای پیشبرد این اهداف، چه در داخل و چه در خارج استفاده کرد**

همانطور که در پاسخ قبلی گفتم، تأثیر هنر گشودن چشم انداز فرد است. هنر زبان مشترکی است که از طریق آن هنرمند جهان بینی اش را

منتقل می کند. هنرمند مسئول، پیغام درست، پرداخت حرفه ای، ارتباط را ممکن می سازد.

**جامعه ایرانی خارج از کشور را با داخل ایران، از نظر موضع هر کدام در قبال اقلیت های جنسی چطور مقایسه می کنید؟**

طبعاً جامعه‌ی خارج از کشور تحمل و مدارای بیشتر دارد. این به این دلیل نیست که این گروه مشخصاً از بطن جامعه دست چین شده‌اند، مدارا حاصل همزیستی است که قانون حامی آن است. در سایه‌ی این همزیستی است که فرد یا جامعه قادر به شناخت پدیده‌ی مقابل خود می‌شود و بسیاری از پیش قضاوت‌ها غلط از آب در می‌آید.

در شرایط فعلی ایران با توجه به ناهم‌واری‌های فرهنگی، و ناهنجاری قوانین مربوط به اقلیت‌های جنسی، وظیفه‌ی ارگان‌های اقلیت‌های

جنسی ایران چیست؟ چه باید باشد؟

با توجه به مخاطرات موجود در ایران برای افراد همجنس‌گرا تجویز هر گونه دستور العمل کاری یا از سر بی مسئولیتی است و یا نظریه‌ای است سهل انگارانه. به نظر من فعالان و روشنفکران جامعه، من در این عنوان به مفهوم واقعی کلمه اشاره می‌کنم، می‌باید با شدت و سرعت فضای ذهنی جامعه را برای پذیرش این هویت آماده کنند.

با توجه به سؤال بالا، نقش ارگان‌های اقلیت‌های جنسی ایران در ارتباط با زدودن هوموفوبیا از افکار عمومی، خانواده‌ها، و اجتماع چیست؟

به نظر من افراد این ارگان‌ها می‌باید با حضور در رسانه‌ها و به کار بردن ابزارهای فرهنگی، هنری، و ارتباط جمعی به باور و درک جامعه از این مسئله کمک کنند. در ضمن این مسئله بسیار مهم است که تلاش‌های فرهنگی توأمان با فعالیت در جهت تغییر قوانین رسمی انجام گیرد. هر یک از این دو رشته‌ی فعالیت بدون دیگری بی‌تأثیر و باطل است.

ارگان‌های اقلیت‌های جنسی برای ارتباط‌گیری با بدنه‌ی جامعه‌ی اقلیت‌های جنسی داخل و خارج از وب لاگ‌ها و نشریات الکترونیکی، یا

در واقع از ارتباط درون-گروهی استفاده می‌کند؛ با توجه به تنوع این جامعه و نیاز به همگون شدن، کشیده شدن این ارتباط را به عرصه‌ی

عمومی، از طریق رسانه‌های سنتی نظیر ادبیات، هنر، تئاتر، توسط اعضای جامعه‌ی اقلیت‌های جنسی تا چه حد لازم می‌بینید؟

همانطور که تأکید کردم حضور فعال در رسانه‌های جمعی از هر قبیل و ارگان‌های اجتماعی و فرهنگی بسیار مؤثر است. در ضمن این که من به ارزش و تأثیر ارتباطات کامپیوتری معتقدم ولی نمی‌توانم منکر تأثیر و ضرورت حضور زنده این افراد در عرصه‌های عمومی باشم.

مسئولیت‌پذیری از اصولی است که سازمان همجنس‌گرایان ایرانی، (دگرباشان ایرانی- ایرانیان کوئیر) به عنوان قدم لازم در شکل دادن به

جامعه‌ی اقلیت‌های، و همگونی این جامعه با بدنه‌ی کل جامعه‌ی ایرانی شناسایی کرده است. این مسئولیت‌پذیری به معنای تشخیص دادن

نقش اقلیت‌های جنسی در سرنوشت خود و نیز تمامیت بدنه‌ی جامعه، و همچنین روشنگری در زمینه‌ی نقشی که کل بدنه‌ی جامعه در

ارتباط با اقلیت‌های تشکیل دهنده‌ی این کل بر عهده دارد، است. در ضرورت این دو گام، که باید در هر حد امکان همگام برداشته شود، چه

می‌گویید؟



فراموش نکنیم که در ضمن این که هر فرد یا گروه مسئولیت مشخصی در قبال سرنوشت اجتماعی خود دارد ولی بخش عظیمی از این مسئولیت مستقیماً بر دوش اجتماع و قانون است. در تغییر قانون است که ارگان‌های رسمی به آزادی مسئولیت تعلیم و تربیت اجتماع را در این زمینه به عهده می‌گیرند. گام‌های فردی سرمایه‌گذاری در جهت تغییر عظیم و همه‌گیر اجتماعی است.

هم‌اکنون در جهان غرب جریان‌هایی در کلیسا و مسیحیت وجود دارند که سعی در آشتی میان همجنس‌گرایی و کلیسا دارند. آنان از دین مسیحیت تأویل جدیدی می‌دهند، معتقدند می‌توان مؤمن بود و در عین حال همجنس‌گرا. آنان انجمن‌ها و مراسم خود را نیز برگزار می‌کنند و توانسته‌اند در چند ساله گذشته در کشورهای اروپایی تأثیر گذار باشند و یاران و همراهان خود را بیابند. به نظر شما آیا می‌توان چنین برخوردی را در اسلام بر سر موضوع همجنس‌گرایی داشت؟ آیا دین اسلام در خود ظرفیت اینچنین تأویل‌پذیری را دارد؟

مسئله‌ی اساسی این جاست که امروزه در غرب کشوری که در عرصه‌ی اجتماعی از قوانین دنی‌پروی کند وجود ندارد. قوانین دینی و قدرت و نفوذ آن در جوامع مسیحی توسط قوانین اجتماعی کنترل و محدود می‌شوند. در کشورهای اسلامی که دین و دولت در قالب یک واحد حکومت می‌کنند مسئله از قالب برخورد نظری خارج شده و به عرصه‌ی عدالت اجتماعی کشیده می‌شود. با این حال تعریف‌های متفاوتی از هر دین وجود دارد و در هر دوره یا جامعه‌ای این قوانین در قالب عملکرد گروه خاصی متبلور می‌شود. در حال حاضر در بسیاری از کشورهای اسلامی از مسئله‌ی همجنس‌گرایی جرم‌زدایی شده است.

در آخر، به نظر شما، در تقابل با ساختار فرهنگ مردسالار، دگرجنس‌گرایی کجا قرار می‌گیرد؟ آیا می‌شود دگرجنس‌گرایی را نیز مثل همجنس‌گرایی در صف مقابل فرهنگ مردسالار و دگرجنس‌گرایی اجباری حاکم بر این فرهنگ دید؟

آنچه ما به عنوان فرهنگ مردسالاری می‌شناسیم در عمل الزاماً به معنای قوانین موافق و مدافع حقوق مردان نیست. مردسالاری امروزه الگویی است که دولت و حکومت از آن پیروی می‌کنند. سالار به سادگی قادر است مردی که در تعریف جامد و محدود آن نمی‌گنجد را مورد تعرض قرار دهد. من باور دارم که همه‌شهادی سیاسی ما قربانیان فرهنگ مردسالار بوده‌اند. در تلاش برای تغییر و حذف کامل این قوانین است که آحاد جامعه از هر جنس و گرایش که باشند هویت و حرمت خود را باز می‌یابند.

\*\* نیاز سلیمی مدیر کانون اندیشه و گفتگو و حقوق بشر در ایران، مدیر اجرایی اتحادیه مسلمانان کانادایی، از مدیران سازمان دگرباشان جنسی ایرانی است و با شماری از کانون‌های فرهنگی و انجمن‌های حقوق بشری همکاری فعال دارد. او از بازیگران با سابقه‌ی تئاتر، تلویزیون، و سینما در ایران است، و مقاله‌ها و ترجمه‌هایش در نشریات منتشر شده‌اند. نیاز سلیمی سال‌هاست خارج از ایران و در تورنتوی کانادا زندگی می‌کند. حضور وی در عرصه‌های حقوق بشری و نیز در هیئت مدیره‌ی سازمان دگرباشان جنسی ایرانی مایه‌ای برای مباحثات و دلایلی برای امیدواری است.

بحث در مورد موضوعی که تاریخ آن همراه با آدمیزاد و غریزه جنسیت می تواند قدمت داشته باشد کار چندان سهلی نیست. ما در همین اول باب بحث های فلسفی و روانشناختی را می بندیم و اندکی پس از تاریخ بشریت به آن می نگریم، طبعاً فعلی که مصدر آن غریزه است، خود به قدمت غریزه است. اگر معتقد به خلقت از نگاه ادیان آسمانی باشیم باید بشریت چند سالی در انتظار مرد هم جنس با زن ناجنس به سر برده باشد و ناچار در اینجا فضل تقدم با ارباب زنا است (۱). تا آنگاه که آدم تخم خود را در کشتگاه (۲) زن بپراکند و کشته اش سبز شد و به ثمر نشست (۳) و پسران به وجود آمدند و اگر کسی میوه کال و نارس را برای امتحان دندان نزده باشد پس سال ها عمر زنا از لواط پیرتر است. اوستا این پدیده را مربوط به اهریمن می داند که بسیار قدیمی می نماید (۴).

با توجه به قدمت اوستا و تاریخ چند هزار ساله آن می توان این امر را در میان ایرانیان بسیار قدیمی دانست. در قسمت وندیداد که شامل مسائل فقهی کتاب اوستا می باشد درباره این امر بحث به میان آمده که البته درباره آن چندان سخت گیری نشده است (۵) و در بین النهرین داستان گیلگمش و عشق مردانه اش مشهورتر از آن است که ذکر کنیم. اما شیوع لواط (۶) به صورت متطور و نمادین آن برای اولین بار نزد قوم لوط دیده می شود طبق مدارکی که کتاب آسمانی مسلمین به دست می دهد آنها در مکان باشگاه های خود جمع می آمدند و به تماشای زنده ی لواط می پرداختند و خود نیز در این امر شرکت می جستند که نسبت به قدمت آنها بسیار پیشرفته می نماید و آنها را که بسیار پیشتر از تاریخ مسیح و یهود در شمال شبه جزیره عربی زندگی می کردند می توان اولین مؤسسين مکتب فکری لواطه دانست. در آثار یونان که نزدیک ترین همسایه غربی خاورمیانه به شمار می رود اثری از عشق مرد به مرد دیده می شود و در زمان ما نیز اصطلاح حب اغریقی (۷) کنایه از حب مرد به مرد است. همین است که این حدس را قرین به صواب می دارد که یونانیان ادب این هنر را از همسایگان شرقی خود گرفته باشند. از قصه زوس کبیر و جانمید که بگذریم، همسایگان یونانی ها یعنی رومانئون (۸) و اسبارطیون نیز از این حب بی خبر نبوده اند که در کتب غرب شرح آن مفصلاً آمده است.

اما بعد از این مقدمه می پردازیم به تاریخ لواطه در اسلام - در جاهلیت اعراب که مردم بادیه نشین عرب بودند در صحاری به سر می بردند و جز نخل و شتر و شمشیر و صحرا نمی شناختند غایت امل آنها کسب شرافت بود و در این راه شجاع و سخی بودند صعوبت حیات در صحراء آنها را از رقیق عیش و لذات دنیا دور داشته بود و به قول جاحظ " انما كانوا عرباً اجلاً جفاً لا يعرفون رقیق العیش و لا لذات الدنيا."

و همین است که ابو نواس عشاق عرب را متهم می کند که از عشق خبر نداشته اند و رویگردانی آنها را به خاطر دور بودن و جهل آنها از لذت عشق غلمان می داند ولی با این همه در صحت غریزه آنها طعن و عیبی وارد نمی کند.

اما و الله لا اشرا حلفت به و لا بطرا

لو ان مرقشاً حی تعلق قلبه ذکرا (۹)

و ایقن ان حب المر د یلقى سهله و عرا

یزیدک وجهه حسناً اذا مازدته نظرا

اما به خدا دور از هر فساد و سیاهکاری سوگند می خورم که اگر "مرقش" ( شاعر جاهلی ) زنده بود دلش معلق به جنس مذکر می شد و در حب امردان بیابان را ترک می کرد .

و اگر بادیه را به مرکز تمدن و حضاره شبه جزیره یعنی حجاز ترک کنیم اثر لواطه رادر حجاز تا حدودی می توان واضح تر مشاهده کرد. در تاریخ اسلام نام مخنثین را ذیل غلامان و یا موالی بنی مخزوم و خزاعه و ثقیف و بنی نجار می بینیم که از قبایل شهر های حجازند، و همین است که سئوال مطرح می شود که امثال هیت و ماتع و طویس را در حجاز چه کار است (۱۰) و اصلاً چرا اسلام این همه درباره ی لواطه سخت گرفته است (۱۱) ستردن موی صورت را تحریم کرده و مابین ناف تا زانوی مرد را جزء عورت قرار داده (۱۲) و نگاه کردن مردی دیگر را بدان حرام دانسته و مطلقاً نگاه شهوت آلود مرد را به مرد دیگر جایز نمی داند (۱۳)

و عرب را در شناخت جمال مرد (۱۴) همین قدر بس که همراه با ذکر رجال به توصیف صورت و قد و قامت آنها نیز پرداخته اند و این در کتب تاریخ پدیدار است که فلان به صورت این گونه بود و به قد و قامت چنین و چنان و در تفضیل پسران بر دختران (۱۵) و همچنین ولع عرب و مردم خاورمیانه را به ارداد (کفل ها) از این قبیل شواهد توان دید (۱۶) و همین که همراه با اسلام در ضواری عرب گشتند از جمال مردان یادآور شده اند که فلان مرد را آوردند چنان زیبا بود که هیچ خلقی همانند او نبود و قرآن که به زبان عربی مبین نازل شده اوج جمال را برای همیشه به مرد تخصیص داده آنجا که در احسن القصص از یوسف یاد می کند و وقوف عرب را بر این مقام به وضوح می توان دید. در سؤالی که از رسول خدا پرسیدند که تو زیبا تری یا یوسف و جواب حکیمانه ی رسول الله که گفت: "انا املح". و بدانید که جبریل امین به صورت دحیه کلبی نازل می شد که از زیباترین مردان عرب بود و یاد بیاوریم در ترغیب و تحریص عرب و غیر عرب قول الله عز و جل: "یطوف علیهم غلمان لهم کانهم لؤلؤ مکنون - یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب و اباریق" (۱۷)

و همراه با فتوحات اسلامی و گسترش مدینه به عنوان مرکز جهان اسلام وقوع امر لواط در زمان خلفای راشدین کما بیش اتفاق می افتد که با

سخت گیری شدید آنان روبرو شده است و در کتب حدیث و فقه به موارد آن اشاره رفته

اما با جلوس بنی امیه به خلافت و ظهور فسق و فجور در بلاد اسلامی همجنسگرایان را در مدینه می بینید که لباسهای رنگین می پوشند و در

مجالس اهل مدینه آمد و رفت داشته اند و پس از اندی به نامهایی بر می خوریم که در لواط ضرب المثل شده اند دلال - دیک - سیاه (۱۸)

سیاه برای اولین بار لواط را در ادب عربی وارد کرد و باب را برای ابو نواس و والبه بن الحباب و الرقاشی (۱۹) و ابوهشام الخراز باز کرد

اخزاع ان عدّ القبائل فخرهم فضعوا اکفکم علی الافواه

الا اذا ذکر اللواط و اهله و الفاتقون مشارح الاستاه

فهناک فافتخرو فان لکم به مجدأ تليداً طارفا بسیاه

و این نکته را متذکر شوم که شیوع لواط در تمدن اسلامی منوط به دستورات اسلام درباره ی حجاب زنان نیست کما این که بعضی کوتاه

فکران چنین پنداشتند (۲۰)

گو اینکه پیش از اسلام این فن شناخته نبوده یا کلامان در امریست که همراه با اسلام شایع شده و عجیب تر آنکه هنوز هم در قرن پیشرفت

لواطه کسانی پیدا می شوند که دست بر این خاکستر بر باد رفته دارند همجنسگرایی نه به سبب حجاب ربط دارد و نه به دلیل انحطاط بین

جنسین و خاصه در زمان ما که ما بین زن و مرد حجاب برداشته شده و انجمن های زن گرایی و مجالس زن بارگی فراوان گشته و نهان

داستان نمایان آمده و در کنار آن مکاتب همجنسگرایی بیشترین پیشرفت را داشته اند. و همین شواهد بر نظریه آنها خط بطلان می کشد و

اگر آنها به تاریخ آشنایی کامل داشتند چنین نظریه های ابتدایی و کوتاه بینانه نمی دادند.

اما با جلوس خلفای بنی العباس، همراه با تطور علوم و فنون دیگر، مکتب لواط نیز رواج تام پیدا کرد. غزل مذکر و تشبیب به غلمان روم و ترک

و دیلم وارد ادب شد و عشق مرد به مرد برای اولین بار در جهان اسلام علنی شد (۲۱)

و از پدیده های این دوره ظهور غلامیات (پسر گونه ها) بود که زنان برای جلب توجه مردان اجباراً خود را به شکل مردان آراستند. دیگر غلامان

را به اعتبار قوت جسم و سختی بازو و به دست داشتن حرفه و صنعت نمی خریدند (۲۲) و آنها را برای مبارزه و میدان جنگ نمی خواستند

(۲۳) بلکه آنها را به اعتبار اعتدال قامت و فرهیگی ران و داشتن هنر در پا و خوبی صورت می خریدند. بر آنها لباس های گران بها می پوشاندند و

به آنان علم و ادب و موسیقی و خواندن آواز می آموختند.

و همه اینها آنگاه بیشتر ظهور کرد که با خلیفه اللواطیین امین به خلافت بیعت شد.

امین خلیفه ی جوان سال از زنان روی گردان بود و عمر در حب غلمان و عبث صبیان به سر می برد در وسعت گرایش امین به همجنس و

لطافت طبع او همین را متذکر شوم که دسته ای از غلامان امرد زیبا روی ترک و دیلم و روم تشکیل داده و نام آنها را الجرادیه ( ملخها )

گذاشته بود و نام غلامان زیبا روی حبشی را که سیاه بودند الغرابیه ( کلاغیه ) نهاد.

پس از امین برادر او مأمون به خلافت نشست و اظهار علاقه او به همجنسگرایی آنقدر بود که با تقرب قاضی یحیی بن اکثم در حلیت لواط با غلام مملوک فتاوی صادر شد. اینک امر آنقدر شایع شده بود که درباره ی لواط و تفضیل غلمان بر جواری بحث های فراوان می شد (۲۴) و اگر چه جاحظ را عقیده این است که اعراب بادیه نشین از لذت این شهوت بیخبر بوده اند و امر در خراسان شایع بوده است و حتی لباس غلمان و غلامیات زی خراسانی بوده است (۲۵) اینک عرب و عجم در این میدان از همدیگر گوی سبقت می ربودند.

اما با روی کار آمدن معتصم و متوکل که چون دیگر خلفای عباسی به لواطه گرایش داشتند علاقه ی آن دو به ترک پسران باعث به قدرت رسیدن ترکان شد و انتخاب سپاهیان از عناصر ترک طرحی نو در جهان اسلام در انداخت. متوکل برای اول بار ترکان را وارد عرصه ی سیاست کرد (که خود نیز به دست ترکان کشته شد) و آنها را بر سر مسلمین سیادت بخشید (۲۶) تا آنجا که اگر بگوییم از زمان او تا روزگار ما بیش از سه چهارم از حکومت اسلامی زماناً و مکاناً در دست ابناء ترک بوده است چندان در تخمین خود دور نرفته ایم و این را می توان در تمام صفحات تمدن اسلامی مشاهده کرد. (مثلاً نقاشی ها را به صورت ترک می کشیدند)

اما در ادب و غزل واژه ی ترک آنقدر بسامد دارد که به جای لفظ معشوق و شاهد زیبا روی واژه ی ترک استفاده کرده اند خاصه در ادب فارسی که بیشتر است. (۲۷)

از آنگاه که متوکل ترکان امرد و میان سال را به سپاهگیری واداشت تغزل به ترکان شدت گرفت (۲۸) و نام اسلحه های جنگی بیشتر وارد غزل شد. تشبیه چشم مست به ترک خونریز در کنار مصطلحات شمشیر ابرو و کمان ابرو و تیر نگاه و سپاه مژه و کمند گیسو و خنجر مژه و جوشن مو و تیغ میان و تیر مژه و سپر سینه از پدیده های این امر می باشد. (۲۹) و شعرا معشوقان خود را قاتل و معذب و صاحب شمشیر و کماندار و کمند انداز و تیرانداز خواندند. (۳۰) و خشونت و قساوت قلب و جور و جفا و بی وفایی و خونریزی را از اخلاق معشوق دانستند و بی مهابا به دست محبوبان خود شمشیر و تیر و کمان دادند. (۳۱)

و خشونت در غزل فارسی آنقدر ظهور دارد که به گفته شبلی نعمانی در فارسی فعل زدن به عنوان فعل کمکی بیشترین بسامد را داراست(دست زدن - می زدن - تیر زدن و ...).

در ادب فارسی از همان اول با غزل مذكر آشنایی داشتند و آنچه را که شعرای عرب عهد عباسی در شعر خود از غزل مذكر آورده بودند در دسترس آنها قرار داشت و شعر عربی و فارسی که دو رشته در هم تافته اند در این زمینه نیز مشترکات فراوان دارند .

عشق مرد به مرد سلطان محمود و ایاز و مولوی با شمس تبریزی در ادب فارسی از مشهورترین قصص عشق می باشد. سبک خراسانی که اولین شیوه شعر فارسی است حول و حوش دربار سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود نسیج یافت و طبعاً در پناه چنین سلطان قوی شوکتی که خود از همجنسگرایان قدر بوده است بحث لواطه نمود بسیار دارد و دیوان فرخی و عنصری و منوچهری شاهد خوبی بر همجنسگرایی آن دوران است (نگاه کنید به تاریخ بیهقی) و یاد کنیم از عنصرالمعالی صاحب قابوس نامه که به پسر خود می گوید - از زنان و غلامان میل خویش بیک جنس مدار تا از هر دو گونه بهره ور باشی.

ایرانیان که بسیاری پیش از تاریخ اسلام در این فن چون دیگر فنون پیشرو بودند واژه مغ بچه را نیز در کنار ترسا پسر در غزل مذکر به کار بردند (۳۲) و اگر کسی بسامد واژه ی پسر را در مقابل واژه ی دختر و زن ( البته دختر رز را به حساب نیاورند ) در شعر ( قصیده و غزل ) فارسی بسنجند زنان و دختران با اختلافی فاحش در مقامی بسیار پایین تر از پسران قرار می گیرند و تشبیه معشوق به یوسف و مسیح و خلیل و سلیمان و داود و خضر و خسرو از همین مدارک است. (۳۳)

ورود غزل مذکر در شعر صوفیه نیز در ادب فارسی از همین شواهد است اگر چه در ایران کوشش بسیار کرده اند که واژه های شعری می و معشوق و شاهد پسر و مغچه را تفاسیر عرفانی کنند و شمس مغربی در این باره شعر سروده است.

حتی اگر به تمام اشعار فارسی از زاویه بسته عرفانی نگاه کنیم باز هم اتخاذ اهل عرفان از اصطلاحات غزل مذکر خود دلیل بر سیطره ی غزل مذکر در ادب می باشد - در قرن سوم ابی حلیمان دمشقی (۲۴۵هـ) که ایرانی تبار بود فرقه حلمانیه را اساس نهاد که حب غلمان و عشق پسران صاحب جمال اصل آن به شمار می رفت (۳۴) و یاد کنیم از ابن کرام رئیس فرقه کرامیه (۲۴۵) که لواط با کفار و مشرکین و یهود و نصاری را عبادت می دانست. (۳۵)

فخرالدین عراقی (۳۶) و اوحدالدین کرمانی و عین القضاة همدانی و احمد غزالی و بسیاری دیگر از صوفیه به نوعی وابسته به سلسله ابوحلیمان بودند که عشق آنان به پسران مشهود بوده است اگر چه صوفیه همجنسگرایی را دست آویز عرفان گرفته بودند. ناگفته نماند که عرفانی بودن و عقیف بودن شعر دو مقوله جداگانه هستند.

این بدان مضمون نیست که در غزل مذکر شعر عقیف و عذری وجود ندارد و البته بالعکس در غزل مذکر بیشینه ای از شعر فراقی و عقیف می بینیم که در حزن و سوز و گداز از اشعار جمیل بشینه و کثیر عزه بسیار سوزناک تر است (۳۷) و اگر چه در بحث خود به دلیل توضیح همه اشعار مجنون و اباحی شاهد آورده ایم اما شعر عقیف در غزل مذکر بیشینه دواوین شعر را در بردارد .

و فراموش نکنیم حکیم سوزنی سمرقندی را که عاشق خیاط پسری به اسم عمر بود (۳۸) و درباره ی او غزل های فراوان سروده است و برای

آشنایی با وضعیت اجتماعی و رویکرد لواطه در آن زمان به حکایات گلستان سعدی در باب عشق و جوانی می توان نظر کرد که قلم سحرآمیز شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی آن را به تصویر کشیده است و همچنین دیوان حافظ که مشحون از تغزل به پسران و مغیجگان است (۳۹) و نمونه ی فاحش آن در آثار عبید زاکانی بیشتر و بیشتر نمود دارد.

و در این میان از یاد نبرم افخم و اقدر شعرای زمان ها حکیم خاقانی شروانی که سروده است حیض برحور و جنابت بر ملائک بسته ام و گفته است ز من بزاد بیکباره صد هزار پسر و این بیت که در تأسّف آوردن دختر گوید (۴۰)

مرا ز زادن دختر چه خرمی زاید      که کاش مادر من هم نزادی از مادر

و از یاد نبریم که در ادب فارسی نوعی از غزل مذکر وجود دارد که به آن شعر شهر آشوب گویند که در آن به تغزل با پسران کاسب کار و اهل حرفه و فن پرداخته اند و این ابیات ملیح

دل من برده مرده شو پسری      چه دل است این که مرده شو ببرد

آن ماهروی خراط در هر کجا که باشد      روزی هزار عاشق از چوب می تراشد

بت زرگر که افکندست طرح دلبری با من      دمامم می کند از ناز جنگ زرگری با من

و یاد آوریم از سبک واسوخت که ما بین سبک عراقی و سبک هندی واقع شده است و در آن بیشتر از جور و جفای پسران جفاکار سخن به میان آمده و به ستم ستیزی با معشوقان پرداخته اند و در میان شاعران وحشی بافقی و اشعارش به شهرت تام رسیده اند .

ای پسر چند به کام دگرانت بینم      سرخوش و مست ز جام دگرانت بینم

مایه عیش مدام دگرانت بینم      ساقی مجلس عام دگرانت بینم

تو چه دانی که شدی یار چه بی باکی چند

چه هوس ها که ندارند هوسناکی چند

و اما در سبک هندی همینکه صائب تبریزی بیتی شعر از غنی کشمیری در غزل مذکر شنود گفت ای کاش آنچه در تمام عمر سروده بودم

عوض این شعر می دادم و آنست این شعر (۴۱)

و صائب خود در این باره سروده است      خط پشت لب به چشم ما ز ابرو خوشتر است

و اگر به تذکره های سبک هندی که در آن به ذکر احوال شعرا و شمه ای از اشعارشان پرداخته اند رجوع کنیم بسیاری از آنها را می بینیم که مبتلا به عشق پسران بوده اند که بعضی از آن عشق به ولی عهدان و پادشاهان بوده است مانند مانی و عرفی شیرازی و طالب آملی و جاروبی و

ملا طاهر نائینی (۴۲) و در اینجا یاد کنیم از خاتم الشعرا فارسی گوی هند میرزا اسداله غالب دهلوی که اشعار زیبایش در غزل مذکر و زن ستیزی ملیح و لطیف است و اگر روزگار اینچنین نبود حق بود که مقاله ای مستقل درباره ی سبک هندی و غزل مذکر می نوشتیم. (۴۳)

و دیگر یاد آورم از ملوک قجر که در تغزل به پسران شعرها سروده اند و حکایت مؤسس سلسله ی پادشاهی آنان خواجه محمد قاجار که چگونه حکم لواط با لطف علی خان زند بداد و دق دل چند ساله اش را تهی کرد - و شاعر بزرگ سبک بازگشت قآنی شیرازی که در آثارش به لواط مشهور است. (۴۴)

و از عارف نامه ایرج میرزا یاد کنیم که در هجو عارف قزوینی و رد لواط پرداخته است و از طرف دیگر درباره ی پسری می گوید -

تا نگویند ترا با پسر غیر چکار مادرش را به زنی گیرم و گردم پدرش

و در شعر سراسر مجنون او که می گوید - دیشب دو نفر از رفقا آمده بودند

و در ادب مشروطه یاد آوریم از سید شرف الدین نسیم شمال و شعر او درباره ی پسرک یهودی شمعون و قضیه مسلمان شدنش و لواط شیخ با او - اما در شعر معاصر ایران پاره ای از شعرای زن گرا در تغییر جریان شعر از بستر غزل مذکر به غزل زنانه سعی فراوان داشته اند که این خود بهترین دلیل بر سیطره غزل مذکر بر ادب فارسی بوده (۴۵)

---

۱- ابوالعلاء المعری :

إذا ما ذكرنا آدمًا و فعالة و تزویج بنتیه لا بنیه فی الحسناء

علمنا بان الناس من نسل فاجر و ان جمیع الخلق من عنصر الزنا

۲- صدق الحکیم فی قوله : نساء کم حرث لکم - و من یحترث حرثی و حرثک یهزل

۳- ذکرنا شکسیر و مقطوعاته الرائعه المعروفه با لاربعة عشریه <<sonnets>> و هی نیف و مائه و خمسون مقطوعه و هی غزل بالمذکر و الشاعر فی مقطوعاته الا ولی بعث فتاة الجمیل علی الزواج و یدفعه دفعا ان یاتی حرثه من النساء حتی لا تحرم الدنیا بعده من صور لهذ الجمال یوم یدهب عنها المثل - برای شوخی - :

زنان را همین بس بود یک هنر نشینند و زایند زیبا پسر ( شیران نر)

۴- پس آنگاه اهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی گناه نابخشودگی کونمرزی بیافرید- اوستا وندیداد ص ۶۶۱

۵- در اوستا آمده است: ای دادار جهان استومند ای اشون اگر مردی به زور با مردی دیگر کون مرزی کند پادافره گنهبش چیست

اهوره مزدا پاسخ داد: هشتصد تازیانه با اسپهه اشترا - هشتصد تازیانه با سروشو چرن



ای دادار جهان استومند ای اشون:

اگر مردی به سازش با مردی دیگر کون مرزی کند پادافره گنهش چیست و تاوان آن کدام است و چگونه چنین کسی می تواند ازاین گناه و آلودگی پاک شود

اهوره مزدا پاسخ داد: چنین گناهی را هیچ پادافره و تاوانی نیست - اوستا ج ۲ ص ۷۵۱-۷۵۲- البته زرتشتیان را درباره لواط کار عقیده دیگری

نیز هست چنین گناهکاری را بی آنکه دستور درباره آن داوری کرده باشد هرکس می تواند بکشد(ذیل همان جا )

۶- سمیت باللواط نسبة الی قوم (لوط ) علیه السلام

۷- حب الا غریقی: حب یونانی

۸- و قد ظهر هذا الميل عند الرومان و قد صور فضائحه عندهم المورخ الروماني (سویتون ) فی کتابه عن <<الباطرة الاثنی عشر >>

۹- المرقش الاکبر - شاعر جاهلی اسمه ربیعة و قیل عمرو و قیل عوف بن سعد بن مالک - لقب لقوله

الدار قفر و الرسوم کما رقص فی ظهر الادیم قلم

۱۰- ازهمجنسگرایان مشهور صدر اسلام

۱۱- روی عن ابن عباس رضی الله عنه و صححه ابن حبان و غیره عن النبی (ص) من و جدتموه یعمل عمل قوم لوط فاقتلو الفاعل و المفعول

به: رواه الامام احمد ۱/۳۰۰ - رواه اهل السنن الاربعه و اسناده صحیح و قال الترمذی: حسن صحیح

و جاء فی خبراخرجه البیهقی فی شعب الایمان عن ابی هریره و صححه الحاكم عن النبی (ص) قال " لعن الله تعالی سبعة من خلقه فوق سبع

سماوات: فردد لعنه علی و احد منها ثلاثاً و ... فقال ملعون ملعون ملعون من عمل قوم لوط:

ص ۱۷۲ ج ۷ روح المعانی للآکوسی

و نقل ابن القیم ان اصحاب رسول اطبقو علی قتله لم یختلف فیهم منهم رجلا ن و انما اختلف اقوالهم فی صفة قتله (الجواب الکافی)

اذن فمن قاتل یحرق بالنار (و هو مروی عن علی) و من قاتل یرجم بالحجارة (و هو مروی عن علی) و من قاتل تحز رقبتة (و هو مروی عن ابی

بکر و علی) و من قاتل یهدم علیه جدار (و هو مروی عن علی) و من قاتل یلقى من اعلی الشاهق و یتبع رجماً بالحجارة (و هو مروی عن ابن

عباس)

و قال الشافعی رحمه الله تعالی: وبهذا نأخذ برجم من یعمل هذا العمل محصناً کان او غیر محصن و استدلل بما روی عن علی علیه السلام

- اولاً اما با لسیف و الاحراق بالنار و الالرجم او بالقاء جدار علیه او بالقائه من شاهق و یجوز بین اثنین منها احدهما الحریق و المفعول به یفعل

كذلك ان كان بالغاً عاقلاً مختاراً و يعزر الصبي و يودب المجنون و لا فرق بين العبد و حرّاً و لا فرق بين المسلم او الكافر - و ان لم يكن ايقاباً

كالتفخيذ بين الاكيين فحده ماء جلدۀ و يعزر من قبل غلاماً بشهوء

لمعة الدمشقيه كتاب الحدود الفصل الثاني في اللواط

و قال ابو عبدالله (ع) حد اللوطى مثل حد الزانى و قال قد احصن رجم و الاجلد (رواه الكليني)

عن حماد بن عثمان قال قلت لابي عبدالله: رجل اتى رجلاً قال: ان كان محصناً فعليه القتل و ان لم يكن محصناً فعليه الجلد - فقلت فما على

الموطىء - قال عليه القتل على كل حال محصناً كان او غير محصن (رواه الكليني)

عن جعفر الصادق قال أتى عمر برجل و قد نكح في دبره فهّم ان يجلدته فقال لشهود رأيتومه يدخله كما يدخل الميل في المكحلة فقالوا نعم -

فقال لعلى ما ترى في هذا فطلب الفحل الذى نكحه فلم يجده فقال على ارى فيه ان تضرب عنقه... و تحرقه (رواه الكليني)

عن ابن ميمون عن ابي عبدالله عليه السلام قال كتب خالد الى ابي بكر سلام عليك اما بعد فاني اتيت برجل قامت عليه البينه انى يوتى في دبره

كما توتى المرأة فاستشار فيه ابوبكر فقالوا اقتله فاستشار فيه امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام فقال احرقه بالنار فان العرب لاترى

القتل شيئاً قال لعثمان ما تقول قال ما اقول قال على تحرقه بالنار فكتب الى خالد ان احرقه بالنار

و قال الحكم يضرب اللوطى دون الحد-قال ابن الجوزى الى هذا مال ابو حنفيه و اما مذهب ابن حزم الظاهرى فانه لا يضرب في اللواط فوق

عشرة اسواط (نهاية الارب السفر الثاني ص ١٨٩) ١٩٢٨م)

- و قالت طائفة: لا حد عليهما و لا قتل لكن يعزران - من عمل قوم لوط يجلد دون الحد و به يقول ابو حنفيه و من اتبعه و ابو سليمان و

جميع اصحابنا - (ابن حزم-ابى محمدعلى بن احمد-المحلى ج ١١ ص ٣٨٠ مسألة ٢٢٩٩)

١٢- قال الرازى في التفسير الكبير ج ٣ ص ١٧٦ "فاما الرجل مع الرجل فيجوز له ان ينظر الى جميع بدنه الا عورته و عورته ما بين السرة و

الركبة و السرة و الركبة ليستا بعورة "

١٣- فان النظر الى الامرد الحسن من غير حاجه حرام سواء كان بشهوء او بغيرها سواء امن الفتنة اولم يا منها : و هو المذهب المختار عند

العلماء و قد نص على تحريمه الامام الشافعى و من لا يحصى من العلماء و دليله قول تعالى: (قل للمومنين يغضوا من ابصرهم)

و قال بعض التابعين : ما انا باخوف على الشاب الناسك مع سبع ضار من الغلام الامرد يقعد اليه و كان يقال: لا يبيتين رجل مع امرد فى مكان و

احد و حرم قياساً على المرأة لان النبى (ص) قال " ما خلا رجل بامرأة الا كان الشيطان ثالثهما" و فى المردان من يفوق النساء بحسنه فالفتنة به

اعظم و اقوال السلف فى التنفير منهم و التحذير من رؤيتهم اكثر من ان تحصر (موارد الضمان ج ٥ ص ١٢٧)

و روی عن عمرانه بلغه ان رجلاً يجلس اليه صبيان فنهى عن مجالسته

احكام وفتاوى النساء لابن تيميه - تحقيق و تعليق عبد اللطيف عيسى ص ٩٨

و عن ابى اسائب: لا انا اخوف على عابد من غلام امرد من سبعين عذرا و عن سعيد بن المسيب انه قال: اذا رأيتهم الرجل يَلج النظر الى غلام امرد

فاتهموه و عن سفيان الثورى: مع جارية شيطان و مع غلام شيطانان (نهاية الارب ج ٢ ص ١٨٩)

١٤- اجمل من ذى العمامة - و هو سعيد بن العاص ابن امية (نهاية الارب ج ٢ ص ١٠٩)

١٥- از زنده به گور کردن دختران در زمان جاهليت و غلبه ى فعل مذکر بر مونث (تغليب)

المذکر و المونث: ابن فارس ابوالحسين احمد بن فارس به تحقيق رمضان عبدالتواب قاهره (١٩٦٩م)

١٦- و قد اولع العرب با لارداف سواء اكانت فى النساء اولالغلمان اشد ولوع و اكثر الشعراء من وصفها فى لينها و بروزها و استدارتها و ارتجاجها

منذالعصر الجاهلى الى ايامنا هذا - الدكتور صلاح الدين المنجد - جمال المرأة عند العرب دار الكتاب الجديد الطبعة الثانية ١٩٦٩ ص ١٠٧

و انشد ابى بكر بن دريد:

قد قلت لما مر يخطر ماشياً و الردف يجذب خصره من خلفه

يا من يسلم خصره من ردفه سلم فواد محبةً من طرفه

(نهاية الارب ج ٢ ص ٩١-٩٢)

سرين سرمایه بازارگانى دو نیمه قرص سیمش از گرانی

(زلالی خوانساری مثنوی محمود و ایاز)

ای کین تو چون سرین سیمین تو سخت ای عهد تو همچو بند شلوار تو سست

(مجد همگر)

ز سیم ساده یکی کوه دیده‌ام به دو نیم دونیمه کوه که دیدست کان بود از سیم

به نرمی و به سفیدی مثال تل سمن به پاکی و به نظیفی بسان در یتیم

(سوزنی سمرقندی)

١٧- سورة الدهر و سورة الواقعة والطور

١٨- الوط من دیک و هو رجل من اهل الحجاز و کان من كبار اللاطه و الوط من سیاہ و کان من مردة اللاطه و اسمه میمون بن زیاد ابن ثروان

و هو مولی خزاعه و قد یضرب المثل فی اللواط بالحجاز فیقال الوط من دیک كما یقول اهل العراق الوط من سیاه و هو کوفی - مجمع الامثال

للمیدانی - رسائل الجاحظ مفاخرة الجوارى و الغلمان ص ۹۰-۱۳۷ و یقولون الوط من نغر - الوط من راهب

و الوط من راهب یدعی بان النساء علیه حرام

۱۹- رقاشی - هو الفضل بن عبد الصمد اصله من الری مولی لبنی رقاش من بکربن وائل من ربیعۀ و کان الرقاشی من اهل البصره ثم ورد الی

بغداد و مدح الخلفاء

۲۰- که یارب بچه بازی خود چه کار است که بر وی عارف و عامی دچار است

اروپایی بدان گردن فرازی نداند راه رسم بچه بازی

شنید این نکته را دارای هوشی برآورداز درون دل خروشی

که تا این قوم در بند حجابند گرفتار همین شیء عجایبند

حجاب دختران ماه غبغب پسرها را کند همخوابه شب

شعر از ایرج میرزا ست از عارف نامه و از متأخرین بسیاری در این باره سخن رانده اند

از جمله آنها که سنگ زنان را در بی حجابی به سینه زده اند قاسم امین (۱۳۲۸.ق) مصری است

۲۱- و من وصمات الغزل انصرافه الی التشبیب بالغلمان من الروم و الدیلم و الترك مما سمی بالغزل المذکر (تاریخ الادب العربی - حنا

الفاخوری)

این بدین معنی نیست که پیش از آن عشق مرد به مرد وجود نداشته است اما نمایان شدن این ماجرا در سرتاسر جامعه شرق بیشتر از این پس

بوده است و گمان دارم که در این مقاله که به تأثیر فرهنگ بر لواطه و تأثیر لواطه بر فرهنگ در اسلام پرداخته ایم این موضوع به خوبی روشن

باشد

۲۲- ابولؤلؤ فیروز غلام مغیره بن شعبه بود به عمر شکایت برد که مغیره بیش از حد از من می طلبد گفت چه صنعت دانی گفت فلان صنعت

و فلان وفلان گفت شنیده ام که توانی آسیا کنی بر باد

۲۳- كما قال الشاعر

انی احب جلوسه واریده للنوم لا للجری فی المیدان من نشستش را دوست دارم و او را برای هم

خوابی می خواهم نه برای رفتن در آوردگاه یواتینی الندیم علی التصابی الذ الی من یوم الطعان

صاحب قابوس نامه می گوید: بندگان را مشتری از هر گونه باشد کسی که به روی نگر و به تن و اطراف ننگرد و کسی باشد که به شحم و لحم بنگرد - اما کسی که در بنده نگر اول باید که در روی نگر که روی او پیوسته توانی دیدن و تن به اوقات بینی پس به چشم و ابرو نگاه کن آنگاه در بینی و لب و دندان پس در موی او نگر که خداوند عزوجل همه آدمیان را نیکویی در چشم و ابرو نهاده است و ملاحظت در بینی و حلاوت در لب و دندان و طراوت در پوست و موی را مزین این همه گردانیده است و به مذهب من ملاحظت بی نکویی بهتر که نکویی بی ملاحظت - هر بنده که از بهر خلوت و معاشرت خری باید که معتدل بود به درازی و کوتاهی و فریبهی و لاغری و سفیدی و سرخی و سطبری و باریکی و به جعدی و نا جعدی موی. چون غلامی بینی نرم گوشت و رقیق پوست و هموار استخوان و میگون روی و سیاه مژه و شهلا چشم و سیاه ابرو گشاده چشم و کشیده بینی و باریک میان و گرد زرخدان و سرخ لب و سفید دندان و هموار دندان و همه اعضا در خور این که گفتم و هر غلامی که اینچنین باشد زیبا و معاشر باشد و خوش خو و وفادار و لطیف طبع و سزاوار

قابوس نامه ۶۲ - ۶۴

۲۴- رسائل الجاحظ مفاخرة الجواری و الغلمان ۱۳۷-۹۰

۲۵- و يقول الجاحظ ان الامر كان شائعاً في خراسان و الزی الذی كان شائعاً عند الجواری و الغلمان كان الزی الخراسانی و هو القر طق و القبا و كلاهما على خلاف الثياب العربیة الفضفاضة محبوب الجسم یرسم للعین مقاطيعها و يظهر دقة الخصور و من تحتها استرسال الاعطاف و وفرة الاردا ف

۲۶- منهم الفتح بن خاقان وزير المتوكل و اتصل الجاحظ بالفتح بن خاقان و قدم له بعضاً من كتبه منها " كتاب مناقب الترك و عامه جند الخلافه "

۲۷ استاد منوچهری سیستانی گوید

ای ترک من امروز نگوئی بکجایی	تا کس نفرستیم و نخوانیم نیایی
نگفتمت که به ترکان نگه مکن سعدی	چو ترک ترک نگفتی تحملت باید
ترک عاشق کش من مست برون رفت امروز	تا دگر خون که از دیده روان خواهد بود
خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم	کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

۲۸- ابراهیم بن عثمان ابن محمد بن محمد ابواسحاق الغزی من اهل غزه بلدة بفلسطين (۵۲۴ - ۴۴۱)...

فی فتیة من جیوش الترك ما ترکت للرد کراتهم صوتا و لاصیتا

در گروه جوانانی از سپاهیان ترک حملاتشان برای رعد صوت و شهرتی نگذاشته است. قومی که به هنگام بوسه در زیبایی چون ملائکاند و

هنگام قتال چون عفریتانند

و این شعر زیبایش

و قالو بع فوادک حین تهوی

لعلک تشتتری قلبا جدیداً

اذا کان القدیم هو المصافی

و خان فکیف آتمن جدیداً

المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم لابی الفرّج عبد الرحمن ابن الجوزی الجزء العاشر ص ۱۵ - هند (۱۳۵۸ قمری)

این شوخ سواران که دل خلق ستانند

گوی ز که زادند و به خوبی به که مانند

ترکند به اصل اندر و شک نیست و لیکن

از خوبی و زیبایی خورشید زمانند

میران سپاهند و عروسان وثاقدند

گردان جهانند و هژبران دمانند

بی عطر همه مشک خط و مشک عذارند

بی خشم همه تنگ دل و تنگ دهانند

(امیری معزی)

۲۹- یکی از عقایدی که از قدیم الایام درباره ی همجنسگرایی مطرح بوده است و متأخرین نیز بیشتر از قدما به آن پرداخته اند شیوع لواطه

میان نظامیان است و این را نویسنده تیز نگر بصره عمرو بن بحر جاحظ در قرن دوم هجرت با اشاره به سپاه خراسانیان یاد آور می شود که:

علت شیوع لواطه در بین آنها کثرت خروجشان در حملات نظامی بود و آنان زنان و کنیزان را به همراه خود نمی بردند و از غلامان برای رفع

احتیاجات روز مره ناچار بودند و همین که ماندگاری غلامان با صاحبشان در شب و روز و در حالت خلوت و عشرت طول کشید با غلامان انس

گرفتند و به آنها برانگیخته شدند (کتاب المعلمین) و البته نباید از این نکته غافل شد که این امر نه تنها در بین سپاهیان مسوده (سیه جامه

گان) که از جانب خراسان برآمدند شیوع داشته است بلکه بیشتر اهل حروب بدین فتنه اسیر بودند و اخیراً هم در تحقیقاتی که در غرب درباره

ی این امر شده است به نکات فراوانی از این قبیل اشاره رفته است و نیز می دانیم که در هر معسکری اکثر اعضای آن جوانان جلد و میان سال

هستند تا پیران صاحب رأی و در چنین جمعیتی که بیشتر آنان در عنفوان جوانی اند چه قدر نعل دل در آتش همجنسگرایی دارند

کهول و مرد من قضاة حوله

مساعیر ابطال اذا النکس عرّدا

(اعشی همدان)

و ابو الفرج اصفهانی ذکر می کند که از پسر برادر ابراهیم بن ابی محمد یحیی بن مبارک الیزیدی روایت شده است که عم من ابراهیم را پسری بود که به آن اسحاق می گفتند و او به جوانی از اولاد موالی دلخوش بود همین که معتصم به سوی شام حرکت کرد ابراهیم با او بود و جوانی نیز که پسرش با او الفت داشت در معسکر بود و ابراهیم در این میان دانست که او با جوانی از جوانان لشکری الفت دارد پس عمویم ابراهیم این را برای پسرش نوشت (الآغانی ج ۲۰ ص ۲۲۲)

و کثرت استعمال ادوات حرب در غزل و ادب عربی و فارسی این نکته را به خوبی واضح می دارد و ما برای پرهیز از اطناب مطلب و ترس از پاره ای مسائل این موضوع گسترده را در اینجا ذکر کردیم و فقط به آن اضافه کنم که کثرت اصطلاحات بت لشکری و شهید عشق و تشبیه دوست به دشمن در غزل می تواند برانگیخته از همین موضوع باشد و تا آنجا که به یاد دارم شبلی نعمانی نیز اشاره ای بدین معنی دارد.

سل من بعینیه یصول	اهی اللحاظ ام النصول
شهرت عیونهم سیو	فا ما بمضربها فلول (ابن المعلم)
و یجرح احشایی بعین مریضه	کمالان مس السیف و السیف قاطع (ابن المعتز)
لشکر برفت و آن بت لشکر شکن برفت	یا رب مبادا آنکه دهد دل بلشکری
رامش افزایی کند وقتی که در مجلس بود	لشکر آرایی کند روزی که در میدان بود
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد	بحمدالله و المنه بتی لشکر شکن دارم
به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم	که حمله بر من درویش یک قبا آورد
چشم خونریز تو خوش داده به ابرو تکیه	ترک چون مست شود تکیه به شمشیر کند
حدیث توبه دراین بزمگه مگو حافظ	که ساقیان کمان ابرویت زنند به تیر
یا رب این بچه ترکان چه دلیرند بخون	که به تیر مژه هر لحظه شکاری گیرند
دل که از ناوک مژگان تو در خون می گشت	باز مشتاق کمانخانه ی ابروی تو بود
چون کمان در بازو آرد سرو قد سیم تن	آرزویم می کند کاماج باشم تیر را
کمان سخت که داد آن لطیف بازو را	که تیر غمزه تمام است صید آهو را
هزار صید چو دل پیش تیر باز آید	بدین صفت که تو داری کمان ابرو را
تو خود به جوشن و برگستوان نئی محتاج	که روز معرکه بر تن زره کنی مو را

دیار هند و اقالیم ترک بسپارند	چو چشم مست تو بیند و زلف هندو را
حصار قلعه یاغی به منجلیق مده	به بام قصر براقن کمند گیسو را
شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان	که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان
سخت رمز دهان گفت و کمر سر میان	وز میان تیغ به ما آخته ای یعنی چه
من در وفا و عهد چنان کند نیستم	کز دامن تو دست بدارم به تیغ تیز
۳۰- مرا به عاشقی و دوست را به معشوقی	چه نسبت است بگویند قاتل و مقتول
فمن یبلغ عنی الی معذب قلبی	اذا جرحت فوادى بسيف لحظک فاقبل
اخاف منک و ارجو و استغیث وادنو	که هم کمند بلایی و هم کلید نجاتی
با صاحب شمشیر مبادت سر و کاری	الا به سر خویشنتت کار نباشد
گر تیغ برکشد که محبان همی زخم	اول کسی که لاف محبت زند منم
دست در خون عاشقان داری	حاجت تیغ بر کشیدن نیست
به خونم گر بیالایی دو دست نازنین شاید	که قتلم خوش همی آید ز دست و پنجه قاتل
تا خط و سلسله ی زلف تو پیوست به هم	داد اسباب پریشانی ما دست به هم
دست بردم به دل خسته که تیرش بکشم	تیر دیگر زد و بر دوخت دل و دست به هم
سپرت می بیاید افکنندن	ای که دل می دهی به تیرانداز
روبرو تیر آیدم از پشت می بندم سپر	تا نیاید تیر معشوقم از آن سو ره بدر
هرکه معلومش نمی گردد که زاهد را که کشت	گو سر انگشتان شاهد بین و رنگ ناخنش
۳۱- دشمن اگر می کشد به دوست توان گفت	با که بگویم این که دوست مرا کشت
زمن مپرس که در دست او دلت چون است	از او بپرس که انگشتهاش در خون است
تو خون خلق بریزی و روی برتابی	ندانمت چه مکافات این گنه یابی
من از تو پیش که نالم که در شریعت عشق	معاف دوست بدارند قتل عمدا را



جرمی نکرده ام که عقوبت کند ولیک  
مردم به شرع می نکشد ترک مست ما

سلسله ی موی دوست حلقه دام بلاست  
هرکه دراین حلقه نیست فارغ از این ماجراست

طاقت سر بریدنم باشد  
از حبیبم سر بریدن نیست

عاشقان کشتگان معشوقند  
برنیاید ز کشتگان آواز

جرم شیرین دهنان نیست که خون می ریزند  
عیب صاحب نظران است که دل می بندند

به تیغ هندی دشمن قتال می نکند  
چنانکه دوست به شمشیر غمزه ی قتال

جماعتی که نظر را حرام می دانند  
نظر حرام بکردند و خون خلق حلال

سعدی این مضمون را در چند شعر دیگر مکرر آورده که گرفته است از محفوظ بن احمد بن الحسن بن احمد الکلوذانی ابو الخطاب البغدادی  
الفقیه

هم قتلونی بالصدود و القلی  
و ما رعو فی قتلی المحارما

یا من یخاف الاثم فی وصلی اما  
تخاف فی سفک دمی المآثما

هبنی رضیت ان تکون قاتلی  
فهل رضیت ان تکون ظالما

الذیل علی طبقات الحنابله لابن رجب الجزء الاول ص ۱۲۷ - ۱۱۶

۳۲- پیش از اسلام مردم برای باده گساری به آتش کده ها می رفتند و مغ بچگان سرود می خواندند و جام های باده دست به دست می گشت

- اصفهان نصف جهان ۱۱۱

۳۳- شاید اولین بار ابو نواس به آن پرداخته است

مرحبا یا سمی من کلم اللـ

سء وادنی مکانه تقریباً

و شبیه الذی تلبث فی السجـ

ن سنیناً و کان برأ نجیباً

و یاد کنم از بیت زیبای سعدی

دگر به روی بتم دیده بر نمی باشد

خلیل من همه بت های آذری بشکست

و گفته اند - ای خسرو خوبان نظری سوی گدا کن

۳۴- ابی حلیمان دمشقی الفرق بین الفرق للبغدادی ص ۲۴۵

۳۵- دائرة المعارف اسلامی ج ۲ ص ۳۰۴ زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی حسین لاشیء

۳۶- وقتی که هفده ساله بود جمعی از قلندران به همدان آمدند در میان ایشان جوانی صاحب جمال بود و چون باز گشتند عراقی را که درویش

بچه مفتون ساخته بود تاب توقف نماند از پی ایشان به هندوستان رفت (ادواربراون تاریخ ادبیات به نقل از مقدمه دیوان عراقی)

روزی معین الدین پروانه به خدمت شیخ آمدی و زری چند بیاورد شیخ بخندید و گفت ما را به زر نمی توان فریفتن بفرست و حسن قوال را بما

برسان و حسن قوال در حسن دلپذیر بود امیر معین الدین فی الحال کسی به طلب او فرستاد و احوال بگفت قرب هزار نفر از عاشقان حسن گرد

آمدند و مانع شدند امیر معین الدین پیش والی آن ولایت فرستاد تا آن هزار مرد را بردار کنند و حسن را زود بفرستند چون چند تن را بردار

کردند پس حسن قوال را روانه کردند چون خبر بشیخ رسید عزم استقبال کرد و امیر و تمامت اکابر موافقت کردند شیخ فخرالدین پیش رفت و

بر حسن سلام کرد و او را در کنار گرفت و گویند حسن قوال مال بی حد حاصل کرد

روزی در بازار کفشگران می گذشت نظرش بر کفشگر پسری افتاد شیفته او شد پیش رفت و سلام کرد و از کفشگر سؤال کرد که "این پسر

کیست" گفت پسر من است شیخ دست دراز کرد و لب های پسر بگرفت گفت ظلم نباشد که چنین لب و دهان و دندان با چرم مصاحب باشد

کفشگر گفت: ما مردم فقیریم شیخ گفت: این پسر هر روز چه مبلغ کار کند گفت چهار درهم شیخ فرمود که هر روزه هشت درهم بدهم و دیگر

این کار نکند شیخ هر روز برفتی با اصحاب و دردکان بنشستی فارغ البال در وی نظر کردی و اشعار خواندی و گریستی - (نفحات الانس

جامی به نقل از مقدمه دیوان عراقی) - از اشعار اوست

سر به سر از لطف جانی ای پسر      خوشتر از جان چیست آنی ای پسر

بر لب خود بوسه زن آنکه ببین      ذوق آب زندگانی ای پسر

نیست در عالم عراقی را دمی      بی لب تو زندگانی ای پسر

و این شعر مشهور

ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدایی      چه کنم که هست اینها گل باغ آشنایی

۳۷- و این می تواند به دلیل این باشد که در عشق مرد به مرد در جامعه ی اسلامی وصال معشوق شرعاً کمتر ممکن بوده است و تاریخ شعرا و

عشاق عقیف همجنسگرا خود کتابی حجیم و چند جلدی می‌طلبد که به ذکر حالات این بزرگواران پرداخت و در کتاب مصارع العشاق جنازه های خونین عاشقان) تألیف الشیخ ابی محمد جعفر بن احمد بن الحسین السراج الفاری (۴۱۷-۵۰۰) شرح حالات برخی از آنان آمده است و لازم به یادآوری نیست که با توجه به نوع و قدمت کتاب می‌توان شرح حال بسیاری دیگر را در ذیل و تکمله کتاب نام برد و باید یادآوری کنم که در عشق عقیف مرد به مرد نوعی متعالی از عشق وجود دارد که عاشق جز با مردن به وصال معشوق نمی‌رسد و این در ادب ما به خوبی نمایان است و ادب عقیف ما به خوبی نشان می‌دهد که در عشق مرد به مرد عشق جز خود آزاری چیزی نیست و درصد وصال از صفر هم پایین تر است و باب طمع را در وصال از همان اول بسته اند و معتقدند که دیگران دست سوی میوه برند ما تماشا کنان بستانیم - برای توضیح بیشتر مسئله باید گفت که از نگاه یک عاشق مسلمان در عشق مرد به زن یا زن، دختری بی شوهر است که می‌توان در آن طمع داشت و عشق او را به مقتل وصل سر برید و یا زن شوهر داریست که طمع در مال غیر در مذهب عشاق مسلمان نیست اما در عشق عقیف مذکر عاشق دست در گردن معشوق پاک است و بی گناه و اوج وصال آنان از این حد تجاوز نمی‌کند یعنی اشتباک روح است (درگیری روح) نه اشتراک جسم همه عمر با تو قدح زدیم و نرفت رنج خمار ما چه قیامتی که نمی‌رسی ز کنار ما به کنار ما

و من قصد داشتم بابی در عشق عقیف مذکر بپردازم اما به دلیل وسعت کار و کوتاهی دست بر منابع و مأخذ از این گفتار لب بر دوختم اما هر چه از یاد برود از یاد نمی‌رود قصه عشق ابوالقاسم مُدرک بن محمد الشیبانی که جان در سر معشوق عیسوی اش عمرو بن یوحنا النصرانی کرد و در عشق عقیف گوی سبقت از همگنان بر بود

مُدرک از شعرا و فضلالی عصر عباسی است که محفلش مجمع اهل ادب بود و در همین مجمع ادب پسری مسیحی هم رفت و آمد داشت به نام عمر بن یوحنا که مانند بیشتر مسیحیانی که ما دیدیم معجز عیسویش در لب شکرخا بود القصه هر چند دیگر نیاز نمی‌بینم قصه را ادامه دهم که نه تنها من بلکه امام محمد غزالی هم خوب می‌داند که آدم شاعر و فاضل و بی‌کاری مانند مُدرک دل و دین و عقل خود را بدون هیچ مدرکی تسلیم جوان مسیحی کرد و لازم به یادآوری نیست که این چنین پسر بی‌پدری که از امت مسیح است خوب می‌داند چگونه با معجز عیسوی عاشق بیچاره را به هزار درد و بلا مبتلا کند خلاصه کلام مُدرک صد بار از مجنون دیوانه تر عاشق جوان مسیحی شد و آواره ی کوچه و بازار بغداد گشت و من همین چند روز پیش اثر پای او را در کراده مریم (محلّی در بغداد) دیدم که اقدام به یک عملیات انتحاری کرده بود - بعد از هزار و یک شب هجران و روز سیاه تر از شب دوستان مُدرک جنازه ی نیمه جانش را به نزد طبیب عیسی نفس عمر بن یوحنا بردند بهتر است از این پس را از زبان تاریخ بشنویم همین که به نزد عمرو وارد شدند معشوق (با معرفت) به مُدرک سلام کرد و دست او را گرفت و گفت: "در چه حالی ای سرورم" پس مدرک نظری بر او انداخت و در حالت اغما رفت و بعد از ساعتی به هوش آمد و چشمانش را باز کرد (ثم شفق

شهقة و فارق الدنيا بها) سپس خروشی از دل برآورد و جان به جان آفرین تسلیم کرد ( مصارع العشاق )

آن بخت کو که در دم آخر چو جام می لب بر لبست گذارم و قالب تهی کنم

مدرک را شعر مشهوری است که در عشق همین جوان مسیحی سروده و یکی از فضایل ایران این شعر را با قصیده ی ترسائییه ی خاقانی

بررسی تطبیقی کرده است که البته این کجا و آن کجا - قصد من توهین به خاقانی نیست که او را جزء پنج شاعر بزرگ ایران می دانم ولی

شعر مدرک در نوع خود بی نظیر است اگر باور ندارید تا سه بند از آن شعر طولانی را نقل کنم واقعاً چه قدر ساده و لطیف و رقت انگیز و معاصر

و جاودانه سروده است

یا لیتنی کنت له صلیبا اکون منه ابدأ قریبا

ابصر حسناً و اشم طیباً لا واشیاً اخشی و لا رقیبا

بل لیتنی کنت له قربانا الثم منه الثغر و البنانا

اوجا ثلیقاً کنت او مطرانا کیما یری الطاعة لی ایمانا

بل لیتنی کنت له زنارا یدیرنی فی الخصر کیف دارا

حتی اذا اللیل طوی النهارا صرت له حینئذ ازارا

ای کاش من برای او صلیب بودم تا همیشه آویخته ی سینه اش باشم و از نزدیک رویش را ببینم و بویش را حس کنم بدون اینکه از رقیبان و

یا ملامت گران بترسم بلکه ای کاش من قربانی او بودم تا دست و دندانش را ببوسم یا آنکه جاثلیق و مطران تا اطاعت مرا جزء واجبات خود می

دید نه ای کاش من زنار او بودم تا مرا به گرد کمرگاه خود ببیچد و همین که شب روی روز را بپوشاند آنگاه به مثابه شلوارش در آیم ( البته

شاعر گفته بود ازار - ازار لنگی است که دور پایین تنه می پیچند و از ناف تا کعب پا را می پوشاند - و کندوره (( لباس عربی )) بر سر آن می

پوشند و هیچ ربطی به شلوار ترجمه ما ندارد چه می توان کرد ازار این روزها فقط در خلیج و یمن و جنوب ایران رواج دارد و دیگران از قدر و

قیمت آن بی خبرند و نمی دانند که فروشنده ی یمنی پشت بازار طلای دبی برای یک عدد وزره سفید ناچیز از این پاره‌پاره ی تهی دست

چهار نوط ده درهمی سبز رنگ می طلبد

برویم سر فرع مطلب اگر چه سخنمان در عشق عفیف بود یک بیت هم شعر ناعفیف ذکر کنم سعدی که یک بار در حجره بازرگانی (غرفة

التجاریه) جزیره کیش گذارش افتاد بوده گو اینکه مدتی هم در دبی و بحرین و قطر اقامت داشته است و مثل اینکه در اثنای این آورد و برد از

پای بسیاری بچه های مردم وزره بر گرفته بوده و خود نیز به این نکته معترف است که:

گر خداوند تعالی به گناهیت بگیرد گو بیامرز که من حامل اوزار تو باشم

باز هم چهار تا احمق در ایران می نشینند و می گویند سعدی به مسافرت نرفته است و در زبان عربی شیخ طعنه می زند و خبر ندارند که شعر

عربی سعدی آنقدر در عرب مشهور است که به صورت مثل سایر در آمده است

فلا بد من حی الحبيب زیاره و ان شبکت دون الخيام رماح (سعدی)

در این باره اشاره خواهیم کرد

۳۸- عمرم افزونی گرفت از لذت عشق عمر لذت عشق عمر مرا نآرد بسر

گفتم ای شیرین پسر گویند در جنات عدن بر لب کوثر علی ساقی بود صبح حشر

چون سوزن باریک تو داریم تن خویش ای ماه کله دوز کله از سر ما دوز

ای پسری کان دو زلف بر زده داری و آتش رویت بزلف در زده داری

ز ما یکی پسرا گر ره وفا سپری ز من نخواهی تیر جفات را سپری

بلا و فتنه و بیداد تو گرفت جهان پس ای پسر تو ستمکاره ای چرا عمری

۳۹- یارب این بچه ترکان چه دلیرند به خون که به تیر مژه هر لحظه شکاری گیرند

ای نازنین پسر تو چه مذهب گرفته ای کت خون ما حالتر از شیر مادر است

گر آن شیرین پسر خونم بریزد دلا چون شیر مادر کن حلالش

من از ورع می و مطرب ندیدی زین پیش هوای مغیچگانم در این و آن انداخت

من به هوای زاهدی گوشه نشین و طرفه آنک مغیچه ای ز هر طرف می زندم به چنگ و دف

چند بناز پرورم مهربتان سنگدل یاد پدر نمی کنند این پسران ناخلف

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان

عاشق روی جوانی خوش و نوحاسته ام از خدا دولت این غم به دعا خواسته ام

دلبرم شاهد و طفل است و به بازی روزی بکشد زارم و در شرع نباشد گنهش

یار دلدار من ار قلب بدینسان شکند ببرد زود به جاندارای خود پادشاهش

جان بشکرانه کنم صرف گر آن دانه در      صدف سینه حافظ بود آرامگهش

دل بدان رود گرمی چکنم گر ندهم      مادر دهر نزاید پسری بهتر از این

به لطف خال و خط از عارفان ببردی دل      لطیفه های عجب زیر دام و دانه ی تست

دوران چو می نویسد بر عارض بتان خط      یا رب نوشته بد از یار ما بگردان

شعاع نور قرح نور ماه پوشیده      عذار مغیچگان راه آفتاب زده

کسی که حسن خط دوست در نظر دارد      محقق است که او حاصل بصر دارد

گر چه شیرین دهنان پادشاهانند ولی      او سلیمان زمان است که خاتم با اوست

با که این نکته توان گفت که آن سنگیندل      کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه ای      آب خضر ز نوش لبانت کنایتی

به هوای لب شیرین پسران چند کنی      جوهر روح بیاقوت مذاب آلوده

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایبان دارد      بهار عارضش خطی به خون عاشقان دارد

غبار خط بیوشانید خورشید رخسار یا رب      بقای جاودانش ده که حسن جاودان دارد

خدایا داد من بستان از او ای شحنه مجلس      که می بادگیران خوردست و با من سرگران دارد

گو اینکه حافظ از برادران غیور پسر ساده رخ حساب می برده است

پیراهنی که آید از او بوی یوسفم      ترسم برادران غیورش قبا کنند

حسن سبزی به خط سبز مرا کرد اسیر      دام هم رنگ زمین بود گرفتار شدم

۴۰- عیسی لب و آفتاب رویی پسرا      ز نار خط و صلیب مویی پسرا

لشکر کشی و اسیر جویی پسرا      خاقانی اسیر شد چه گویی پسرا

خاقانی اگر پند حکیمان خواندی      پس نام زنان را به زبان چون راندی

ای خواجه ببند زن چرا درماندی      چون تخم غلامبارگی افشاندی

خاقانی اگر چه در سخن مردوش است      در دست مخنثان عجب دستخوش است

ماها دلم از وصال پر نور بکن میلی سوی این خاطر مهجور بکن

ای یوسف وقت جنگ را دور بکن گرگ آشتیء با من رنجور بکن

۴۱ - تذکره حسینی ص ۲۲۹

۴۲- در یکی از تذکره های معتبر سبک هندی خوانده ام که مانی شیرازی یکی از شعرای عاشق پیشه از شاه اسمعیل صفوی که جوان زیبارویی بود در خلوت خواسته بود که ساق پا و بالاتر آن را بدو بنماید تا بر آن بوسه زند و همین کار باعث شد که به سعایت امیر نجم الدین زرگر کشته شود

درباره ی عرفی و قتل او به علت عاشق شدنش به ولی عهد و پادشاه باری رجوع کنید به مقدمه دیوان عرفی شیرازی به تحقیق وجدی جواهری

و طالب آملی عاشق میرزا غازی (۱۰۲۱) بود و گفته است

تکلف نیست معشوق من است او نیست ممدوحم از آن این شعر عشق آمیز در مدحش سراییدم

و درباره ی جارویی و عشق او به پادشاهان در تذکره ها سخن به میان آمده است و صاحب تذکره نصرآبادی می گوید ملا طاهر نائینی خوش طبع و لطیف خیال بود اما به سبب شوخی آلوده هوا و هوس بود چنانچه مسموم شد به یکی خانه زادهای شاه عباس ماضی تعشقی به هم رسانیده او را به حجره برد ص ۲۶۹

۴۳- میرزا محمد شیرازی متخلص به عالی فرزند حکیم فتح الدین متوفی (۱۱۲۱) از صاحب منصبان هند که دیوان شعرش به سال ۱۸۹۴ در لکهنو هند به طبع رسیده است در تغزل با جوانی سروده است

عالی ز غمت اشک نریزد چکند با همچو تو شوخی نستیزد چه کند

رخ جانب دیگری کفل جانب ما انصاف بده که برنخیزد چه کند

شاه عباس صفوی از سفرای خارجی در مکان هایی پذیرایی می کرد که پر از سرگرمی ها و تفریحات از قبیل نرد شطرنج گنجفه (ورق) و غیره بود به علاوه دلربایی و عشوه گری کارکنان قهوه خانه که خود بهترین وسیله جلب مشتری بود مخصوصاً که کارکنان قهوه خانه ها از بین جوانان خوبروی ارمنی انتخاب می شدند و این جوانان با لباس های فریبنده و موهای بلند به رقاصی و طنازی می پرداختند ( تاریخ قهوه و قهوه خانه در ایران - مجله ی سخن دوره ی پنجم ص ۲۵۸) و ملک حیدر برادر ملک حمزه سیستانی به زاغی قهوه چی عاشق بود- نصرآبادی ص ۳۱۳

۴۴- کتاب پریشان که به روش گلستان سعدی نوشته است از اوست او عم میرزا محمد تقی شیرازی صاحب قیام عراق به سال ۱۹۲۰ و زعیم

شیعه - مشهور به میرزای کوچک شیرازی است و اینکه مطهری در کتاب تماشاگه راز میرزا را خواهرزاده قآنی می‌داند اشتباه است

۴۵- در ادب خاورمیانه نوعی مازوخیسم و آزارکامی دیده می‌شود که بیشتر از اثرات غزل مذکر است

به هزار خون سعدی بخلند بندگانت      تو بگوی تا بریزند و بگو که من نگفتم

و دیگر آنکه شعرا در این منطقه در غزل اظهار ضعف و عجز و نحیف بودن دارند در مقابل معشوقی که قدرت سرپنجه اش دل و دین می‌برد و

همین است که در ادب خاورمیانه معشوق با همه لطافت سخت بازو و قوی است

من که با مویی به قوت برنیایم ای عجب      با یکی افتاده ام کو بگسلد زنجیر را

و عاشق همه تن در اختیار او قرار دارد

همچو جنگم سر تسلیم و ارادت در پیش      توبه هر ضرب که خواهی بزن و بنوازم

برای آشنایی بیشتر با ابعاد غزل مذکر یکی از بهترین مآخذ جلد دوم نه‌ایة الارب می‌باشد. از نکات ذکر شده در این کتاب مواردی درباره

عشق‌های خونین است و همچنین یاد می‌کند از ابوالفرج بن الجوزی و کتاب ذم الهوی که در این موضوع است ابوالفرج خود نیز در کتاب تلبیس

ابلیس خواننده را به کتاب ذم الهوی ارجاع می‌دهد. در کتاب تلبیس ابلیس موارد بسیاری از کتاب مصارع العشاق اخذ شده است.





اقلیت های جنسی در دنیای امروز و جوامع مدرن نیز با مشکلات بسیاری مواجه هستند. با وجود کوشش هایی که برای احقاق حقوق همجنسگرایان و دو جنسگرایان به انجام می رسد هنوز نسبت به این گرایش ها کاملاً عادی برخورد نمی شود. پسران و دخترانی که گرایش جنسی متفاوت

خودشان را به خانواده اعلام می کنند با دردهای فAMILI مواجه می شوند، برخی از خانواده ها نمی توانند نسبت به گرایش فرزندانشان بی تفاوت بمانند و موضع منفی می گیرند. اما جوامع امروزی به خصوص نسل امروز دارد به تدریج می پذیرد که این گرایش هم طبیعی است و برخی انسان ها بی آن که مشکل روانی داشته باشند به طور طبیعی ساختمان بدنیشان به گونه ایست که گرایش عاطفیشان به همجنس است. وقتی اقلیت های جنسی بدون مخفی کردن هویت جنسی خود در اجتماع حضور یافتند مشخص شد که اقلیت های جنسی هم به گونه ی دگرجنسخواهان انسان هایی هستند با موقعیت های اجتماعی متفاوت - بسیاری از برجستگان سینما، ادبیات، شعر، موسیقی، سینما، باله ... و بسیاری از مردان و زنان مشهور دنیای سیاست، همجنسگرایند. اما در گذشته این تصور را دامن می زدند که همجنسگرایان جمع محدودی از افراد هوسران و منحرف هستند. در ایران همجنسگرایان مرد را بچه باز و یا اوا خواهر، بچه مزلف... می نامیدند و اگر خیلی می خواستند نسبت به این جمع محبت کنند اینان را بیمار می دانستند و تصور می کردند که باید فکری برای مداوایشان داشت. اما در اروپا و امریکا و... که آشکار سازی عواقب خطرناک ندارد بسیاری از همجنسگراها به جای کتمان گرایش خود، تمایل جنسی شان را اعلام می کنند (در مورد آشکار سازی نیز مبحثی در چراغ گشوده شده است) برای نمونه وو رایت **wowereit**، شهردار برلین، که سمتی مهم محسوب می شود، از پشت دوربین تلویزیون همجنسگرا بودن خود را اعلام می کند، و آته ویل، گوینده ی مشهور خبر برنامه دوم تلویزیون آلمان، یک لزبین شناخته شده است. علاوه بر اینها در آلمان قانون ازدواج همجنسگرایان تصویب شده که هر چند کاملاً با ازدواج های دگرجنسخواهان مطابقت ندارد اما در بیشتر موارد عیناً همان حق و حقوق از جمله ارث را در برمی گیرد. در دیگر شهرها و کشورها هم به تدریج قوانینی به نفع همجنس گرایان تصویب می شود، هر چند کلیسا، به خصوص کاتولیک ها و دفتر پاپ تفاهمی با این امتیازها ندارد. علیرغم میل کلیسا روند عادی شدن روابط همجنسخواهان سیر صعودی را طی می کند.

امام‌موقعت اقلیت‌های جنسی در جوامع اسلامی تأسف بار و فاجعه آمیز است. چون قصد نگاشتن مقاله‌ای تحقیقی را ندارم حرف‌هایم را

خلاصه می‌کنم به موقعیت این انسان‌ها در حکومت به غایت مرتجع و سرکوبگر اسلامی. در قانون اساسی جمهوری اسلامی مجازات

همجنس‌خواهی مرگ است، بخش باند دوم خرداد رژیم، که خودشان را مترقی هم می‌نمایانند، در توره‌های جهانی خود وقتی در باره‌ی نحوه‌ی

رفتار با همجنس‌گرایان از آنها سؤال می‌شود به نوعی از زیر جواب‌شانه خالی می‌کنند. آقای اکبر گنجی هم که خودش را رهبر جنبش جا

زده است به همین شیوه رفتار می‌کند. یا خانم شیرین عبادی، بی‌آنکه به شیوه‌ی همیشگی‌اش به قوانین ارتجاعی جمهوری اسلامی ایراد

بگیرد - سخت بودن اجرای این قانون را برجسته می‌کند. (همین شگرد را در مورد قانون وحشیانه‌ی سنگسار هم به کار می‌برد) خانم

عبادی در مورد بازگرداندن پناهندگان همجنس‌گرا در هلند به جمهوری اسلامی، می‌فرمایند: همجنس‌گرایان ایرانی بدون مشکل می‌توانند به

ایران مراجعت کنند. "اگر من به قانون ایران نگاه کنم، امکانش هست. دست کم در صورتی که توسط یک دادگاه در ایران ثابت نشده باشد که

عمل دخول انجام گرفته. اگر دخول اثبات نشده باشد، آنها به راحتی امکان بازگشت دارند حتی اگر در هلند اعلام کرده باشند که همجنس‌گرا

هستند. آنها با این کار هیچ قانونی را زیر پا نگذاشته‌اند." با این تعبیر رندانه حکم اعدام در فرامین ارتجاعی اسلامی را تطهیر می‌کند. خانم

نوبلی همچین اظهار می‌دارند:

در ایران حکم عمل لواط بین دو همجنس‌گرا اعدام است اما کسی که اعلام کند که همجنس‌گراست قانون را زیر پا نگذاشته است. (نقل نشریه

چراغ از شیرین عبادی) تفکر اینان هیچ تفاوتی با دیگر ملی/مذهبی‌های جمهوری اسلامی ندارد، و در ته دلشان همان خواست باندهای درون

رژیم را آرزو می‌کنند یعنی اعدام اقلیت‌های جنسی.

در این موقعیت زنان و مردان همجنس‌خواه داخل ایران بسیار شرایط پیچیده‌ای دارند. اکثراً تن به ازدواج اجباری می‌دهند و بعد از چند ماه، با

اختلاف شدید خانوادگی، مجبور به جدایی از همسر می‌شوند بی‌آنکه قادر باشند زبان بگشایند و دلیل اصلی ناکامی خانوادگی‌شان را اعلام

کنند. همه آنها مجبورند هویت جنسی‌شان را مخفی کنند. زندگیشان با ترس و اضطراب همراه است. در این شرایط است که توجه و انعکاس

صدای همجنس‌گرایان، به خصوص آنان که اسیر جمهوری اسلامی هستند و هر روز و هر لحظه خطر مرگ جانشان را تهدید می‌کند، اهمیت

ویژه‌ای دارد. در این شرایط حضور و فعالیت سازمان همجنس‌گرایان - رادیو‌رها و نشریه چراغ را باید به فال نیک گرفت. کوشش برای انعکاس

خواست‌ها و برنامه‌های همجنس‌گرایان چند سال پیش با نشریه‌ی هومان آغاز شد و از این نظر کار هومان به عنوان آغازگر توجه به مسایل

همجنس‌گرایان ایرانی ارزش بسیار داشت. این نشریه که با زحمت بسیار در سوئد چاپ می‌شد، نمی‌توانست صدایش را به راحتی به داخل ایران

برساند، اما چراغ در زمانی کارش را آغاز می‌کند که دنیای اینترنت از مرزها عبور می‌کند و سایت دگرباشان جنسی ایرانی، قادر می‌شود در

شرایطی که اکثر سایت ها فیلتر می شود با ارسال ایمیل با هزاران کاربر در ایران در تماس باشد. این امر بسیار مهمی است که بتوان مدافع و یاری دهنده انسان هایی بود که به خاطر نوع حس و عاطفه شان اسیر یک حکومت فاشیستی ( نازی ها هم همجنسگرایان را آزار می دادند و به مانند یهودیان و چپگرایان آنها را محکوم و معدوم می کردند) مذهبی/رتجاعی اسلامی مانده اند . همکاران چراغ در حرکت ها و فعالیت های سیاسی حضور فعال دارند، و علاوه بر آن حمایت از حقوق پناهندگان بخشی از کوشش های ارزنده ی سازمان همجنسگرایان ایرانی، پی. جی. ال. او. است. نشریه چراغ حرفه ای منتشر می شود - صفحه ی اول طراحی زیبایی دارد که کار یکی از همجنسگرایان است، دیگر صفحات نیز با ذوق و سلیقه تنظیم شده است - مباحث و مسایل با وسواس و دقت انتخاب می شود. شعر، قصه، مباحث اجتماعی، سینما، تئاتر و... از بخش های دیگر این نشریه است. در یکی از بخش های مجله مسایل مربوط به آمیزش جنسی مطرح می شود، در مقاله ی سکس سالم (آرشم پارسی شماره ۲۳) مسایل جنسی و بیماریهای جنسی، با زبان باز، شکافته می شود چرا که نمی شود این مسایل را با رعایت ادب و نزاکت متداول برای خواننده تشریح کرد. به کار بردن واژه های معادل لاتین برای آلت جنسی مرد و زن یکی از راه هایی است که ما ایرانیان برای رعایت ادب و نزاکت در مباحث پزشکی پیش گرفته ایم. اما در این مقاله این مسایل باز و بدون پرده پوشی شکافته می شود. باید بیاد داشته باشیم که نخستین بار در نشریه ی مترقی قاصدک (سردبیر: آزاده سپهری) این تابو شکسته می شود، که البته با واکنش منفی ناموس پرستان! با نزاکت! مواجه گردید. به هر حال آموزش نحوه ی ارتباط جنسی، با زبانی باز، با توجه به گسترش بیماری ایدز، و برای آگاهی رساندن به جوانان داخل ایران، نه فقط برای همجنسگرایان بلکه برای دگرجنسگرایان نیز مهم است.

حرف آخر اینکه چراغ نسبت به کلیت رژیم جمهوری اسلامی موضع مشخص دارد چرا که مبارزه برای احقاق حقوق و کسب آزادی برای انتخاب نحوه ی تمایل عاطفی، جدا از به دست آوردن آزادی های فردی و اجتماعی و سیاسی مردم در بند ایران نیست و تا این رژیم ساقط نشود رسیدن به هر نوع خواست آزادی خواهانه امری محال است.

بصیرنصیبی

۷ نوامبر ۲۰۰۶ - ز ابروکن /آلمانگ

[www.cinemayeazad.blogspot.com](http://www.cinemayeazad.blogspot.com)  
[cinema-ye-azad@t-onlin.de](mailto:cinema-ye-azad@t-onlin.de)

\*\* بصیر نصیبی از سینماگران و نویسندگان ایرانی، مقیم آلمان، و از جمله هنرمندانی است که پروژه های بسیاری را به منظور پیشبرد سینمای ایران، در داخل و یا خارج از ایران، در دست گرفته و با برنامه های بسیاری نیز همکاری کرده است. او از بنیانگذاران "سینمای آزاد ایران" است و از سردبیران بازده شماره مجله سینمای آزاد بین سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ و نیز شانزده شماره سینمای آزاد از سال ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۸ بوده است. برای دریافت کارنامه ی دقیق تری از بصیر نصیبی، و آشنایی با نظریات وی، به سایت سینمای آزاد مراجعه می توان کرد.

خوشحالیم که از نظر مثبت دست اندرکاران هنر خارج از کشور در روشنگری در باب دگرباشی جنسی برخورداریم.

ارشاد منجی



از هنگامی که مدرسه را ترک گفتم، با این پرسش همیشگی کلنجر می رفتم: آیا باید با اسلام خداحافظی کنم؟ برای حل این مسئله، باید به این پرسش پاسخ می گفتم که آیا چیزی اساسی و بی نهایت بنیادی در درون اسلام هست که آن را امروزه از خویشاوندان معنوی اش - مسیحیت و

یهودیت - استوارتر می سازد؟ چالش رئیس مرا با سر به درون معرکه پرت کرد.

آنچه آزارم می داد تنها قضیه ی یک نیجریه ای که قربانی تجاوز جنسی شده باشد نبود. روی یک کشور مسلمان - هر کشور مسلمانی - که انگشت بگذارید، وحشیانه ترین تحقیرها را خواهید دید. در پاکستان هر روز دستکم دو زن در "قتل های ناموسی" کشته می شوند، و اغلب هم نام الله بر زبان قاتلان جاری است. در مالی و موریتانی، دلال های مسلمان پسرپچه های کم سال را فریب می دهند و به بردگی می کشانند. در سودان، شبه نظامیان مسلمان اند که کار برده داری را می گردانند. در یمن و اردن، کارکنان نهادهای انساندوست مسیحی را به ضرب گلوله می کشند. در بنگلادش، هنرمندانی که از حقوق اقلیت ها پشتیبانی می کنند را زندانی می کنند یا از کشور بیرون می اندازند. همه این ها سند و مدرک دارد.

آهان، بله، لابد دوباره دارم فرهنگ را با مذهب اشتباه می گیرم. اما آیا واقعاً این طور است؟ حتی در تورنتو که فرهنگش تفاوت چشمگیری با پاکستان دارد، یک اسلام بی رحم و خشن رو به گسترش دارد. با من بمانید تا بگویم این را از کجا می دانم.

اندکی پس از دریافت نامه ی موزز، یک بخش از برنامه کوئیر تله ویژن را به واقعیت ها درباره ی همجنس گرایان مذکر و مؤنث مسلمان اختصاص دادم. داستان در باره ی مردی همجنس گرا بود که پاکستان را ترک گفته بود تا در لندن زندگی کند و یک زن همجنس گرا که از زادگاهش ایران گریخته بود و به ونکوور رفته بود.

مریم - دختر همجنس گرا - را پلیس مذهبی کشورش، "مفسد فی الارض" خوانده بود. من تکه فیلم هایی ویدیویی را که مخفیانه از ایران خارج شده بود نمایش دادم تا ثابت کنم که اگر مریم در ایران مانده بود و بازداشت شده بود چه به سرش می آمد. این فیلم ها دو زن را نشان می داد که آنها را زنده در کفن سفید پیچیده بودند و بعد در گودال هایی کم عمق که تازه کنده شده بود گذاشته بودند. دسته ای از مردان و

پسران دورشان جمع شدند و شروع کردند به پرت کردن سنگ هایی به اندازه دست مشت شده به طرف سر زن ها. بیشتر سنگ ها به هدف می خورد و وقتی کمانه می کرد لکه های سرخ رنگی از پارچه کفن بیرون می زد. مریم گفت که طبق قانون، هر سنگ انداز باید قرآنی زیر بغلش بگذارد تا ضرب سنگ گرفته بشود. اما این حکم همیشه اجرا نمی شد. چون مریم هنوز هم می ترسید، چهره اش را در تصویر تاریک کرده بودیم.

عدنان، مرد همجنس گرای مسلمان، پذیرفت که جلوی دوربین ظاهر بشود. او بر این عقیده بود که قرآن علیه همجنس گرایی حکم می کند، اما با این حکم کنار آمده بود. هر چه بود، عدنان خیال نداشت دوست پسرش را با همه ی مسلمانان کشورش آشنا کند، بلکه تنها با مادرش. تأیید مذهب هم لازم نبود، دستکم نه در شهر لیبرالی مثل لندن، که او و دوست پسرش در آن زندگی می کردند. در پایان برنامه، مشاور مرکز فرهنگ اسلامی لندن می گفت که در قضاوت کردن در باره ی همجنس گرایان باید فروتنی پیشه کرد. او گفت هر چند به نظر می رسد که اسلام همجنس گرایی را بر نمی تابد، اما از خدای توانا "همه چیز ممکن است."

می دانید بعد از پخش این برنامه چه شد؟ در میان همه ی شکایت هایی که از مسلمانان منطقه ی تورنتو به دستم رسید، بیشترینش این بود که این "خوک ها" و "سگ ها"ی همجنس گرا که من در تلویزیون نشان دادم - آماده باشید - جهود بوده اند. ویدیوی چندش آور سنگسار در ایران یا تمایل عدنان به محکومیت به خاطر جنسیتش، یا نظر مشاور مذهبی در باره ی فروتنی خداپاورانه از سوی همگان، مهم نبود. مسلمان های برافروخته ای که تلفن می زدند یا نامه می نوشتند کاری به این کارها نداشتند. فقط یک چیز بود که تکرار می شد: این که همجنس گراهای مرد و زن، امکان ندارد از "ما" باشند. همجنس گراها لکه ی ننگ "آنها"یند. این هم از مرکز یک جهان شهر در قرن بیست و یکم.

حال تهوع پیدا کردم. فارغ از این که مسلمان ها در چه فرهنگی زندگی می کنند - روستایی یا فوق مدرن - و فارغ از این که از کدام نسل هستند - چه نمادش مسجدی از دهه ی ۱۹۷۰ باشد و چه یک شهر چند رسانه ای قرن بیست و یکمی - اسلام به شکلی شدیداً قبیله ای ظهور می کند. آیا هرگز نیاز به اصلاح نداشته ایم؟

اما معنی این "اصلاح" چیست؟ هیچ تصور روشنی از این موضوع نداشتم. آنچه می دانستم این بود که پیروان مذاهبی که در طول تاریخ "اصلاح" شده اند، هیچ به اندازه ی مسلمانان با ذهنیت گله ای رفتار نمی کنند. رهبران مسیحیت از گونه گونی اندیشه ها در درون صفوف خود آگاهند. هر چند هر یک از تفسیرهای مسیحی می تواند درستی دیگر تفسیرها را رد کند - که خیلی ها هم می کنند - هیچ یک نمی تواند منکر بشود که انبوهی از تفسیرها وجود دارد. اما یهودی ها فرسنگ ها از بقیه جلوترند. یهودی ها عملاً مخالفت را ترویج می کنند:

پیرامون کتاب مقدس را نظریه می نویسند و در خود تلموذ هم بحث و جدل می گنجانند. در مقابل، مسلمان ها قرآن را به عنوان متنی برای تقلید، و نه تفسیر، به شمار می آورند و استعداد انسان ها را در به کار گرفتن اندیشه شان خفه می کنند.

حتی در غرب هم به مسلمانان آموخته می شود که قرآن آخرین نشانه ی اراده ی خداست و جایگزین تورات و انجیل شده است. در جایگاه آخرین کلام، قرآن متنی "کامل" است که نباید در باره اش پرسید یا تحلیلش کرد، بلکه فقط باید به آن باور آورد. در واقع نخستین واژه ای که پیامبر اسلام از جبرئیل شنید، "بخوان!" بود، یعنی از دیدگاه بیشتر مسلمانان، به زبان آوردن کلمات، به منظور تقلید از آنها.

وضع در مورد دومین منبع الهیات اسلامی، یعنی احادیث، نیز همین است. احادیث عبارتند از گفته های معتبر پیامبر اسلام در طول حیاتش. هر پرسشی را که قرآن به آن بی درنگ پاسخ ندهد - به واژه ی "بی درنگ" توجه کنید - احادیث به آن پاسخ می گویند. این احادیث را مشهورترین علما در طول تاریخ برای مصرف ما گردآوری و دسته بندی کرده اند. تنها کاری که ما باید بکنیم، پیروی از آنهاست (یا به طور دقیقتر، پیروی از آن حدیث هایی که روحانیان برایمان انتخاب می کنند). و اما یک مسئله ی کوچک: مگر پیامبر اسلام خودش انسان و در معرض خطای داوری نبود؟ هیس. از آنجا که احادیث بازگو کننده ی حیات آخرین پیامبر خداست، شک کردن در آنها را نمی توان تحمل کرد.

متوجه هستید که این قطار سریع السیر خوبی، ما را در عمل به کجا می برد؟ به مقصدی به نام مرگ مغز. وقتی زیر سپر اسلام، بدکاری به انجام می رسد، بیشتر مسلمانان نمی دانند چگونه به بحث، بازبینی یا اصلاح پردازند. و تفاوتی هم نمی کند، چون به ما می گویند تا زمانی که به این متن کامل وفادار بمانیم، بدکاری نمی تواند رخ بدهد. وای که چه استدلال سستی! این طور مشروط شدن دایره وار مغز، کافی است تا تابناک ترین ذهن ها را هم به ذهن هایی کودن - و خطرناک - بدل کند.

البته که هر دینی پیروانی دارد که مثل میمون رفتار می کنند. اما تفاوت اینجاست که تنها در اسلام معاصر است که تقلید بدل به نگرش غالب شده. بروس فیلر، نویسنده ی آمریکایی، در هنگام تحقیق برای نوشتن کتاب *براهیم: سفری به قلب سه مذهب به این تفاوت برخورد*. در اورشلیم، فیلر با شیخ ابوسینا، امام جماعت مسجد الاقصی دیدار کرد. شیخ بر کمال مفروض اسلام پای فشرده. با لهجه ی لندن به فیلر گفت "باید از آخرین پیامبری که خدا فرستاده اطاعت کرد." و گرنه به آتش مشتعل خداوند خواهی سوخت، همان طور که میلیون ها یهودی به دستور الهی و به دست هیتلر "زنده زنده کباب شدند". فیلر با انزجار شیخ را ترک کرد، و بعدتر ماجرا را برای روزنامه نگاری که در امور دینی تخصص دارد بازگو کرد. روزنامه نگار گفت: "متأسفانه حقیقت این است که دیدگاه شیخ سنینا نمایانگر نگرش غالب اسلام در حال حاضر است.

البته یهودیانی را می توان یافت که حرفهای مشابهی برخاسته از ملی گرایی یهودی بزنند. مسیحیان آخرالزمانی هم پیدا می شوند، هرچند به تعداد محدود. اما این امام جماعت نماینده ی دیدگاه بیشتر مسلمانان است، البته در این منطقه."

سینا طرز فکر بسیاری از مسلمانان را بیان می کند، نه فقط در اورشلیم، که در میان مهاجران نیز. بگذارید برایتان نمونه ای بیاورم از گزارشی که آکادمی آموزش اسلام، که مرکز آن در شهر خودم ریچموند است، در سال ۲۰۰۲ منتشر کرده. این آکادمی ادعا می کند که دو فرقه ی اصلی اسلام یعنی تسنن و تشیع، مشترکات زیادی دارند. چگونه؟ "هر دو به صحت و کمال قرآن کریم باور دارند. هر دو، محمد را آخرین پیامبر خدا می دانند و می کوشند از گفتار و رفتار او تقلید کنند." وقتی تقلید به نگرش غالب بدل بشود، بیشتر ما از کاوش در تعصب هایمان — یا ادعان به این که تعصب داریم — ناتوان می شویم. باور می کنیم که باید باور داشته باشیم، همین و بس.

نامه های مخالفت آمیزی که در مقام مجری برنامه کوئیر تله ویژن دریافت می کردم، منظورم را بیان می کند. هر بار که نظرات ضد همجنس گرایانه ی مسیحیان باورمند به انجیل را پخش می کردم، مسیحیان دیگر موضوع را پی می گرفتند و به ابراز نظرهای تساهل آمیز می پرداختند. اما وقتی مسلمان ها به من پرخاش می کردند هرگز این اتفاق نمی افتاد. ظاهراً تردیدی نبود که این ها از جانب اسلام حرف می زنند. همه ی اسلام. این بدان معنا نیست که تک تک مسلمان ها مخالف همجنس گرایان هستند. الفاتحه ( به معنای "گشودگی" که مفهوم پیشتاز بودن را می رساند) نام یک گروه همجنس گرای مسلمان است که در شهرهای بزرگ آمریکای شمالی و اروپا دفتر دارد. مهمانی های سالانه ی شام این گروه، دستکم در تورنتو، شاهد حضور شماری از پدر و مادرهای مسلمان است. اما حتی اگر بسیاری از مسلمانان هم در تعصب های نگرش غالب اسلام سهیم نباشند، به اندازه ی کافی در فراهم آوردن فضای گفت و شنود با آن نگرش غالب نمی کوشند. از چه طریق دیگری می توان توضیح داد که چرا حتی یک مسلمان هم با تفسیری متفاوت — و مهرآمیز — از قرآن، با برنامه کوئیر تله ویژن تماس نگرفت؟

با چنین پس زمینه ای، حس کردم که نه تنها برای رویارویی با چالش موز، بلکه برای فراتر رفتن از آن هم آماده ام. برای آغاز به فهمیدن این که آیا اسلام واقعاً به شکلی برگشت ناپذیر خشک و متصلب است، باید به مسئله ی "دیگران" از نظر اسلام می پرداختم — آری، زنان؛ اما یهودیان هم. و مسیحیان. و برده ها. و هر کس دیگری که گرفتاری اش، نمونه ای از بی رحمی بی نهایی است که امروزه در دنیای مسلمان می بینیم. قرآن در باره ی این آفریدگان خدا چه می گوید؟ آیا به شکلی بی ابهام، یا دستکم پذیرفتنی، از تازیانه زدن به زنی که به او تجاوز شده، به رغم گواهان متعددی که شاهد این جنایت علیه او بوده اند، پشتیبانی می کند؟ آیا قرآن به راستی زنان را از پیشنماز شدن باز داشته؟ چند ماه پس از آن را به بازخوانی کتاب مقدس اسلام پرداختم، با چشمانی بازتر و در حالی که کمتر از هر زمان دیگری در زندگی ام بخواهم از آن دفاع کنم.

در آغاز، مسئله ی زنان بود. خداوند چه کسی را اول آفرید — آدم یا حوا؟ قرآن در این باره کاملاً خاموش است. خداوند روح را در "جسمی

یکه "دمید و از آن جسم، "همسر او را آفرید. "جسم کیست و همسرش کدام است؟ روشن نیست.

افزون بر این، هیچ ذکری از دنده ی آدم – که به گفته ی تورات، حوا از آن پدید آمد – به میان نیامده. این را هم که حوا آدم را وسوسه کرد تا میوه ی ممنوع را بچشد، قرآن نمی گوید. حرف آخر: اینجا نمی توان خوراکی برای برتری مردانه پیدا کرد. در واقع به عکس است. قرآن به مسلمانان هشدار می دهد به یاد داشته باشند که خدا نیستند، پس بهتر است که مردان و زنان در طلب حقوقشان از یکدیگر، منصف باشند. و پایان بخش این آیه، جمله ای است که ظاهراً با زنان مهربانی می کند: "مادرانتان را که شما را زاده اند ارج بگذارید. خداوند همواره ناظر اعمال شماست."

عجیب اینجاست که در همین سوره – تنها چند سطر پایین تر – قرآن موضعش را کاملاً عوض می کند. "مردان را بر زنان ولایت است چرا که خداوند یک را بر دیگری برتری داده، و چرا که مردان ثروت خود را صرف نگهداری از زنان می کنند. زنان خوب، مطیع اند... اما آن دسته از شما که بیم نافرمانی زانتان را دارید، پندشان دهید، از بسترشان دوری جویید و آنها را بزنید."

بگذارید نکته ای را روشن کنم: برای این که زنی سزاوار زدن باشد، لازم نیست که عملاً نافرمانی کرده باشد، بلکه کافی است مرد بیم از نافرمانی او داشته باشد. زن است که باید کفاره ی دو دلی مرد را بدهد. معرکه است. می دانم که دارم مسئله را ساده نمایی می کنم، اما ساده نمایی در پیدایش قانون های بی سر و ته، رواج کامل دارد. یک نمونه ی عینی برایتان می آورم. جمله ای از قرآن می گوید مردان می توانند بر زنان حاکم باشند از آن رو که "ثروت خود را صرف نگهداری آنان می کنند." این جمله، بر بیانیه ی قاهره هم تأثیر گذاشته، منشور مفصل حقوق بشری که در سال ۱۹۹۰ به تصویب کشورهای مسلمان رسید. درست است که یک بند این منشور تصریح می کند که زنان و مردان از شأنی یکسان برخوردارند. اما بند بعدی، مردان را به عنوان نان آوران خانواده توصیف می کند. نه به این مضمون که ترجیح دارد که مردان نان آور باشند، بلکه به صورت اعلامی صریح، که "شوهر مسئول حمایت از خانواده و رفاه آن است." و از آنجا که قرآن می گوید که شوهران به دلیل نان آور بودن می توانند "بر زنان خود ولایت داشته باشند"، ادامه ی کار معلوم است.

در باره ی زنی که در نیجریه مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود، آیه ی دیگری از قرآن مرا برآشفته. "زنان کشتزارهای شما نیستند. پس هر زمان که می خواهید به کشتزارهایتان درآیید. کار نیک کنید و از خداوند بترسید." چی؟ هر وقت خواستید وارد زن ها بشوید و تازه کار نیک هم بکنید؟ زنها شریک مردهایند یا بخشی از اموالشان؟ جمال بدای، مفسر نامدار قرآن، پای می فشارد که زنان شریک مردانند. او به من اطمینان می دهد که این آیه "که از نظر جنسی روشنفکرانه است" دفاعی است از بوس و کنار پیش از آمیزش. وی می گوید زنان هم مثل کشتزار نیاز به ملاحظت عاشقانه دارند تا اسپرم را به انسان های واقعی تبدیل کنند. "بذر کشاورز بدون زمین حاصلخیزی که آن را بپروراند، بی ارزش



است. "بداوی از این توضیح مترقی خود، کاملاً خرسند به نظر می‌رسد. اما او تنها به جمله‌ی "به کشتزارهایتان درآیید پرداخته. پس تکلیف  
"هر زمان که می‌خواهید" چه می‌شود؟ آیا این جمله به مردان قدرت نالازم نمی‌دهد؟ پرسش به جای خود باقی است: الله از کدام پارادایم  
پشتیبانی می‌کند - آدم و حوا به عنوان انسان‌هایی برابر، یا زن به عنوان کشتزاری که از روی هوس می‌توان شخمش زد (ببخشید، نوازشش  
کرد)؟

حقیقت این است که من می‌دانستم کدام یک از دو تفسیر را می‌خواهم، اما مطمئن نبودم (و هنوز هم نیستم) که خداوند کدام را می‌خواهد.  
با این همه تناقض‌هایی که در میان است هیچ کس دیگر هم نمی‌داند. آنهایی که دوست می‌دارند به سست‌ترین بهانه‌ای زن را تازیانه  
بزنند، پشتیبانی مورد نیازشان را می‌توانند از قرآن به دست بیاورند. همین‌طور آنهایی که نمی‌خواهند دخترها پیشنماز باشند. اما آنهایی هم  
که خواهان برابری زن و مردند می‌توانند از قرآن کمک بجویند.

در تلاش برای پاسخ گفتن به این که چگونه می‌توانم دین اسلام را با شلاق زدن وحشیانه‌ی یک قربانی تجاوز پیوند بدهم، به این نتیجه  
رسیدم که نمی‌توانم این کار را با اطمینان انجام بدهم. بر خلاف آنچه که از بسیاری از فمینیست‌های مسلمان شنیده‌ام، نمی‌توانم با شیرین  
زبانی بگویم که خود قرآن، عدالت را تضمین می‌کند. نمی‌توانم با شجاعت، آن حقوق‌دانه‌ای سنگدل نیجریه‌ای را که قانون شریعت را جاری  
می‌کنند محکوم کنم به این که دین مرا که آشکارا تساوی گراست، زیر پا گذاشته‌اند. قرآن در مورد زنان به طور آشکار تساوی‌گرا نیست.  
قرآن در هیچ موردی شفاف نیست مگر در مورد رمزآلود بودن خودش. با پوزش از نوام چامسکی، این مسلمان‌ها ایند که به نام الله، رضایت او را  
جعل می‌کنند. تصمیم‌هایی که را ما بر مبنای قرآن می‌گیریم، خداوند دیکته نکرده است. این تصمیم‌ها را ما با اراده‌ی آزاد و انسانی خود  
می‌گیریم.

این برای یک مسیحی یا یهودی پیرو نگرش غالب دین خود، آشکار می‌نماید. اما نه برای برای مسلمانی که - مثل بیشتر ما - به او آموخته‌اند  
که قرآن "صراط مستقیم" را در باره‌ی همه چیز مشخص کرده و تنها وظیفه‌ی ما تقلید از آن است. این یک دروغ بزرگ است. می‌شنوید؟  
یک دروغ بزرگ.

قرآن نه تنها اصلاً کامل نیست، که آنچنان تناقض‌های عمیقی دارد که مسلمانانی که "به پیروی از کتاب زندگی می‌کنند" چاره‌ای ندارند جز  
آن که تصمیم بگیرند بر کدام بخش‌هایش تأکید کنند و کدام بخش‌هایش را کم‌اهمیت تلقی کنند. شاید این ساده‌ترین کار باشد - هر یک  
از ما می‌توانیم گرایش‌های خودمان را با برجسته کردن یک آیه و نادیده گرفتن آیه‌ای دیگر، توجیه کنیم. این کار را لیبرال‌ها به همان اندازه  
انجام می‌دهند که افراطیان: یعنی دستکم به همان اندازه که حریف، گفته‌های مثبت قرآن را به حاشیه می‌راند، بخش‌های منفی آن را می

پوشانند. همه ی ما برای خودمان طرح و برنامه ای داریم، و برخی "برابتر" از دیگرانند.

اما تا زمانی که در این بازی گرفتاریم که بگوییم جزم های "ما" بر جزم های "آنها" غلبه می کند، از دیدن چالش بزرگ تر عاجز خواهیم ماند.

این چالش، عبارت است از تشکیک آشکار در کامل بودن قرآن، برای آن که این شتاب برای نتیجه گیری صحیح از این که قرآن "در واقع" چه

می گوید، آرام بگیرد، و با گذشت زمان بدل به فعالیتی ادبی شود، نه ملانقطی گری. در مرحله ی کنونی، اصلاح دینی این نیست که به

مسلمانان گفته شود چگونه نیندیشند، بلکه این است که به میلیاردها انسان باورمند، اجازه ی اندیشیدن داده شود. از آنجا که قرآن – دستکم

در مورد زنان – ملغمه ای از تناقض هاست، اندیشیدن در باره ی آن به هزار و یک دلیل لازم است.

برای فراتر بردن این اندیشه، باید الگوی ناهمخوانی های آشکار قرآن را بررسی می کردیم. به بیان ساده، آیا کتاب آسمانی اسلام، در مورد دیگر

مسائل انسانی، از جمله بردگی هم، مبهم و تناقض آلود است؟ اگر چنین باشد، آیا مسلمانان قرن بیست و یکمی، آزادی دست زدن به انتخاب

های قرن بیست و یکمی را دارند؟ به سودان اندیشیدیم و بعد در باره ی میزان تجارت برده در آنجا مطالعه کردم. در خارطوم، رژیم مشابه

طالبان، علیه مسیحیان، طبیعت باوران و مسلمان های غیرعرب، به گفته خودش اعلام جهاد کرده است. این را چارلز جیکابز، رییس گروه

آمریکایی ضدبردگی و مدیر کارزار سودان می گوید. جیکابز می نویسد: "تهاجم خارطوم، تجارت بردگان سیاه را – که یک سده ی پیش،

بریتانیایی های ضدبرده داری برانداخته بودند – احیا کرده است. پس از آن که مردها را کشتند، به زنان، دختران و پسران به صورت گروهی

تجاوز می کنند، و در صورت مقاومت، گلویشان را پاره می کنند. جان به دربرده های وحشت زده را پای پیاده به سمت شمال می رانند و میان

اربابان عرب توزیع می کنند. زنها سیغه می شوند، دخترها کلفت می شوند و پسرها بزچران.

بار دیگر به شمال نیجریه اندیشیدیم، یعنی جای دیگری که دولت های اسلامی، به بردگی کشیدن مسیحیان را تشویق می کنند. بسیار خوب،

می پذیریم که جنگ داخلی نیجریه، بیشتر دلایل سیاسی دارد تا مذهبی. اما این سیاست های عقب مانده را بدون کمک گرفتن از قرآن نمی

توانستند به اجرا بگذارند. پرسش من این بود، چه اندازه کمک؟ به قرآن مراجعه کردم و این جملات را یافتم: "اما آن دسته از بردگانتان که می

خواهند آزادی خود را بخرند، اگر امیدی در ایشان می بینید، آزادشان سازید..."

عجب. باید درنگ می کردم و این جمله را برمی رسیدم. با مطالعه ی دقیق، در می یابیم که قرآن به ما نمی گوید که همه ی بردگان را آزاد

سازیم، بلکه فقط آنهایی را که به تشخیص صاحبانشان، استعداد ترقی به وضعیتی بهتر را داشته باشند.

سازگاری این برداشت با حساسیت های ذهنی ما، رسالت اخلاقی ما و آزادی انتخاب ما چه اندازه است؟ به بیان دیگر، امروز مسلمانان می توانند

– اگر تصمیم بگیرند – با رضایت قرآن، خود را از قید و بندهای متن باستانی آن برهانند. قرآن به قانونگذاران نیجریه امکان انتخابی سازگار با

شرایط روز را می دهد، یعنی امکان پایان دادن به زجر بردگی را. مورد بردگان هم مثل مورد زنان است: تصمیم هایی که مسلمانان می گیرند فقط به عهده ی خودشان است. نمی توانند مسئولیت آن را به گردن قرآن بیندازند.

آیا ممکن است چنین باشد که اسلام نه تنها تفسیر هر فرد مسلمان از قرآن را روا می دارد، بلکه این برخورد و تحقیق در باره ی قرآن، تنها راه "شناخت اسلام" باشد؟

با نیرو گرفتن از این تجربه، به بررسی یک پرونده ی عظیم حقوق بشری دیگر پرداختم: رفتار با نامسلمانان. از آنجا که اسلام از سنت های یهودی- مسیحی سرچشمه گرفته، در قرآن از یهودیان و مسیحیان بسیار گفته شده است. قرآن آکنده است از مهربانی با ابراهیم، پدر هر سه مذهب توحیدی. عیسی را بیش از یک بار با عنوان "مسیحا" می ستاید. از مریم، مادر عیسی، چندین بار به نیکی یاد می شود. جالبتر آن که قرآن به ما یادآوری می کند که یهودیان ملتی "برکشیده" اند! "برکشیده؟ یهودی ها؟ به چند ترجمه ی انگلیسی قرآن نگاه کردم تا مطمئن بشوم. با توجه به همه ی این تعارف های گرم به نیاکان معنوی ما، معنوی مان، منطقی است اگر که قرآن به یهودیان و مسیحیان بگوید که آسوده باشند، که تا زمانی که به کتاب آسمانیشان وفادار بمانند "دلیلی برای ترس و پشیمانی نیست".

از سوی دیگر، قرآن به صراحت از اسلام به عنوان تنها "دین برحق" یاد می کند. عجیب نیست؟ نکته ی بی نهایت مهمی در اینجا نهفته است — نکته ای که هیچ گاه نمی توانسته به اندازه ی این دوران تفرقه و تشتت، اهمیت داشته باشد — و این نکته به این موضوع مربوط می شود که اساساً اسلام چرا پدید آمد.

آشکار شده بود. خشم خداوند تنها آن زمان برانگیخته شد که شماری از یهودیان از حقیقتی که بر ایشان آشکار شده بود گمراه شدند و به پرستش بت هایی چون گوساله ی زرین روی آوردند. (می دانم، می دانم که می پرسید چطور آفریننده ای ممکن است به یک گوساله ی کوچک حسادت کند. پاسخم این است: آفریننده ای که می کوشد قبیله های همیشه در جنگ را دور محور یک دین مشترک گرد آورد.) بر گردیم به گوساله. تجدید حیات بت پرستی لازم می ساخت که یکی دیگر از فرزندان ابراهیم فرستاده شود تا حقیقت خداوند را به دنیای سامی یادآوری کند. این است که مسیح ظهور می کند. و این است که کتاب مقدس پدید می آید که در بر گیرنده ی کتاب های عبری موسی (یا به بیان مسیحیان، عهد عتیق) است. اما در نهایت، شماری از مسیحیان شروع کردند به اعلام این که عیسی هم خدا و هم پسر خداست، نه یک انسان فرستاده ی خدای یکتا و بی همتا. باز هم بت پرستی داشت قد راست می کرد.

پس در حدود سال ۶۱۰ [میلادی] خداوند باز به مجموعه ی پیامبران نظری کرد و محمد — یک نواده ی دیگر ابراهیم — را برگزید تا خرابی هایی را که یهودیان و مسیحیان بر سر وحی او آورده بودند، رفع و رجوع کند. برای همین است که اسلام برای بازآوردن الهام و راستی، به

آموزه های اولیه ی یهودیت باز می گردد. هرجای قرآن را که باز کردم، هیچ وقت از این پیام مکرر دور نبودم که کتاب های آسمانی پیشین، سزاوار احترامند.

و این هم نکته ی بی نهایت مهمی که اندکی پیش به آن اشاره کردم: نخوت قبیله ای نمی تواند برحق باشد. وقتی قرآن را می خواندم تا از دیدگاه آن در باره ی "دیگران" آگاه شوم، پی بدم که "همه ی" یهودیان نیستند که به مسلمانان گفته می شود از ایشان دوری جویند، بلکه آن یهودیانی که اسلام را به عنوان چیزی ماهیتا دروغین، به مسخره می گیرند. و مسلمانان هم نباید اصالت یهودیت را انکار کنند، چرا که در این صورت، دین خودشان را بی اعتبار می کنند.

اما اگر اسلام و یهودیت دینی یگانه اند، چرا باید دو چیز جداگانه باشند؟ به همین قرار، دلیل نگه داشتن مسیحیت چیست؟ یا هندوئیسم، یا بودائیسم، یا سیکسزم یا هر ایسم دیگر؟ چرا نمی توانیم همه ی گونه گونی شعائر مذهبی را کنار بگذاریم و یکدیگر را به عنوان آفریده ی یک آفریننده ی یگانه ببینیم؟ قرآن از پاسخ به آزار دهنده ترین پرسش ها هم طفره نمی رود. قرآن می گوید دین های مختلف باید وجود داشته باشند تا انسان ها بتوانند انگیزه ای برای رقابت در "کار نیک" داشته باشند. قرآن اذعان می کند که کار نیک را نمی توان با درگیر شدن در جدال بر سر این که چه کسی "به راستی" اراده ی خداوند را محقق می سازد، به انجام رساند. من و شما نمی توانیم بدانیم حقیقت غایی چیست، و باید راه خود را از میان این شلوغی ادامه بدهیم. قرآن اطمینان می دهد که هنگامی که نزد خداوند باز گردیم، اختلاف های فرقه ای ما را حل خواهد کرد. در این فاصله، رقابت در انجام کار نیک، فراخوانی است کاربردی و نیز هنری به این که مشتی یکسان از خاک مجسمه سازی را به دست گیریم و پیوسته در زیباتر ساختن این فراورده که نامش انسان است بکوشیم. ویژگی دیگر این روند، انگیزه ی خداوند در آفریدن مردمان گوناگون است: برای آن که انگیزه ای برای شناختن یکدیگر داشته باشیم. مثل این است که آفریدگار می خواهد که ما از تفاوت هایمان برای از میان برداشتن حصارها استفاده کنیم نه به عنوان بهانه ای برای دوری جستن از هم در قطب های متضاد.

روشن است که من دلم می خواهد منظور قرآن این باشد. اما همه چیز را باید تفسیر کرد، چرا که قرآن در عین حال مسلمانان را از دوستی با مسیحیان و یهودیان باز می دارد، مبدا که ما "یکی از ایشان" بشویم. از "آنها" به عنوان مردمانی "نادادگر" یاد می کند که "خداوند هدایتشان نخواهد کرد." از تنبیه و کشتن نامسلمان ها و گرفتن مالیاتی ویژه از آنها به عنوان پیشکشی به فاتحان مسلمان حرف می زند. این گفته های واقعا آزار دهنده، بهانه به آن مسلمان هایی می دهد که دراز کردن دست دوستی به پیروان مذاهب دیگر را رد می کنند. برای این دسته، نامسلمان ها حق زندگی دارند، اما نه در سطحی که با مسلمانان یکسان شمرده شوند. بسیار دور از سطح مسلمانان، چراکه اسلام دینی در کنار دیگر ادیان نیست، بلکه به حکم برخوردار از کلام کامل و آخرین پیامبری که بنده ی خدایی یکتاست، بر تمامی ادیان برتری دارد. چنین

قرائتی از قرآن هم اختیاری است، مگر نه؟ اما خودمان از این اختیار آگاه نیستیم.

شاید بگویید: "صبر کن. من اصلاً این قرائت را انتخاب نمی‌کنم. من نمی‌خواهم همسایه‌ام را به این دلیل که عید "هانوکا" را جشن می‌گیرد بزنم. مرا با یهودی ستیزها به یک چوب نران. من آدم شریفی هستم." بله، احتمالاً هستید. پس، از روی شرافت، از خودتان بپرسید: آیا تصمیم گرفته‌ام باور نگرش غالب حاکم بر مسلمانان را مبنی بر این که اسلام یهودیان و مسیحیان را می‌کوبد، به چالش بگیرم؟ ما آنچنان در خودستایی معنوی غرق شده‌ایم که بیشتر مسلمانان اصلاً به این نمی‌اندیشند که این رویکرد چه آسیبی به دنیا می‌تواند بزند. ما به طور غریزی این رویکرد را می‌پذیریم، و گهگاه سرمان را از توی برف در می‌آوریم و متوجه "افراطی‌ها" می‌شویم. و گاهی حتی متوجه هم نمی‌شویم.

مبالغه می‌کنم؟ اول این حکایت را بخوانید، بعد قضاوت کنید. چند هفته پیش از یازدهم سپتامبر، به یک میزگرد تلویزیونی دعوت شدم که در آن قرار بود مسلمانان در باره ی "تصویرهای منعکس شده از جهان اسلام" بحث کنند. برای دیگر مسلمانان شرکت کننده در میزگرد، این دعوت محترمانه، در عمل به معنای "بیابید از غرب شکایت کنیم" بود. پس، در نکوهش همیشگی فرهنگ عامیانه (پاپ) آمریکای شمالی غوطه‌ور شدند: هالیوود همه ی ما را به شکل افراطیون تصویر می‌کند، افراطیون همیشه مجنون نموده می‌شوند، و تنها حرف حق، احکام مذهبی قربانیان آنهاست. من که از این بحث تکراری خسته شده بودم، رویکرد تازه‌ای را پیشنهاد کردم: این که ما مسلمان‌ها بهانه‌ی چندانی به دیگران ندهیم که ما را چند دسته ببینند. پرسیدم: وقتی که طالبان، پیکره‌های پیش از اسلام را در دره‌ی بامیان افغانستان منفجر کردند، مسلمانان تورتو، ونکوور و مونترال کجا بودند؟ قرآن می‌گوید "اجبار در دین نیست." از طالبان نمی‌توانستیم انتظار داشته باشیم این آیه را شعار خودشان کنند، اما چرا مسلمان‌هایی که در غرب زندگی می‌کنند، به جای آن که عمدتاً ساکت بمانند، این شعار را سر ندادند؟ تنها کسی که جوابم را داد، یک زن مسلمان دیگر بود – آن هم یک فعال فمینیست. با تغییر گفت: "منجی، می‌دانی در فلسطین چه به سر مسلمان‌ها می‌آید؟" ببخشید؟! خواهش می‌کنم یک کسی مرا به کره‌ی زمین برگرداند، یا ببرد به جایی در منظومه‌ی شمسی که میان عدالت و توجیه فرق بگذارد. همینقدر به او گفتم که: روشن است که رابطه‌ی هست میان اوجگیری تمامیت خواهی اسلامی و سیاست‌های خودسرانه در خاورمیانه. اما این رابطه‌ی دارای سایه و روشن، چگونه می‌تواند سکوت مسلمانان غرب را در قبال طالبان -- این برتری جویان دینی، این بمب‌گذاران پیکره‌ی بودا، این زن کوب‌ها و بادبادک ستیزها و اعدام پرستان -- توجیه کند؟

فایده‌ای نداشت. پاسخ "خواهر" من، ترک جلسه بود. در کنار تمامی تفکر انتقادی‌اش در باره‌ی غرب، اسلام‌عاری از اندیشه‌اش را مثل چادر و روبنده پوشیده بود. اگر این بود نهایت چیزی که یک فمینیست خودخوانده می‌توانست عرضه کند، از تصور این که به کجا می‌رویم بر خود

همه روی یازدهم سپتامبر انگشت می گذارند. من می خواهم روی روزهای بعد از آن انگشت بگذارم. ما مسلمانان چه اطمینانی در باره ی اسلام به رسانه ها، سیاستمداران و خودمان دادیم؟ با چهره هایی گرفته، گفتیم دین ما را "روده اند". بله، آمریکا، دینمان را "ربودند". آلمان، ما با تو همدلیم. استرالیا، ما آزادیمان را دوست داریم. کانادا، ما در این ماجرا با هم هستیم. ما، در کنار شما، ربوده شده ایم.

من تحمل این تشبیه را نداشتم. معنایش این بود که اسلام خودش هوپیمایی است که به سوی بهشت حقوق بشر پرواز می کرده، و اگر یازدهم سپتامبر اتفاق نمی افتاد، مسافران شرکت هوپیمایی قرآنستان، بی دردسر و دست انداز، به این مقصد بی نظیر می رسیدند. خیلی ممنون. انگار که در این جنایتی که مسلمان ها مرتکب شدند، دین ما شاهدی بی گناه بود. "روده شد." عبارتی دارای بار عاطفی که مسلمانان باورمند به نگرش غالب را از مسئولیت انتقاد از خود، تبرئه می کند. پیش و بیش از هر چیز، از خود انتقاد کردن یعنی اذعان به رویه ی نامطبوع قرآن، و حمایت آن از تروریسم.

در پی حادثه ی یازدهم سپتامبر، این شعار را مکرراً از مسلمان ها شنیدم: قرآن، به روشنی می گوید که جهاد در چه شرایطی واجب است و در چه شرایطی نه، و تروریست ها بی تردید این قانون را نقض کردند. از یک عالم دینی نقل قول می کنم: "[الله] قاطعانه می گوید که کشتن یک فرد بی گناه، مانند کشتن همه ی انسان هاست." به نظر من که ماله کشی خوشبینانه است. سوره و آیه ای را که "قاطعانه" توصیف شده، خوانده اید؟ در عمل، جای مانور را باز گذاشته. متنش این است: "به آل عمران حکم کردیم که هر کس انسانی را بکشد - مگر به کیفر قتل یا شرارت دیگری بر روی زمین - مانند آن است که همه ی انسان ها را کشته باشد." متأسفانه، عبارتی که با "مگر برای" شروع می شود، برای مسلمانان ستیزه جو می تواند به کار جهاد بیاید.

برای نمونه، اسامه بن لادن در اواخر دهه ی ۱۹۹۰ علیه آمریکا اعلام جهاد کرد. قرآن یاری اش داد. به این عبارت برگردید که: "مگر به کیفر قتل یا شرارت دیگری بر روی زمین". آیا تحریم های اقتصادی علیه عراق، که از سوی سازمان ملل، اما به درخواست آمریکا وضع شد، به "قتل" بیش از نیم میلیون کودک عراقی نینجامید؟ بن لادن عقیده دارد که چنین شد. آیا جای پای چکمه های سربازان آمریکایی در عربستان سعودی، مصداق "شرارت بر روی زمین" است؟ بن لادن می گوید حتماً. اما در مورد غیرنظامیان آمریکایی: آیا در حالی که پول مالیات آنها به اسرائیل کمک می کند تا خانه های فلسطینی ها را ویران کند، غیرنظامیان آمریکایی از گناه "قتل" یا "شرارت" تبرئه می شوند؟ برای بن لادن، معلوم است که نه. بن لادن در سال ۱۹۹۷ به سی ان ان گفت: "دولت ایالات متحد آمریکا با حمایت از اشغال فلسطین از سوی اسرائیل، مرتکب اعمالی شده که بی نهایت ناعادلانه، شنیع و جنایتکارانه اند. به دلیل پیروی اش از یهودی ها، تکبر ایالات متحد به جایی

رسیده که عربستان - یعنی مقدس ترین مکان مسلمان ها - را اشغال کرده است. به دلیل این عمل و دیگر اعمال تجاوزکارانه و غیرعادلانه، ما علیه ایالات متحد اعلام جهاد کرده ایم."

من و شما ممکن است قبول داشته باشیم که اسامه بن لادن با این اعلام جهاد، عقب ماندگی فکری اش را نشان داده است. اما آیا قبول داریم که او و مزدورانش از پشتیبانی متون مقدس نیز برخوردار بوده اند؟ من فقط خواهان صداقتم.

چه می گویم؟ باید مضمون این جمله های خشن قرآن را درک کنم؟ بگذارید خیالتان را راحت کنم: من تفسیرهایی را که "مضمون" این آیه ها را بیان می کنند خوانده ام، و فکر می کنم که نمایشی برای طفره رفتن از واقعیت در کار است. این نمایش حاصل یک توطئه ی برنامه ریزی شده نیست، بلکه ناشی از این فرض است که قرآن کامل است، و از همین رو، باید دلایل کاملاً معتبری برای نفرتی که ترویج می کند، وجود داشته باشد.

این استدلال معروف را در نظر بگیرید که از اسلام "راستین" به عنوان دین صلح، دفاع می کند. بر اساس این استدلال، خداوند قرآن را در دوره هایی هم مساعد و هم نامساعد، بر پیامبرش نازل کرده، و در نتیجه، آیه های منفی قرآن تنها منعکس کننده ی دوران نامساعدی است که محمد در تلاش تقریباً بیست و پنج ساله اش برای گسترش اسلام با آن روبرو بوده است. محمد تبلیغ دین خود را در مکه آغاز کرد، جایی که بردگان، بیوگان، یتیمان و رنجبران تهیدست به پیام مهرآمیز و نامتعارف او آغوش گشودند. خدا شاهد است که در پایتخت مالی عربستان - که از نظر اقتصادی دچار شکاف طبقاتی بود و از نظر اخلاقی دچار تباهی - این بیچارگان به مهربانی نیاز داشتند. از همین رو، در آغاز، آیات قرآن بر محبت تاکید داشت.

اما دیری نگذشت که تجار بانفوذ مکه احساس تهدید کردند و خود شروع به تهدید کردند. محمد و یارانش گرد هم آمدند و برای حفظ جانشان به مدینه مهاجرت کردند. و این جاست که پیام مهرآمیز قرآن، به کیفر و مجازات می گراید. برخی از ساکنان مدینه مسلمانان را خوشامد گفتند و برخی دیگر نه. از میان آنان که از آمدن مسلمانان به مدینه ناخشنود شدند قبایل یهودی مهم این شهر بودند که با بت پرستان مکه همدست شدند تا محمد را بکشند و گروندگان به اسلام را از میان بردارند. دلیل ناکام ماندنشان این بود که خداوند به محمد وحی کرد که دست به حمله ی پیشدستانه بزند. بر اساس این استدلال، تمامی تندی هایی که در قرآن هست از اینجا می آید. اما، باز هم طبق این استدلال، آغاز کار مسلمانان با روحیه مجازات همراه نبوده است. آنها تنها برای حفاظت از خود، و تنها موقتاً، به این کار روی آوردند. پیام قدیمی تر، و "معتبرتر" اسلام، پیامی است که محمد در آغاز پیامبری اش آورد. پیام عدالت، برابری، وحدت - و صلح.

چقدر از نظر عاطفی آرامبخش است. خیلی دلم می خواست این روایت را باور کنم، اما هر چه بیشتر مطالعه می کردم، بیشتر بی منطق می

نمود. اولاً، هیچ روشن نیست کدام آیه چه زمان بر محمد نازل شده. قرآن ظاهراً بر اساس بلندی سوره‌ها - از بلند به کوتاه - مرتب شده، نه بر

مبنای گاه‌شمار وحی. چطور می‌توان آیه‌هایی را که "زودتر" نازل شده‌اند مشخص کرد، چه برسد به آن که در آنها بشود پیام "راستین"

قرآن را کشف کرد؟ باید این واقعیت را بپذیریم که پیام قرآن همین است که هست. مهر و قهر شانه به شانه وجود دارند. رویکرد قرآن را به زنان

ببینید. آیه‌های امیدبخش و هول‌آور چند سطر بیشتر از هم فاصله ندارند. همین موضوع در مورد گونه‌گونی ادیان هم صادق است. هیچ جهت

واحدی در این متن باصطلاح کامل، خدشه‌ناپذیر و صریح، دیده نمی‌شود. کامل بودن قرآن، نهایتاً مشکوک است.

ای‌وای. یعنی از خط قرمز رد شدم؟ رد شدن من از خط، در مقایسه با آنچه تروریست‌های القاعده می‌کنند هیچ است. اگر در مبارزه با

استبداد خفقان‌آوری که آنها نمایندند اش هستند صادقیم، نباید بترسیم از این که بپرسیم: اگر قرآن کامل نباشد چه؟ اگر تمامی این کتاب،

کلام خدا نباشد چه؟ اگر گرایش‌های انسانی در آن آمیخته باشد چه؟

بگذارید لحظه‌ای امکانش را در نظر بگیریم. محمد عطا، رهبر خلبان‌های انتحاری یازدهم سپتامبر، از طرف دار و دسته اش، یادداشتی در باره

ی این قتل نفس نوشت. "ما را بس که [آیات قرآن] کلام آفریدگار زمین و سیارات است... عطا نه یک بار، که سه بار اشاره کرد که از "همه

ی آنچه که خدا به شهیدان وعده کرده است" آرامش می‌گیرد، به خصوص، "بدانید که باغ‌های بهشت با همه‌ی زیبایی، منتظر شمايند، و

زنان بهشت در انتظارند و ندا می‌دهند که «ای دوست خداوند، بیا اینجا».

بگذارید این زبان مخصوص فیلم‌های درجه‌سه را برایتان ترجمه کنم: عطا و بر و بچه‌ها منتظر دسترسی نامحدود به دهها باکره در بهشت

بودند. آنها تنها نیستند. یک ماه پیش از یازدهم سپتامبر، یکی از مسئولان استخدام سازمان فلسطینی حماس - که کارش از مقاومت به ترور

کشید - به تلویزیون سی‌بی‌اس گفت تصویر هفتاد باکره را برای داوطلبان شهادت مجسم می‌کند. این کار مثل اعطای مجوز دائمی انزال در

ازای اهدای جان است، و از قدیم ادعا شده که قرآن چنین پاداشی را به شهیدان مسلمان وعده کرده است.

اما دلایلی در دست است که در بهشت گرفتاری هست - یک خطای انسانی که به قرآن راه پیدا کرده. بر اساس پژوهش‌های تازه، آنچه

شهیدان در ازای فداکاریشان به دست خواهند آورد، نه دختران باکره، بلکه کشمش است! اصطلاحی که قرن‌هاست مفسران قرآن از آن "باکره

های سیه‌چشم" را استنباط کرده‌اند - یعنی حور - را به صورت دقیق‌تر می‌توان به "کشمش‌های سفید" ترجمه کرد (نخندید، دستکم

زیاد نخندید. در عربستان قرن هفتم، کشمش آنقدر ارزشمند بوده که می‌توانسته مائده‌ای بهشتی به شمار آید). یعنی کشمش به جای باکره؟

ای بابا. چطور ممکن است قرآن اینقدر به خطا رفته باشد؟

کریستوف لوکسمبرگ، تاریخدانی که این نظر را ارائه کرده، متخصص زبان‌های خاورمیانه است. او ریشه‌ی توصیف قرآن از بهشت را در متنی



مسیحی یافته که سه قرن پیش از اسلام به یکی از اشکال زبان آرامی نگاشته شده - زبانی که عیسی بدان سخن می گفت. اگر قرآن از فرهنگ یهودی-مسیحی تأثیر پذیرفته باشد - که با ادعای قرآن مبنی بر بازتاباندن وحی هایی که به پیامبران پیشین نازل شده، کاملاً سازگار است - در آن صورت، متون آرامی به دست انسان به عربی ترجمه شده اند. در مورد حور و چه بسا واژه های دیگر، این متون، غلط ترجمه شده اند. اما اگر عبارت هایی به طور کامل بد فهمیده شده باشند، چه؟ پیامبر اسلام که بازرگانی بی سواد بود، کلامی را که از خدا می شنید به کاتبان می گفت تا بنویسند. گاه خود پیامبر هم در رمزگشایی از آنچه می شنید گرفتاری داشت. این گونه بود که گفته می شود مجموعه ای از "آیه های شیطانی" - یعنی جملاتی که به بت های کفار، نسبت خدایی می داد - از زیر چشم پیامبر در رفت و به صورت متن معتبر قرآنی ثبت شد. پیامبر بعداً این آیه ها را حذف کرد و آنها را به ترفند شیطان نسبت داد. با این همه، همین واقعیت که فلاسفه ی مسلمان در طول قرن ها این حکایت را بازگفته اند، حاکی از تردیدهای دیرپا در باره ی کامل بودن قرآن است. امروزه بیش از هر زمان دیگر، لازم است که این تردیدها را احیا کنیم.

چه می شد اگر به جای آن که یقین هایی ساده را در ذهن محمد عطا القا کنند، او را با پرسش هایی چالش انگیز بار آورده بودند؟ دستکم، چه می شد اگر این دانشجوی کالج می دانست که ریشه ی برخی واژه های خاص - واژه هایی کلیدی در باره ی حیات اخروی - می تواند محل نزاع باشد؟ که این واژه ها ممکن است "کلام آفریدگار زمین و سیارات" نباشند؟ که پاداش خودکشی - حالا از قتل عام بگذریم - پاداشی مشکوک است؟ که چشم انداز بهشت، موضوع گمانه زنی است نه یقین؟ در آن صورت شاید پا پس می کشید. شاید. امکانش را باید در نظر گرفت.

نفس عمل به پرسش کشیدن قرآن، بخشی اساسی از مجموعه ی اصلاح دین اسلام است، چرا که نشانه ی گسستن از گله است. به این معناست که نخواهید پذیرفت که پاسخ ها داده شده اند، یا قرار است به شما داده شوند. در ماه های پس از یازدهم سپتامبر، پرسشی بود که بیش از همه آزارم می داد: از آنجا که قرآن، قائل به اختیار است، چرا به نظر می رسد که نوابغ حاکم بر اسلام، به کوه بینی می غلتند؟ چرا شمار بیشتری از آنها راه گشادگی را بر نمی گزینند؟ باید از قرآن فراتر می رفتیم. باید گهواره ی پیشداوری های پاولوفی مسلمانان را می یافتیم.

برای این کار باید لایه های بیشتری از دروغ هایی که به خودمان می گوئیم را پوست می کندم.



**حرف اول:** تا به حال چه چیزهایی از کنش‌های جنسی (آمیزش جنسی) خود آموخته‌اید؟ چه موارد دیگری را مایل هستید بدانید؟ آیا روابط جنسی موفق دارید؟ راز استحکام و ادامه‌ی این روابط شما چیست؟ به دنبال یافتن راه‌های بیشتری برای عشق‌بازی با همجنس خود هستید؟ مایلید با موقعیت‌های جنسی و فانتزی‌های بیشتری آشنا شوید و درهای تجربه و طعم زندگی را بکشایید؟ سلامت و بهداشت جنسی برای شما اهمیت دارد؟ مایلید در این باره بیشتر بدانید؟ پس با ما باشید و شما نیز با ارائه‌ی تجربیات خود در ساختن یک راهنمای عشق همجنسگرایانه در این راه سهیم شوید.

سخن‌راندن از کنش‌های جنسی برای ما ایرانیان تابو است و تنها می‌توانیم در جمع خودمانی اطرافمان در این باره صحبت کنیم. آن هم زمانی که مطمئن باشیم که بیان این موضوعات خللی در روابط اجتماعی ما ایجاد نمی‌کند. سکس کلمه‌ایست که آن چنان بار معنایی مثبتی در جامعه ما ندارد و به گونه‌ای می‌توان گفت که ما سکس ستیز هستیم. از بیان روابط جنسی خود شرم داریم. این تنها مشکل دگرباشان جنسی نیست، که متفاوت از دیگران هستند و خود را از بیان آن محروم می‌دارند، بل جامعه دگرجنسگرای ایرانی نیز با این مشکل مواجه است.

زمانی که در جمع‌های دوستانه و یا مدرسه و ... همجنسگرا بودن خود را علنی تر کرده‌ام، بارها این نکته توجه مرا به خود جلب نمود که چقدر مردم صحبت کردن از روابط جنسی و کنش‌های جنسی را سخت و دشوار می‌دانند. به عبارتی جسارت بیان آن را ندارند و وقتی مرا راحت می‌یابند، ناگهان احساس آرامش کرده و سفره دل خود را می‌کشایند و چه حرف‌ها که نمی‌زنند. حرف‌هایی شنیده‌ام که تصور نمی‌کردم حتی وجود داشته باشد. باید به یاد داشت که ندیدن و نشنیدن دلیلی بر نبودن نیست.

چه باید کرد که این قفل اسارت از لبان ما باز شود؟ بر اساس تجربیاتی که به طور شخصی دارم، یکی از مؤثرترین راه‌ها صحبت کردن و مطرح کردن موضوعات است. تا زمانی که صورت مسئله‌ای نوشته نشود چطور می‌توان آن را حل کرد و به پاسخ رسید؟ در ارتباط با کنش‌های جنسی، ما حتی حاضر به طرح سؤال هم نیستیم. بنابراین باید این موارد را به چالش کشید و در تابوردایی کوشید. پیرو مطالب گذشته‌ام که پیرامون کنش‌های جنسی بود تصمیم گرفتم از این پس پاره‌ای از وقت و نیروی خودم را صرف ترجمه و نوشتن مطالبی کنم که باعث شود مهر سکوت از لبان باز شود.

ما دگرباشان نباید در این راه ساکت بمانیم زیرا که عمده تفاوت ما با دیگران همین رفتار جنسی مان است پس اگر ما نیز سکوت کنیم چه کسی این مهم را به انجام خواهد رسانید؟ ما دگرباشان به راحتی از رفتار، روابط و کنش های جنسی خود سخن خواهیم گفت و به دیگران نشان خواهیم داد که صحبت کردن درباره ی جنسیت و مسائل جنسی، گناه نیست. بوسیدن حتی از روی شهوت ننگ و عار ندارد، کنش گری و کنش پذیری، ارزش و اعتباری برای شخص به ارمغان نخواهد آورد بل نگاه ما به واقعیات است که شخصیت مان را شکل می دهد.

از این پس سعی خواهیم نمود که در هر شماره مقاله ای کوتاه در ارتباط با زندگی مشترک دگرباشان و همچنین مطالبی در ارتباط با کنش های جنسی و سلامت آنها ترجمه و تهیه نمایم تا هم پاسخی برای هزاران نامه دریافتی بوده و هم انجام وظیفه ی انسانی به عنوان یک همجنسگرا. شایان ذکر است که در حد امکان در نوشته ها و ترجمه هایم سعی خواهیم کرد با هدف پرهیز از استفاده لغات غیر فارسی از معادل های جدیدی استفاده کنم که بار منفی گذشته را نداشته باشد. به عنوان مثال کنش گری و کنش پذیری را به جای فاعل و مفعول و یا Top و Bottom در انگلیسی استفاده خواهیم نمود.

آرشام پارسی – آبان ماه ۸۵

## شگردهای جلق زدن



لذتین بودن، دلیل آشکاری است که شما خوب خود ارضایی خواهید زد. این طور نیست؟ خیلی از زنان همجنسگرا فکر می کنند که لمس بدن خود امری سخت و ناخوشایند است و تنها زمانی می توانند با اندام جنسی خود تماس داشته باشند که با زن دیگری بخوابند.

هزاران دلیل وجود دارد که چرا خودارضایی برای زنان به ویژه زنانی که ترجیح می دهند با زنان بخوابند، مهم است. بازی با خود یکی از راه های رسیدن به لذت و شادکامی است. بازی با خود راه بسیار مناسبی است برای خواب راحت در شب هایی که فشار روحی دارید. بازی با خود یکی از راه های کم کردن سر درد های ناشی از

خونروش های ماهانه است (اندورفینی که از اوج لذت جنسی شما آزاد می شود مسکنی کاملاً طبیعی است). به هر حال تجربه هایی در بازی با خود به دست می آورید که برای شما و شریک جنسی تان بسیار ارزشمند خواهد بود.

اگر در تنهایی اقدام به شناسایی و کاوش در خود کنید، با اطمینان و دلگرمی بیشتری با زنان همبستر می شوید چون می دانید که از چه

چیزهایی بیشتر لذت می برید و آن را با او در میان می گذارید. اگر به این مهم برسید که چگونه به اوج لذت جنسی می رسید خیلی راحت زنی که با شما همبستر شده است نیز شما را به اوج لذت خواهد رساند، چون شما تجربه خودتان را با او در میان می گذارید.

اگر برایتان سخت است که به بازی با خود مشغول شوید و یا اینکه به صورت عادی این حس به شما دست نمی دهد و تمایلی برای انجام این کار ندارید می توانید منتظر زمانی باشید که شهوت به سراغ شما آمده باشد. مطمئن شوید که تنها هستید و با ورود دیگری کار شما نیمه تمام نمی ماند. تلفن خود را خاموش کنید و در را ببندید. نام این لحظه را می توان «زمان شخصی خودم» گذاشت.

اگر ایده ای به ذهنتان نمی آید می توانید به آرامی دستان خود را بر روی شکمتان سر دهید و دهانه اندام جنسی خود را لمس کنید. تمامی قسمت های اندام جنسی خود را لمس کنید و با انگشتانتان به کاوش بپردازید. می توانید ضربه های آرام و تحریک کننده ای نیز با انگشتان خود به آن وارد کنید، اما این بی عدالتی است که تنها به کلیتوریس و یا به اصطلاح چوچوله سرویس دهی شود. به عنوان یک تمرین به این کار بنگرید و زمانی که کاملاً راحت بودید به مراحل بعدی روید و انگشتانتان را بیشتر فرو کنید.

به آرامی انگشت میانه و سبابه خود را به داخل فرو برید به طوری که چوچوله همچنان در تماس با انگشتتان باقی بماند. زمانی که کاملاً راحت بودید و به اندازه ی کافی تحریک شدید، به آرامی شدت تحریک چوچوله خود را بیشتر کنید. در این حال می توانید با دست دیگر سینه های خود را نوازش کنید. مطمئن باشید که می توانید لذت خود را در کنترل داشته باشید و سرعت، فشار و حرکت دستان خود را برای لذت بیشتر هماهنگ کنید.

چنانچه اولین باری است که به بازی با خود می پردازید به یاد داشته باشید که به نتایج این کار فکر نکنید. باید گفت که معمولاً اوج لذت جنسی در بازی با خود به مراتب بیشتر و سریع تر از زمانی است که شریک جنسی شما این کار را انجام می دهد. پس راحت باشید و فقط لذت ببرید.

اگر مایلید بدانید که چه مدتی طول خواهد کشید تا به اوج لذت جنسی برسید، موقعیت ها و راه های متفاوت را تجربه کنید، حتما جواب خود را خواهید یافت. با این کار نه تنها می توانید اطلاعاتی را راجع به لذت جنسی خود داشته باشید بلکه می توانید در هم آغوشی با دیگر زنان نیز از این تجربه ها استفاده کنید. مطمئن باشید که دوست دختر شما بابت این تحقیقات از شما تشکر خواهد کرد!

اگر مردی ادعا کند که تا به حال با خود بازی نکرده است، باید بسیار تعجب نمود. بازی با خود یکی از رایج ترین و آسان ترین راه های رسیدن به اوج لذت جنسی است. معمولاً و متأسفانه بازی با خود کاری ناشایست در جامعه پنداشته شده است و مردان از بیان اینکه گاهی با خود به بازی مشغول می شوند، شرمسارند. شاید دلیل این مورد همانا عدم



قدرت در یافتن شخص مورد نظر و یا اینکه برقراری رابطه جنسی است. اما باید دانست که بازی با خود همانند هر کنش جنسی دیگری به عنوان یک رفتار جنسی مطرح می گردد. این رفتار جنسی می تواند یک نفره، دو نفره و یا چند نفره باشد. مردان نسبت به زنان از موقعیت های بیشتری برای بازی با خود برخوردارند اما همیشه این بازی ها جنبه لذت بردن ندارد. گاهی اوقات تنها هدف از این بازی، دفع شهوت است. اگر در محیط کار و یا دانشگاه، در یک آن و به هر دلیلی (گاهی بدون هیچ دلیلی احساس شهوت می کنید و این حس، شما را از تمرکز کافی محروم می کند، شاید بارها برایتان اتفاق افتاده باشد) این حس به سراغتان آمد، ساده ترین راه که شایع ترین آن نیز می باشد، رفتن به دستشویی دانشگاه و یا محل کار و صرف چند دقیقه وقت است. شاید بتوان نام این کار را «اقدامات اورژانس» گذاشت، اما ناگفته نماند که در این اقدامات اورژانس از کمترین لذت جنسی بازی با خود برخوردار هستیم زیرا موقعیت و شرایط مناسبی نداریم. به یاد داشته باشید که پشت میز کار به بازی با خود مشغول نشوید، افراد زیادی به این دلیل از محل کار اخراج شده اند. شایع ترین دلایل آن حضور منشی، نداشتن دلیل مناسب برای قفل کردن اتاق کار و ... بوده است.

بازی با خود عامل بروز مشکلات سلامتی از قبیل ضعف قدرت دید، گودی زیر چشم، خمیدگی کمر و ... نیست. به یاد داشته باشید که گاهی احساس گناه عاملی است که از اندازه ی لذت شما به شدت می کاهد.

در موقعیتی قرار گیرید که کاملاً احساس راحتی کنید در غیر اینصورت ممکن است درد هایی مثل کمر درد و درد عضلات به سراغتان می آید. بدن خود را به آرامی و ملایمت لمس کنید. سعی کنید هیچ جایی از بدن شما بدون بهره نماند. دستان خود را به سمت شکم و اندام های جنسی خود حرکت دهید. اطمینان داشته باشید که نشانه های شهوت در اندام شما ظاهر شده است. به آرامی آن را لمس کرده و نوازش کنید.

می توانید از مواد لغزنده برای لذت بیشتر استفاده کنید اما همچنین می توانید از مواد لغزنده طبیعی که ترشح می شوند نیز استفاده کنید. این ترشحات را بر روی نوک انگشت خود بلغزانید و سپس انگشتان را در درازای آلت جنسی خود حرکت دهید. دستان خود را به دورش حلقه کنید و به آرامی بالا و پائین کنید.

دست دیگر خود را بیکار نگه ندارید. سینه و کفل ها و یا تپله های جنسی (بیضه) خود را لمس کنید. تپله های خود را گرفته و کمی به سمت پائین بکشید. کمی از پوست آلت کشیده می شود و لذت بیشتری را حس می کنید.

زمانی که حس کردید به اوج لذت نزدیکید بدن خود را خشک و محکم بگیرید و راحت باشید و عضلات خود را شل نگه دارید. پس از اینکه بدنتان بی اختیار شل و بی حس شد، سعی نکنید سریع از این موقعیت خارج شوید. نفسی تازه کنید و کمی به لذت چند دقیقه قبل خود بیاندیشید. شاید لبخندی نیز بر لبانتان به نشانه رضایت پدیدار شود.

تجربه های جنسی افراد گوناگون می تواند ما را در کشف راه های گوناگون و متنوع یاری دهد. براساسی چرا مردم از بیان تجربه های خود پرهیز می کنند در حالی که این کار، لذت بردن از خود، یا جلق زدن، از شایعترین کارها در بین زنان و مردان است. تعدادی از زنان و مردان، خوانندگان ما، از تجربه های بازی با خود سخن گفته اند و به ما اجازه دادند که با نام مستعار آن ها را منتشر کنیم. شما هم می توانید تجربه های خود را برای ما ارسال کنید.

**کلاس درس از مهدی:** من معمولاً وقتی که پسران جوان را می بینم به شدت تحریک می شوم. سر کلاس معمولاً این مشکل را دارم و مدام مشغول لاس زدن با پسر های هم کلاسی ام هستم. وقتی که حتی پاسخ کوچکی از طرف مقابلم می بینم، سریع به دستشویی مدرسه می روم و در حالت ایستاده با خودم بازی می کنم. خیلی دلپذیر و جالب است اما گاهی اوقات هم خطرآفرین.

**برج خنده دار از سارا:** من دوست دارم که چند بالش کوچک را بر روی یک بالش بزرگ تر به صورت عمودی قرار دهم و چیزی شبیه یک برج بسازم. پاهایم را باز می کنم و این برج مصنوعی و ابری خودم را میان دو پایم می گذارم و لبان اندام جنسی ام را به آن می مالم و آرام بالا و پایین می شوم. وقتی به اوج لذت نزدیک می شوم می گذارم برج ول شود روی روی بدنم، بسیار لذت بخش است.

**هیجانی در یک مکان عمومی از حامد:** زمانی که من حدود هجده سال داشتم و در خوابگاه دانشکده اقامت داشتم، مایل بودم جای دنجی را در دستشویی خوابگاه پیدا کنم و با خودم به بازی مشغول شوم. معمولاً دستشویی ها در تعطیلات آخر هفته خلوت بودند زیرا بچه ها به شهرهای خود می رفتند و فقط گاهی کسانی به آنجا می آمدند. به داخل یکی از توالت ها می رفتم و کاملاً لخت می شدم و لباس هایم را در پشت در

آویزان می کردم. کسی نمی توانست داخل دستشویی را ببیند مگر اینکه خیلی سعی می کرد. این هیجان را دوست داشتم. گاهی اوقات اگر کسی هم وارد دستشویی می شد من به کارم ادامه می دادم، می دانستم مردی دیگر درست پشت همین دیوار نازک دستشویی ایستاده است. اگر او می خواست که از بین شیار موجود کنجکاوی کند حتماً مرا برهنه و در حال بازی می دید. شاید حدود پنجاه بار این اتفاق افتاد و فقط در طول این مدت دو یا سه نفر بودند که مرا دیدند و سریع زیپ خود را بالا کشیده و دستشویی را ترک کردند. این باعث می شد که اوج لذت من سریع تر فرا رسد.

**پارچه های حوله ای از مریم:** فقط این را بگویم که چندین حوله را تا می زدم و روی آنها می خوابم و به بازی مشغول می شوم. وای که چه لذتی دارد.

**دستشویی های ایستاده از علی:** من دوست داشتم که برای یک بار هم که شده در یک توالی عمومی به بازی با خود مشغول شوم. روزی به یکی از آن دستشویی ها رفتم که کاسه هایی داشت برای ادرار کردن در حالت ایستاده. در حالی که چند نفر در کنار من ایستاده بودند شروع به بازی کردم. یکی از آنها مرا زیر نظر داشت اما چیزی نگفت. واقعاً لذت بخش بود.

**وان حمام از راحله:** من چند حوله را بر روی لبه وان حمام می اندازم. خیس بودن و یا خشک بودن آن به حس و حال آن زمان من بستگی دارد. یک پایم را در داخل وان گذاشته و پای دیگرم را بر روی زمین می گذارم و خودم را بر روی این حوله های نرم حرکت می دهم و می جنبانم. اوج لذت جنسی من در این حالت وصف نشدنی است.

**دوست اتفاقی از جانانان:** من دوست دارم که هر جایی که می شود با خودم بازی کنم، حتی دستشویی های عمومی. تازه وقتی که حس کنم کس دیگری نیز آنجا هست سعی می کنم از خودم سر و صدا در بیاورم که متوجه بشود. یک روز که داشتم این کار را در یکی از دستشویی های ایستاده انجام می دادم پسری وارد شد و مرا دید و او نیز تصمیم گرفت که همان کار را بکند. به من نگاه می کرد و با خود مشغول بود. پس از آن قسم خورد که "همجنسگرا نیستم اما از دیدن تو لذت می بردم." یک بار دیگر او را به صورت اتفاقی در اتوبوس دیدم. نزدیک آمد و پیش من نشست و راجع به آن اتفاق صحبت کردیم و الان دوستان بسیار خوبی برای هم هستیم.

## دگرباشان جنسی ایرانی را به کشورشان باز نگردانید، زندان و شکنجه در انتظار شان است

هلند یکی از اولین کشورهایی بود که پس از واقعه اعدام دو نوجوان در مشهد، بازپس فرستادن همجنسگرایان ایرانی به ایران را جهت انجام بررسی های لازم متوقف کرد و با ارسال محققان و خبرنگاران مخفی به ایران تحقیقات بسیاری انجام داد. گزارشاتی نیز دال بر رفاه اجتماعی همجنسگرایان در ایران مخابره شد. مصاحبه هایی توسط روزنامه نگاران رسمی دولت هلند در ایران با شیرین عبادی انجام شد و با زیرکی هرچه تمامتر مسئله همجنسگرایی و مجازات موجود بر آن کمرنگ شد. دولت هلند پس از مهلت شش ماهه خود، اعلام کرد که همجنسگرایان در ایران مورد تعقیب و شکنجه نیستند و در صورت بازپس فرستاده شدن به ایران، حتی در صورتیکه دست به آشکارسازی زده باشند، هیچ خطری آن ها را تهدید نمی کند و می توانند سکوت کرده تا خطری متوجه آنها نگردد.

دفتر سازمان همجنسگرایان ایرانی در هلند با همکاری سازمان همجنسگرایان هلند (COC Netherlands) با اقدامات مشترکی در اعتراض به این تصمیم گیری ها، بر فعالیت گذشته خود افزودند. صبا راوی، دبیر حقوق بشر سازمان همجنسگرایان ایرانی، که مدیریت دفتر سازمان در هلند را نیز به عهده دارد در تماس های بسیار زیاد با نمایندگان پارلمان هلند و همچنین پوشش های رسانه ای موفق شد که اطلاعات صحیحی را در اختیار دولت و پارلمان هلند قرار دهد. اکثریت نمایندگان پارلمان هلند به تصمیم وزیر مهاجرت اعتراض کرده و او را مورد پرسش قرار دادند. در ماه فوریه سال جاری نماینده سازمان به پارلمان هلند دعوت شد تا موضع و پاسخ های وزیر را در مورد همجنسگرایان ایرانی بشنود.

نمایندگان احزاب هلند به صورت یکپارچه خواهان بررسی و تجدید نظر در این تصمیم گیری شدند. فرح کریمی نماینده حزب سبزه های هلند، در اعتراضی به ریتا فردونک گفت که چرا یکی از وزیران هلند که کشوری است شهره در دموکراسی، از همجنسگرایان می خواهد که حقیقت و هویت خود را پنهان نموده و سکوت کنند؟ این نقض صریح آزادی است و این اظهار نظر وزیر شرم آور است. گفتنی است که حتی حزب مسیحیان هلند که کاملاً محافظه کار می باشد نیز مخالف بازپس فرستادن همجنسگرایان بود و از آنها حمایت می کرد. در پایان وزیر مهاجرت و وزیر امور خارجه هلند به نمایندگان قول دادند که مهلت تحقیق را برای شش ماه تمدید کرده و گزارشات جدیدی تهیه نمایند.

سازمان همجنسگرایان ایرانی در طول این یک سال با همکاری های بسیار نزدیکی که با سازمان دیده بان حقوق بشر داشت موفق شد که پل ارتباطی دگرباشان جنسی ایرانی را با سازمان های مدافع حقوق بشر برقرار نماید و آن ها را در انجام تحقیقات خود باری رساند که در نهایت اسکات لانگ، مدیر بخش دگرباشان جنسی سازمان دیده بان حقوق بشر، گزارشی را برای وزیر مهاجرت هلند ارسال کرد و وضعیت دگرباشان جنسی در ایران را تشریح نمود. خوشبختانه چند روز پس از این نامه، نظر شخص وزیر کاملاً تغییر نمود و دستور داد که نه تنها همجنسگرایی در ایران جرم دارد بلکه همجنسگرایان در ایران از هیچگونه آزادی فردی و اجتماعی برخوردار نیستند دولت هلند باید از آنها حمایت و پشتیبانی کند و آنها می توانند در هلند اقامت کنند. این یک پیروزی و موفقیت دیگری بود برای جامعه دگرباش جنسی ایرانی که پس از یک سال تلاش بی وقفه به دست آمد.



۵ اکتبر ۲۰۰۶



سرکار خانم فردونک، وزیر محترم مهاجرت و اینتگراسیون

من از طرف سازمان دیده بان حقوق بشر ، علاقمندم در ارتباط با مهلت قانونی که برای باز پس فرستادن

دگرباشان جنسی پناهجوی ایرانی به کشور خودشان تعیین کرده اید، نکاتی چند را با شما در میان

بگذارم. مصرانه از شما می خواهم که تا حد امکان از باز پس فرستادن آنها خودداری کنید. در ۲۸ فوریه

۲۰۰۶، مطبوعات پیشنهاد شما مبنی بر باز پس فرستادن دگرباشان ایرانی را منتشر کردند. پس از

اعتراضات بسیار شدید جامعه، با درخواست وزارت امور خارجه برای انجام تحقیقات بیشتر در ارتباط با شرایط ایران، مهلت قانونی برای شش

ماه تمدید شد. با توجه به اینکه مهلت شش ماهه رو به پایان است، سازمان دیده بان حقوق بشر هشدار می دهد که اوضاع حقوق بشر در ایران

رو به وخاومت است. به احتمال بسیار زیاد افرادی که به ایران بازپس فرستاده شوند با خطر شکنجه روبرو می شوند. با افزایش فشارهایی که در

نقاط مرزی وجود دارد، این خطرات فزونی یافته اند. وظیفه و تعهد دولت هلند در قبال افرادی که با خطر شکنجه و یا اعدام در کشورهاشان

مواجه اند کاملاً روشن است. بازپس فرستادن دگرباشان ایرانی به معنای نقض این تعهد است.

ایران در منطقه، از نظر اعمال مجازات شدید و علنی بر رفتار و روابط همجنسگرایان بالغ، که از روی رضایت طرفین است، انگشت نما است.

لواط که به معنای کنش جنسی بین دو مرد است، حتی در صورت عدم فعل دخول، مجازات اعدام به دنبال دارد. (ماده ۱۱۱ قانون مجازات

اسلامی: «لواط در صورتی موجب قتل می شود که کنش گر و کنش پذیر بالغ، عاقل، و مختار باشند») به استناد ماده ۱۲۱ و ۱۲۲ قانون

مجازات اسلامی، تفخیز، به معنای رفتارهای جنسی بدون دخول به هر نوع و شکل بین مردان است و هر یک از طرفین به صد ضربه شلاق

محکوم می شوند که در صورت تکرار آن، در مرتبه ی چهارم، به اعدام محکوم خواهند شد. به علاوه ماده ۱۲۳ قانون مجازات اسلامی پا را فراتر

گذاشته و اعلام می کند که چنانچه دو مرد که نسب خویشاوندی نداشته باشند بدون ضرورت، برهنه زیر یک روانداز باشند، هر کدام به ۹۹

ضربه شلاق محکوم می شوند. ماده ۱۲۷ تا ۱۲۴ اضافه می کند که کنش های جنسی بین دو زن محکوم به صد ضربه شلاق خواهد بود و در

صورت تکرار، در مرتبه ی سوم به اعدام محکوم خواهند شد. قانون مجازات اسلامی ایران قید می کند که با چهار بار اقرار شخص متهم و یا

شهادت چهار مرد عادل، به انجام این رابطه، حکم ثابت می شود. این قانون، با حيله، یک شهادت و گواه فوق العاده را قائل شده است. ماده ۱۲۰

به قاضی اجازه می دهد که به علم خود که از طریق متعارف به دست آورده است، استناد کرده و حکم اعدام را صادر کند. همچنین باید به

اعمال شکنجه و فشار برای گرفتن اقرار از زندانیان و مجرمان که امری رایج در ایران است نیز توجه نمود. اقراری که از روی اجبار و فشار باشد نیز در محکمه قابل پذیرش است. در ماه جون ۲۰۰۲، شورای نگهبان که متشکل از ۱۲ نفر حقوق دان و فقیهان مهتر است به لایحه ای که از طرف مجلس، مبنی بر محدودیت قوه قضائیه در شکنجه ی افراد به منظور گرفتن اقرار، به آنان ارجاع شده بود، رای مثبت دادند. اگرچه این لایحه شکنجه را ناپسند شمرد و آن را منع می کرد، اما محدودیتی برای قوه قضائیه ایجاد ننمود. به عنوان مثال، اشخاصی که محارب، یعنی مخالف با خدا، شناخته شوند در سلول های انفرادی به مدت طولانی زندانی می شوند و از حمایت قانون بی بهره می مانند. لازم به ذکر است که همجنسگرایان در زمره ی محاربین با خدا قرار دارند. سرپیچی دولت ایران از منع شکنجه دلیل واضحی است بر آن که می توانند هرگاه بخواهند از دستگیر شدگان به هر نحوی اقرار بگیرند. شواهد و مدارک حاکی از آن است که دولت ایران از دستگیر شدگان در برابر شکنجه کمترین حفاظتی اعمال نمی کند.

همانطور که می دانید آیت الله خمینی در سال ۱۹۷۹ امر کرد تا همجنسگرایان را از میان ببرند. آن ها را از جمله ی انگل ها و منحرفان ملت، و کسانی که ننگ و شرارت را گسترش می دهند، خواند. همچنین آیت الله موسوی اردبیلی، زمانی که عالی ترین مقام قوه قضائیه بود، در مراسمی در ۱۹۹۰ در دانشگاه تهران گفت: «اسلام، برای همجنسگرایان، چه زن و چه مرد، مجازات هایی تجویز کرده است. آیا می دانید با همجنسگرایان در اسلام چگونه رفتار می شود؟ آن گاه که از نظر شرعی عمل آنها اثبات شد، دستگیر و توقیف می شوند، در حالی که ایستاده اند با شمشیر به دو نیمشان می کنند، گردنشان را می زنند و سرشان را از بدن جدا می کنند. آنها به آنچه سزای ایشان است می رسند.»

(گزارش بی بی سی در ۲۱ می ۱۹۹۰)

بدیهی است که مجازات اعدام برای لواط تنها نوشته ای روی کاغذ نیست، واقعاً اجرا می شود. ایران به دلیل اعدام هایی که بر مبنای مسائل اخلاقی انجام می شود تحت نظر است و مورد اعتراضات بسیار واقع می شود. (آمار اعدام در ایران در سطح جهان بسیار بالا است.) از طرفی ایران کنترل شدید بر روی گزارش ها و اخبار مربوط به اعدام دارد. به همین خاطر اطمینان از اعدام هایی که زیر عنوان لواط انجام می شود تقریباً غیر ممکن است. با این حال به گزارش روزنامه اعتماد (در ۱۵ مارچ ۲۰۰۵)، در طول سال جاری دو مرد توسط دادگاه جزایی تهران محکوم به مرگ شدند. همسر یکی از آنها نوار ویدیویی رابطه ی جنسی این دو مرد را به مقامات قضایی تحویل داده بود.

آمار عمومی اعدام که در زمان محمد خاتمی اندکی کاهش یافته بود، قبل از پایان دوره ی دوم ریاست جمهوری او شدت یافت و این همزمان بود با به قدرت رسیدن محافظه کاران. هنگامی که کنترل محافظه کاران بر قوه قضائیه در زمان احمدی نژاد به اوج خود رسید، حکم هایی که قبل از آن دوره صادر شده و معلق مانده بود نیز به اجرا در آمد. نیز حکم اعدام های جدید صادر شد. به استناد گزارشات قابل اعتمادی که به

سازمان دیده بان حقوق بشر رسیده است، در ماه های اخیر شاهد پیگیری شدید مقامات برای اجرای احکام اعدام بر مبنای مسائل اخلاقی وجود داشته است. در حال حاضر هشت زن و دو مرد در انتظار حکم سنگسار به جرم روابط جنسی خارج از ازدواج هستند.

سازمان دیده بان حقوق بشر مصاحبه های زیادی را با دگرباشان جنسی ایرانی چه در داخل و چه در خارج از ایران انجام داده. این اسناد به این واقعیت اشاره می کنند که به آنان، دگرباشان جنسی، بعنوان لکه ننگی در جامعه نگریسته می شود و به این خاطر مورد خشونت قرار می گیرند. پلیس و نیروهای انتظامی همجنسگرایان را مورد هدف قرار می دهند و بهانه ی آنها پاک سازی اجتماع از فساد و فحشا می باشد. به عنوان مثال:

- در سپتامبر ۲۰۰۳، پلیس به یک میهمانی خصوصی که همجنسگرایان در آن گرد هم آمده بودند حمله ور شد و آنان را دستگیر کرد و چندین روز در بازداشتگاه نگه داشت. به گفته ی امیر، یکی از افرادی که سازمان دیده بان حقوق بشر موفق شد با او مصاحبه کند، پلیس آنان را شکنجه می کرده است تا از آن ها اقرار بگیرد. دادگاه پنج تن از شرکت کنندگان در میهمانی را به دلیل شرکت در مجلس فساد محکوم به جریمه می کند.

- در جون ۲۰۰۴، پلیس مخفی در شیراز قرار ملاقات هایی را با همجنسگرایان در اتاق های یاهو ترتیب می داد و سپس آن ها را دستگیر می کرد. امیر باز در دام آن ها افتاد و یک هفته در بازداشتگاه بود. در طول این مدت مدام مورد شکنجه قرار می گرفت. دادگاه شیراز او را به تحمل ۱۷۵ ضربه شلاق محکوم کرد که صد ضربه آن در همان زمان اجرا شد و پس از آن نیروهای امنیتی مدام او را تحت کنترل و نظارت داشتند و بارها او را دستگیر کردند. در جولای ۲۰۰۵ تا زمانی که از کشور متواری شد، چندین بار از جانب پلیس تهدید به اعدام شد.

- مروا که یک زن دگرجنسگونه است، به سازمان دیده بان حقوق بشر گفت که توسط نیروهای بسیج و یا نیروهای مذهبی بارها دستگیر شده است. در یکی از این دستگیری ها، افراد پلیس تمام شب با باتون برقی او را کتک زده اند. یک بار نیز پنج نفر از اعضای بسیج در ایستگاه پلیس به او تجاوز نموده اند.

اجتماع نیز با موضوع دگرباشان به عنوان یک انحراف اخلاقی برخورد می کند. فشار اجتماع کمتر از فشار نیروهای امنیتی نیست. مردم و حتی خانواده ها نیز از این اقدامات پلیس حمایت می کنند. یک زن همجنسگرا به سازمان دیده بان حقوق بشر گفت که خانواده اش او را مجبور به ازدواج کرده اند و به دلیل فشارهای روانی ناشی از آن، در حال حاضر تحت مداوای پزشکی است.

سازمان های مذهبی و نیمه رسمی با حمایت پلیس و قوه قضاییه تلاش می کنند سیرت و رفتارهای اجتماعی ثابت و تعریف شده ای را در ایران به اجرا درآورند و جا بیندازند. به عنوان مثال در سال ۲۰۰۲، دایره پلیس تهران با حمایت نیروهای محافظه کار، حدود شصت یگان ویژه

را مأمور گشت و نظارت بر روی عموم مردم نمود. (چارلز رکنگل و اعظم گرگین، ایران: پلیس اخلاقیات، جدال عمومی - ۲۵ جولای ۲۰۰۵).

همچنین در اواخر سال ۲۰۰۴، قوه قضائیه گروه جدیدی را تحت نظارت کامل خود به عنوان ستاد حفاظت اجتماعی دایر نمود. کادر این سازمان ها را عموماً بازنشستگان نظامی تشکیل می دهند و هدف آنها کنترل ناهنجاری های اجتماعی در منطقه است که اشخاص به اصطلاح منحرف نیز شامل این کنترل می شوند. (به استناد مقاله ای که در روزنامه های ایران منتشر شد). در جولای ۲۰۰۵، یکی از مقامات عالی رتبه ی قوه قضائیه در قم اعلام کرد که ۱۹۷۰ نیروی داوطلب در ۲۱۰ واحد ستاد حفاظت اجتماعی در سطح شهر مستقر شدند. این واحدها گزارشات خود را به پلیس قضایی و انتظامی برای اقدامات لازم، ارسال می نمایند. (ایسنا اول جولای ۲۰۰۵). این موارد نشان دهنده ی تشدید نظارت و کنترل قانونی و اجتماعی دولت بر روی انحرافات اجتماعی است.

سازمان دیده بان حقوق بشر نگرانی خود از محتوی نظر شما در فوریه سال جاری، مبنی بر اینکه دگرباشان جنسی ایرانی با پنهان کردن گرایش خود می توانند در امنیت زندگی کنند، را اعلام می دارد. همچنین در نامه ی شما اعلام شده است که «تنها زمانی که مسیحیان و یا کسانی که از دین اسلام برگشته اند ایمان خود را علنی کنند، با عکس العمل منفی دولت مواجه می شوند.» باید گفت که گرایش جنسی و اعتقادات مذهبی از اساسی ترین حقوق مردم است. کسی نباید برای زنده ماندن، این موارد را پنهان کند. پنهان نمودن آن شاید باعث نشود که دیگران آنها را شکنجه کنند اما در این حال خودشان خودشان را شکنجه می کنند. برای یک مقام عالی رتبه دولت هلند شرم آور است که کسانی که به دلیل بازگرددن مشکلاتشان به مرگ محکوم می شوند را آزاد بخواند.

بدون شک شما از تعهد بنیادی هلند مبنی بر عدم بازپس فرستادن افرادی که در کشورهاشان با ترس از شکنجه و یا اعدام مواجه هستند، آگاه می باشید. کنوانسیون حقوق بشر اروپا هلند را از بازپس فرستادن پناهجویانی که در معرض خطر شکنجه، رفتارهای غیر انسانی، و یا حتی ترس از مجازات هستند، منع نموده است. (شماره ۲/۲۳۴۵ در ۵ جولای ۲۰۰۵). دادگاه ویژه حقوق بشر در اروپا به صورت ویژه به دولت هلند یادآور شده است که: «اخراج یک بیگانه با یک وضعیت قراردادی می تواند پیامد هایی داشته باشد که در ماده ۳ تعریف شده است. (ممنوعیت شکنجه و رفتارهای غیر انسانی یا تحقیر آمیز) و از این رو می تواند باعث شود که کشور مزبور، (کشور میزبان)، ملزم شدن به انجام تعهدات ذکر شده در کنوانسیون گردد. در شرایطی که شخص مورد سؤال، در صورت بازپس فرستاده شدن در معرض خطر رفتارهایی خلاف ماده ۳ قرار گیرد، ماده ۳ بازپس فرستادن شخص مورد نظر به کشور مذکور را منع می کند.

(رجوع H.L.R. v. France, judgment of 29 April 1997, Reports of Judgments and Decisions 1997-III, p.757, §§ 33-34)

دادگاه، بر طبق قانون، دولت هلند را به استناد ماده ۳ کنوانسیون حقوق بشر اتحادیه اروپا از بازپس فرستادن پناهجویان منع نموده و آن را

نقض موارد ممنوع ذکر کرده است. این دادگاه اروپایی همچنین از تعهد دیپلماتیک (قول ولت برای بازپس نفرستادن افراد است) نام می برد و باز پس فرستادن کسانی که در معرض شکنجه و بدرفتاری قرار دارند را محکوم می داند.

(مراجعه کنید به *Chahal v. the United Kingdom*, judgment of 15 November 1996, Reports 1996-V)

همانطور که می دانید، هلند یکی از کشورهایی است که به کنوانسیون علیه شکنجه و رفتارها و یا مجازات های غیر انسانی پیوسته است. و به استناد ماده ۳ آن قانون که می گوید «هیچ دولتی نباید افرادی که باور دارند در کشور خود با خطر شکنجه و رفتارهای غیر انسانی مواجه هستند را اخراج کند و یا تحویل دولت های دیگر دهد.» در ادامه، برای اطمینان از صحت و سقم اطلاعات داده شده توسط شخص پناهنده، مقامات مسئول باید تمام اصول را رعایت کرده، و هر جا لازم آمد، در مورد وجود یا عدم وجود نقض مداوم و سیستماتیک خشونت بار، بی پرده، و عمومی حقوق بشر در کشور مورد نظر تحقیق به عمل آورند.

در آخر، باید خاطر نشان ساخت که کمیسیون عالی پناهندگی سازمان ملل متحد، بارها تأکید کرده است که کشورها معضل افرادی که به خاطر گرایشات جنسیست تحت تعقیب قرار دارند را، بر طبق عهدنامه ی ۱۹۵۱ در ارتباط با وضعیت پناهندگان و پروتکل آن به تاریخ ۱۹۶۷ به رسمیت بشناسند. این به آن معناست که هیچ کشوری/دولتی حق ندارد پناهنده ای را به هیچ صورتی و به هیچ ترتیبی به مرزهای کشوری که در آن تحت تعقیب قرار گیرد، جانش در خطر باشد، و آزادی اش به دلایل نژادی، مذهبی، قومی، عضویت در گروه اجتماعی خاص، یا دارا بودن عقاید سیاسی در خطر باشد، باز پس بفرستد. کمیسیون عالی پناهندگی سازمان ملل متحد، (UNHCR) تصریح کرده است که "کسانی که با خطر حمله، برخوردهای غیرانسانی، و تبعیضات شدید، به دلیل همجنسگرایی روبرو می شوند، و کسانی که دولت هاشان قادر و یا مایل نیستند که امنیت آنان را تأمین کنند، پناهنده شناخته می شوند." (UNHCR/PI/Q&A-UK1.PM5/Feb. 1996)

ما از شما مصرانه می خواهیم که به وظایف اخلاقی و مسئولیت های قانونی دولت خود با حفظ سیاست منع باز پس فرستادن پناهندگان به ایران، عمل نمایید.

اسکات لانگ

مدیر حقوق دگرایشان جنسی سازمان دیده بان حقوق بشر

اخیراً در متن چند تا از نوشته هایم هم از کلمه ی همجنسگرا استفاده کرده ام و هم از همجنس باز. البته استفاده کلمه همجنس باز عمدی نبود و از آنجا که می دانم برخی دوستان به این کلمه نظر خوشی ندارند سعی می کنم که از این کلمه استفاده نکنم. اما باید اضافه کنم که از دیدگاه من استفاده از کلمه همجنس باز اشتباه نیست و هر وقت نوشته هایم را پاک نویس نکنم احتمال اینکه این کلمه در آن پیدا شود زیاد است. برای همین می خواهم دیدگاهم در ارتباط با این کلمات را روشن کنم. شاید بهانه ای باشد که دوستان خوبم هم دیدگاه خودشان را در این باره ابراز کنند.

در این بحث می خواهم به سه مورد اشاره کنم.

۱- محتویات این کلمات

۲- ساختار این کلمات

۳- استفاده روز مره ی این کلمات

**همجنسگرایی** بیان کننده ی حالت عاطفی و جنسی یک فرد است نسبت به سایر افراد همجنس خودش در جامعه. همجنسگرایی حالتی است که یک فرد دارد. معادل این کلمه را در انگلیسی می توان به **Homophilie** ترجمه کرد.

**همجنس بازی** بیان کننده عمل خاصی است که با همجنس شان برقرار کنند. معادل انگلیسی این کلمه **Homosexuality** می باشد.

همجنسگرایی نشان دهنده گرایش به همجنس است. این گرایش لزوماً به این معنی نیست که کسی که دارای این گرایش باشد رابطه جنسی هم دارد. هستند پدران و مادرانی که به همجنسشان گرایش دارند اما هرگز با همجنسشان رابطه جنسی نداشته اند. کم نیستند مادران و زنانی که در برخی موارد با دیدن یک فرد مخصوص از جنس خودشان به طرف علاقه جنسی داشته باشند بدون اینکه این رابطه به وجود آمده باشد. همجنسگرایی نشان دهنده این خصلت درونی است. اما کلمه بازی نشان دهنده کنش و واکنش بین یک فرد و محیط اطراف اوست. (چه موجود زنده چه شیئی) مثلاً کلمات کفربازی، دختربازی، پسربازی، بچه بازی، گردو بازی، گاو بازی و ... تنها نشان دهنده رابطه یک فرد با موجودات و اشیا اطراف اوست.

کلمه بازی به تنهایی چیزی در باره کمیت و یا کیفیت این رابطه بیان نمی کند. کلمه گردو بازی این فکر را ایجاد نمی کند که فردی از گردو سواستفاده می کند یا اینکه فردی هدف نامربوطی دارد فقط می گوید که فردی با گردو بازی می کند نه کمتر و نه بیشتر.

یکی از دوستان نوشته بود: ... همجنس باز در ایران کلمه بسیار زشتی محسوب می شود و معنی آن سواستفاده جنسی از همجنس است ( آن هم اکثراً توسط دگرجنس گرایان). ... در اینکه این کلمه به عنوان ناسزا به کار می رود، شکی نیست و به نظر من دو علت دارد: یا اینکه افرادی که از این کلمه استفاده می کنند اساساً با روابط بین دو انسان همجنس مخالفند، و یا اینکه کسی که از این کلمه استفاده می کند این زحمت را به خودش نمی دهد کلمه ی مناسب تری که توصیف کننده ی این حالت "گرایش" باشد را پیدا کند ( شاید هم ما در فارسی همچین کلمه ای را نداریم؟؟)

در هر دو صورت جایگزین کردن کلمه همجنسگرا کمکی به اصل قضیه نمی کند. حالا اگر این افراد از کلمه ی همجنسگرا هم همان استفاده ی منفی را بکنند چکار باید کرد؟ تا چه مدت باید به ساز این دیگران رقصید؟ مفهومی که برای این کلمه در جامعه ما تعیین شده بیشتر نشان دهنده ی همجنسگر ستیزی است و ربطی به عمل کرد ما ندارد. این موضوع با رشد فرهنگی و اجتماعی و افزایش سطح اطلاعاتی از پدیده همجنسگرایی و همجنس بازی در میهنمان است که به تدریج عوض خواهد شد. نوآوری ادبی یا خلط مبحث کمکی به امر روشنگری نمی کند. در کشورهای انگلیسی زبان کلمه Queer تا دو سه دهه اخیر به عنوان ناسزا به کار می رفت اما با ارتقا افکار عمومی حالا این کلمه نه تنها به عنوان ناسزا استفاده نمی شود بلکه همجنسگرایان از آن به عنوان هویت خود استفاده می کنند. چنین چیزی در مورد کلمه Gay، و تا حدی کلمه ی faggot هم صادق هست.

خلاصه کلام از آنجا که همجنسگرایی و همجنس بازی با هم تفاوت دارند و این دو کلمه توصیف کننده ی دو مضمون متفاوتند، نمی توان این دو کلمه را جایگزین هم کرد، خصوصاً که هیچ دلیل منطقی برای این جایگزینی وجود ندارد و نوآوری این کلمه به روشنگری در مورد اصل موضوع کمک نکرده بلکه بیشتر نشان دهنده عقب نشینی و رضایت دادن به تحقیرات تحمیلی است.

## عشق ایرانی در استانبول

افدره جاما ( ادیتور الحریت و نشریه ی کونیر مسلم در امریکا)

Editor@HuriyahMag.com

عکس: Osvaldo Gago



بهار فروز در بازار ادویه ی استانبول از این دکان به آن دکان می رود.

بازار ادویه ی استانبول معروف است به "میصیر چارشیزی"، یعنی بازار

مصری. بعد از ظهر پنجشنبه است و بهار دنبال ادویه های لازم می

گردد که یک غذای شاهانه ی ایرانی برای تولد چهل سالگی شریک

زندگیش بپزد.

بهار که چهل و دو سال دارد، از شریک زندگیش که تعریف می کند می گوید: "عاشق قرمه سبزیه، اما.." برعکس اکثر ایرانی ها دوست دارد

قرمه سبزی را با ماهی بپزد، چرایش را هم نپرس، داستان غریبی است. خوشبختانه این غذا را خیلی خوشمزه درست می کند و همه مان

خوشمان می آید. آشپز فوق العاده ای است، اما امشب دست به سیاه و سفید نباید بزند. سر جایش می نشیند و مثل ملکه ها تکیه می زند.

بهار یک مغازه ی جواهر فروشی در بزرگ بازار، معروف به "بازار سرپوشیده"، دارد. او در ۱۹۹۲ از تهران، شهری که در آن به دنیا آمده و در آن

بزرگ شده است، به خاطر فشارهای روزافزون بر زنان همجنس گرا، فرار کرده است، و چون مغازه ی جواهرفروشی خود در یکی از پاساژهای

معروف تهران را به فروش رساند با امکانات مالی خوب به استانبول وارد شد اما آن جا که رسید فهمید که پول قادر نیست همه چیز را بخرد.

بهار، که به امید جمعیت زیاد ایرانیان ساکن استانبول به این شهر آمده بود، به یاد می آورد: "نمی دانستم چه بکنم. هیچ کس را نمی شناختم.

خانواده در ایران بودند و هیچ دوستی در ترکیه نداشتم. قاچاقچی که مرا به ترکیه رساند در یک هتل ناجور رهایم کرد. با هیچکس آشنایم

نکرد. ترکی نمی دانستم. روزهای خیلی سختی بودند."

خانواده ی بهار یهودی اند، و این مسئله به فشاری که بهار، به عنوان تازه وارد، در کشوری که تقریباً تمام مردمش مسلمانند، ناچار بود تحمل

کند، افزود. بهار می گوید: هر چند شمار یهودیانی که در ترکیه در زندگی می کنند، نزدیک به شمار یهودیان ایران است، اما اینان به اندازه ی

یهودیان ایرانی حیات اجتماعی آشکار ندارند. او با خنده می افزاید: "ما از وضع ایران شاکی بودیم، اما در ایران یهودیان مشهوری زندگی می

کنند. یهودیان نماینده ی مجلس دارند. بیمارستان یهودی معروفی در تهران هست. ما همچنین با نام و هویت ایرانیان یهودی معرفی، مثل

پرزدنت اسرائیلی، و هنرپیشگان امریکایی آشناییم. در ترکیه، هیچ، هیچ این خبرها نیست."



یکروز هنگام قدم زدن بهار به زنی برخورد به نام منیژه عابد، که معلوم شد از ایرانی های افغانستان است. منیژه که در کابل به دنیا آمده و همانجا زندگی کرده است، می گوید: "(بهار) از دیدن من بی نهایت خوشحال شد." منیژه اضافه می کند: "ما تاجیک هستیم. زبان ما، فرهنگ ما، و اجداد ما همه ایرانی اند."

بهار و منیژه با هم فارسی حرف می زنند، و هر دو می گویند که بلافاصله تشخیص دادند که همجنسگرایند. بهار می گوید: یک چیز عجیبی در نگاهی که به من انداخت، بود. چیزی از جنس عشق ایرانی. شاد شدم، نه تنها یک خواهر پیدا کرده بودم، بلکه یک همراه همجنسگرا هم پیدا کرده بودم."

این شروع یک داستان عاشقانه بود.

منیژه از یک خانواده ی مسلمان می آید و می گوید تا قبل از اینکه با بهار آشنا بشود هرگز به یک یهودی ایرانی برنخورده بوده است. منیژه، که زیاد پایبند مذهب نیست می گوید: "اولش نفهمیدم، ولی انگار یک کم خودم را کنار کشیدم، احساس کردم گول خورده ام، فکر می کنم، هر چند کاملاً واقف بودم که یهودی ها به هیچ وجه کمتر از مسلمان ها ایرانی نیستند، هر دو مذهب، وارداتی اند، زاده ی سرزمین خود ما نیستند. از طرف دیگر، بهار با آن بخش دیگر زندگی منیژه بیشتر مشکل داشت. آن زمان، تازه چند هفته بود که منیژه از شوهرش طلاق گرفته بود (تلفنی، عجیب است، نه؟)، و تنها سرپرست چهار فرزندش بود. شوهرش یک سال پیش از آن که این دو زن با هم آشنا بشوند، استانبول را به قصد تورنتو ترک کرده بود.

بهار می گوید: "من اصلاً نمی دانستم آماده ی به دوش گرفتن چنین مسئولیتی هستم یا نه." و منظورش تبدیل افراد خانواده ی منیژه از پنج به شش نفر است. او می گوید: "من واقعاً عاشق منیژه بودم، اما آیا می توانستم مادر هم باشم؟ در برنامه ام نبود. من خودم را یک لژیون مردنما (باچ) می دیدم، هیچوقت رویای بچه دار شدن نداشتم. جواتر که بودم بارها خانواده ام به اصرار خواستند که ازدواج کنم، اما موفق نشدند. تصمیم خودم را گرفته بودم که بقیه ی عمرم را با لذت و بدون دردسر زندگی کنم. ولی آدم واقعاً نمی تواند زندگی اش را، آنقدر که می خواهد، از روی برنامه جلو ببرد."

بهار سالها به زندگی مستقل عادت کرده و صاحب اختیار خودش بوده، اما زندگی منیژه متفاوت گذشته است. آن سال اولین سال زندگی او بود که بدون "قیم" می گذشت. منیژه و شوهرش و دو فرزندشان در ۱۹۸۸ به امید یافتن شرایط بهتر زندگی از کابل خارج شدند، و از آن زمان تا به بعد او، شوهر منیژه، همیشه نقش قیم او را بازی کرده و همه جا مراقبت از او را به عهده داشته است. وقتی به قصد کانادا خانواده اش را ترک کرد، منیژه ناگهان با مسئولیتی که برایش آشنا نبود تنها رها شد.

"عادت نداشتم تمام تصمیم های زندگیم را به تنهایی بگیرم." منیژه آن روزها را اینگونه به خاطر می آورد. می گوید: "خیلی افسرده شده بودم، از زندگی ام بدم می آمد. شوهرم کم کم از نگاه منفی من به رابطه خسته شد و طلاقم داد."

بعد از چند ماه کلنجار رفتن با ایده ی زندگی مشترک بالاخره بهار و منیژه تصمیم گرفتند که با هم زندگی کنند. منیژه یاد گرفت تا برای اعتقادات مذهبی بهار جایی در تصویر خودش از فرهنگ ایرانی باز کند، و بهار از شریک عشقی خودش ظرایفی از رابطه ی مادری زن همجنسگرا را آموخت.

بهار به شوخی می گوید: "حالا خوب خوب یاد گرفته ام. به خوبی منیژه سرشان داد می کشم! جدی می گویم، من فکر می کنم این حقیقت دارد که ما به شرایط زندگی مان خو می گیریم. من این بچه ها را جوری دوست دارم که انگار پاره ی جگر خود من اند. اگر نباشند نمی توانم زندگی کنم. منیژه مرتب می گوید که از ما دوتا من مادر بهتری هستم، باور نمی کنم ولی مطمئنم که از آن چیزی که بهش جوهر مادری می گویند خیلی در من هست. حس مادری در هر دوی ما خیلی قوی است."

در سفره ی شاهانه ی ایرانی که بهار قرار است بچیند، شیرینی تر هم جا دارد، شیرینی هایی که با خامه و پودینگ تهیه و تزیین می شوند، کیک و بستنی مخصوص. بهار می گوید اگر به جز اینها بچه ها به هیچ چیز دیگر در سفره نگاه هم نمی کنند.

بعد از شام برنامه ی بهار این است که بچه ها را پیش بزرگترین آنها، که سالهای آخر نوجوانی را می گذارند، بگذارند و شریک زندگیش را به سینما، دیسکو ببرد و بعد هم شب را با هم در یکی از شاتوهای محلی سر کنند، و آنجا بهار آنطور که خودش می گوید: "آنقدر با او عشقبازی خواهد کرد تا از لذت چهل سالگی سیراب شود."

## مستند جدید «الله» آماده ی غوغا آفریدن

دابوسکی عهد کرده است این فیلم را در کشورهای مسلمان به نمایش در آورد

با استفاده از نوشته: ED MEZA

سندی دابوسکی، که برنده جایزه ی تدی همجنسگرایان (Teddy Gay and Lesbian Award) در سال ۲۰۰۱ برای ساختن فیلم جنجالی



«Trembling Before G-d» می باشد، برای نشان

دادن ستیزه ها و کشمکش های همجنسگرایان

مسلمان اقدام به ساخت فیلم «به نام الله»

(In The Name of Allah) نموده است. هلمر پرویز

شارما، کارگردان همجنسگرای این فیلم، اهل

هندوستان و ساکن امریکا است. او برای ساختن این

فیلم و دیدن همجنسگرایان و دوجنسگوناگان مسلمان

به بسیاری از کشورهای مسلمان نشین و حتی غربی سفر کرده است.

دابوسکی که تهیه کننده ی این فیلم است، می گوید: «در حال حاضر دنیا باید اسلام را بهتر بشناسد، این فیلم حاوی قصه هایی قابل اعتراض

به اسلام است». این فیلم مستند بدون شک بسیار دلخراش تر فیلم قبلی اوست. شارما و دابوسکی تصمیم دارند که این فیلم را در بیشتر

فستیوال های فیلم کشورهای مسلمان و همچنین کشورهای غربی به نمایش در آورند.

در صورتیکه آنها از این کار جلوگیری کنند، دابوسکی می گوید: «راه هایی را خواهیم یافت که فیلم در کشورهای مسلمان به نمایش در آید، هر

چند به صورت غیر رسمی و مخفی»

فیلم «به نام الله» در دوازده کشور و به نه زبان فیلمبرداری شده است و اولین فیلم مستند بلند است که به شرح فصل مشترک اسلام و

همجنسگرایی در جامعه جهانی مسلمانان می پردازد.

این فیلم با نگاهی ژرف به بررسی زوایای تاریک زندگی دگرباشان جنسی در کشورهایی مانند عربستان، ایران، عراق، پاکستان، مصر و بنگلادش

و همچنین ترکیه، فرانسه، هندوستان، آفریقای جنوبی، امریکا و انگلستان می پردازد و صدای ناشنیده ی آن ها را فریاد می کند.

شایان ذکر است که آرشام، امیر و مجتبی نیز در این مستند ظاهر شده

و به عنوان دگرباشان جنسی ایرانی داستان ها و فشارهایی که بر

دگرباشان جنسی ایران روا داشته شده است را نقل کرده اند.

در بسیاری از کشورهایی که اکثریت مردم با مسلمانان است، به استناد

قوانینی که از قرآن تفسیر و وضع شده است، دگرباشان جنسی تحت

پیگرد، اغفال، زندان، شکنجه قرار گرفته و حتی اعدام می شوند. به نظر



این فیلمساز، حتی دگرباشانی که به کشورهای اروپایی و یا امریکای شمالی مهاجرت کرده اند و به عنوان یک شخصیت همجنسگرا، دوجنسگرا

و یا دگرجنسگونه در غرب زندگی می کنند، هنوز توسط افراد نژاد پرست تحت فشار قرار می گیرند. این امر پس از حمله های تروریستی

نیویورک، لندن و مادرید افزایش یافته است. در نتیجه بسیاری از دگرباشان جنسی مسلمان، از افشای دین خود ابا دارند و مسلمان بودن خود

را انکار می کنند. اما با دقت در زندگی واقعی شخصیت های فیلم «به نام الله» می توان دریافت که آنها نمی خواهند ایمان خود را از دست

دهند، بلکه تلاش می کنند باورهای خود را با واقعیت وجود خود آشتی دهند. دگرباشان مسلمانی که در این مستند به دور هم گرد آمده اند

مایل نیستند اسلام را بد نام کرده و یا انکار کنند، بلکه سعی دارند گفتگوهایی درباره ی این موضوعات بیافرینند. حضور در این مستند برای

افرادی که تحت تهدید و خشونت قرار دارند، بسیار سخت بود. به گفته پرویز شارما، کارگردان این فیلم کسانی که حاضر شدند در این فیلم

داستان های ناگفته شان را به زبان آورند، معتقد بودند که بایستی این گونه مسائل اسلام را که همیشه محرمانه مانده است، را مطرح کرد و به

همین دلیل حاضر شدند با حضور در فیلم خود را معرض خطر قرار دهند. این مستند با زبانی تازه و صریح، دیوارهای سکوت را در هم می

شکند و نقش و تأثیر مذهب را در زندگی روزانه به تصویر می کشد.

فیلم مستند «به نام الله» با حمایت پنج رسانه بین المللی Channel 4 (انگلستان)، ZDF/ARTE (فرانسه/آلمان)، SBS (استرالیا) و LOGO

(امریکا) در حال گذراندن مراحل پایانی تولید است.

تقدیم به آنکه خودش می داند کیست، بدان امید که بپسندد

وقتی مرا با خویش تنها می گذاری

دنیایی از غم در دلم جا می گذاری

ای نحوی طوفان ندیده ای دل من

آهسته اینک پا به دریا می گذاری

در خاک من گرد دو عالم موج دارد

هر جا تویی بر چشم من پا می گذاری

امروز یا فردا بگو تا کی دلم را

در حسرت امروز و فردا می گذاری

آه ای پسر من با تو تو با من چه زیبا

من را به خود خود را به من وا می گذاری

شیدای چشمان تو آیا می پسندی

مشتاق آغوش تو آیا می گذاری

یک شب میان بازوان آهنینت

آیا مرا تنهای تنها می گذاری



ژان پل دائو در ۱۹۴۶، در ولی فیلد، کبک به دنیا آمد. فارغ التحصیل رشته ی ادبیات از دانشگاه مونتریال است و در کالج ادوارد مونتهپیت این شهر ادبیات فرانسه تدریس می کند. و بیش از بیست مجموعه ی شعر، و یک رمان از او به چاپ رسیده است. قطعه ی بلند خاکستر آبی، جایزه ی گاورنر ۱۹۹۰ را از آن خود کرد. دائو دایرکتور نشریه ی نقد شعر "استوایر" است. او که در مونتریال کانادا زندگی می کند از معتبرترین صداهای ادبیات همجنسگرایی است. شعرهای او، که به زبان فرانسه سروده

می شوند، با ارزش بسیار بالای هنری، تسلط بر زبان و تکنیک های ادبی، با جسارت و تیزبینی خیره کننده، تابوی ناشکسته در ادبیات هوماروتیسم به جا گذاشته اند. در آینده بیشتر به معرفی کارهای او خواهیم پرداخت.

### مثل صدای بیلی هالیدی

از آسمان آبی خال خال

باران

می بارد روی تن پهن

مثل صدای بیلی هالیدی

قطره

قطره های خنده

ولی می بارد

مثل صدای بیل هالیدی

توی گیلسم

کلاسیک

نارسیستیک

حوصله سر بر تا حد مرگ

می بارد

باران

دندان های یخ زده ام به قاچ لیمو دندان می زند

به جای نرمه ی گوش تو که آن همه

آن همه آوازهای دیوانه ی عاشقانه سر دادم در آن

باران

می بارد

مثل صدای بیلی هالیدی

می بینم خودم را

خم شده ام روی تو

لب هایم آرام پیش می روند

از روی دسته ی درهم پیچ ماهیچه ها که روی شانه هایت در هم می روند

تا رگ رگ انگشتهای همیشه ات

چشم هایت، شاد، می روند که بسته شوند

مثل مشتی که گره شود

بعد از پیروزی

باران می بارد و من

هنوز

گوش می کنم

به صدای بیلی هالیدی

که غمگین

می خواند مثل باران

-----

### عاشقانه

نگاهم کن

لبخند بزن

ببوس منو

بغلم کن

دلمو به لرزه در آر

حالمو بگیر

اذیتم کن

ولم کن

دستم بنداز

قلقلکم بده

مال خودت کن منو

دندونم بگیر

بو بکش منو



لیسم بزن

بخور منو

گازم بگیر

قورتم بده

خونم رو بریز

خراشم بده

بندازم زمین

بشکن منو

بکش منو

از این رو به اون رو کن

نازم کن

جلقم بزن

مک بزن منو

بکن منو

تا بدم بده

من که اومدم تو هم بیا

بعد

گور تو گم کن

ایناهاش آخ چه خسته م. کمرم. مال راه رفتن های امروزه. یک دوچرخه ای چیزی جور کنم مجبور نشم این همه راه برم. ...

( تی شرت مشکی، شلوار جین، قد حدود ۱۷۵ سانتی متر، لاغر، دست ها و موها مشکی، چشم و ابرو سیاه، نشسته روی سکوی کناری ما )



- علی این یارو رو ببین

- چه جیگری، یه تیکه ماه اونجا افتاده

- آره

- رضا بریم تو کارش؟

- برم وسط خیابون بگم آقا بفرما تو بغل من؟

- چه عیب داره از تو ی جنده که بر میاد

- وا، من کجام شبیه جنده هاست؟ آخه آدم با روزی یک بار سکس جنده می شه؟ حرف دهنتم رو هم بفهم. مراقب به کار بردن

کلمات باش. جنده مقام داره، منزلت داره، الکی که به کسی نمی گن جنده. کلی زحمت کشیدم و کونم پاره شده تا امروز، هنوز به

خودم میگم کارآموزم تو واحد جنده گی

- هاهاهاهاه خفه شو

- اما واقعاً خوبه ها. نه؟

- بدبخت، حیفه، این همه راه اومدیم بوشهر، الکی الکی برگردیم؟

- تو گفتم بوشهر کیس ریخته رو زمین. لب تر کنی میان تو بغلت، من که نگفتم

- خوبه حالا تو هم، من که سری قبل اومدم خیلی خوب بود

- حالا که به ما رسید، طاق آسمون تپید. شانس داشتیم اسممون رو می گذاشتن شانس رضا

- نه که تو خیلی هم بد شانسی؟

- خفه. وای چقدر دریا طوفانیه. هوا هم خیلی عالیه. می چسبه تو این هوا بری صفا و سوتی

- وای بدبخت از بس نگاه به پسره کردی داره میاد اینجا. اگر چیزی گفت چی؟ اگر خواست دعوا راه بندازه؟
- غلط می کنه زنگ می زنیم به پلیس
- هاه، پلیس هم زودی اومد کمکت کرد. تا بباد، آش و لاش شدی. وای رضا تو شهر غریب خط نندازن رو صورتمون!
- بسه حالا، چیزی گفت می گیم اشتباه گرفتی آقا. فوقش می گیم شبیه یکی از دوستانمون هستین، یاد اون افتادیم.
- رضا، بدبخت اومد
- تو خفه شو، من حرف می زنم
- (پسر آهسته آهسته می آمد به طرف ما و در همین حین دور و بر خودش را نگاه می کرد. گویی مراقب اوضاع و احوال است)
- آقایون خوش تیپ، ببخشید، کبریت دارید؟
- کبریت؟
- آره
- برای چی؟
- خوب، برای سیگار، اشکالی داره؟
- نه، ما سیگاری نیستیم
- جدی، آخ که چه حیف شد. اسمت چیه؟
- فرمایش؟
- بابا بد اخلاق اسمت رو می خوام بدونم
- فرض کن اکبر
- اکبر آقا با این حاضر جوابیت که آتیش زدی به من
- هه بفرمایید آقای محترم، امری دارین؟
- می خوام سیگارم رو روشن کنم. آتیش می خوام. شما هم که ندارین
- دارم اما شاید نتونی ازش استفاده کنی
- داری؟

- آره. بیا
- کو؟
- سیگارت رو با آتیش لبام روشن کن
- ای ول بابا. آتیشش هم شعله وره که، بیا نسوزی
- خوب پس چی؟ خوشمزه!
- بذار برم برای این سیگارم یک کبریت پیدا کنم بعد بیام، راجع به آتیش کار دارم با شما  
( بدن ما به لرزه افتاده بود، مراقب بودیم که کاملاً عادی رفتار کنیم. پسر رفت کبریت پیدا کند)
- خاک بر سرت رضا
- هاهاهاهای دیدی چی گفتم؟
- دیدی گفتم جنده ای. حالا اگر رفت به دوستاش گفت، اومدن ریختن زدنمون چی؟
- واییییییییی چقدر تو می ترسی! نمی زنن بابا، اون با من، خودم همه اونها رو راضی می کنم که شما رو نزنند
- وای ولی خوشم اومد، حال کردم. خاک بر سر نترست
- علی جالان، یارو اومد
- (پسر جوان بر روی صندلی کنار ما تکیه داد و هر از چند ثانیه پکی کوتاه به سیگارش می زد و به طرف صورت ما بیرون می داد)
- خوب نگفتی اسمت چیه اکبر آقا؟
- اسمم رضاست اما همه به من می گن رضا جوووون
- ای ول، رضا جوون. اون دوستت اسمش چیه، چرا حرف نمی زنه؟
- زبونش رو موش خورده. بعضی وقت ها به لکنت می افته، آخه قلق داره تا زبونش باز شه
- اسم شما چیه؟ لابد اصغر؟
- (علی) نه اسمم علی جووونه
- جون، علی جون، رضا جون، چقدر جون، جون میده واسه جون دادن
- خوشمزگی بسه دیگه. علی جون بریم ما داره دیرمون میشه

- کجا با این عجله؟
- (علی) با یک آقا پسر قرار داریم باید بریم
- پس ما چی؟ با ما هم قرار داشتن بد نمی شد
- ببین ما وقت نداریم که با هر کس تو خیابون رسید بریم بخوابیم. اما حالا چون به نظر پسر خوبی میای، یک بار ارفاق می کنم به تو.
- اما فقط یک لاس خشکه
- نمی شه حالا خشک نباشه، خیسش کنیم؟ خیس بشه راحت تره آخه
- شیطون شدی؟ زبون درآوردی؟ نه لازم نیست خیسش کنید. چون به اون جاها نمی رسه جووونم
- حالا اگر رسید؟
- (علی) خوب، خود رضا جون بلده چطور خیسش کنه آخه، شما نمی خواد زحمت بکشید
- وای من عاشق خیس شدنم
- خوب می خوام بریم اون جا تا بارون بیاد و خیس شی. حیفه یک آقا پسر سکسی همینطور ول معطل بگرده خوب
- من که از خدا می خوام
- (علی) چرا از خدا می خوام. رضا که اینجاست از اون بخواه!
- باشه از رضا هم می خوام. آقا رضا خیسیم می کنی؟
- واه واه با شلوار جین که کلی باید بارندگی بشه تا خیس شی
- شلوار که قابل شما رو نداره. بیا دنبالم
- کجا؟
- (علی) ما تو خونه کسی نمی ریم آقا، گفته باشم
- خونه نیست اینجا که من می گم. دنبالم بیا

آه، آه

اه لعنتی به آخرش نرسیدم. هر وقت یادم میاد و به این نقطش می رسم آیم میاد دیگه. وای دستمال رو کجا گذاشتم؟ وای چه خیس شدم. چه زیاد اومد این دفعه. وای یادم نمی ره چه شبی بود. هر چی به یادش با خودم ور برم خسته نمی شم. هه، تور کردن یک پسر بوشهری...



اوووم، چه شبی بود. وای پسر تو چطور این کار رو کردی؟ وای خاک بر سرم. اگر اون مرتیکه که ما رو دید می رفت خبر می داد چی؟ بدشانسی رو ببین دو بار سرم رو بالا و پایین نکردم که شمر بن دلجوشن سر رسید و دید. بدبخت آقا شمره از بس هول شد روش رو کرد اون ور رفت و من هم پا گذاشتم به فرار.

وای خدا مرگم بده بازم که این بلند شد. بدبخت بخواب خبری نیست. فقط یک فکرش مونده و خاطره ی دعوای آخر شب با علی. چقدر بعضی ها بی جنبه اند. رفت همه جا پر کرد که رضا تا ته داد. بیچاره من، آش نخورده و دهن سوخته. من هم خوب حقش رو کف دستش گذاشتم. حالا اینقدر سلام کنه و منت بکشه تا جزو آدم حسابش کنم و جواب سلامش رو بدم. ول کن بابا بذار یک بار دیگه برم تو کار پسر بوشهریه. وای چه باحال بود. کو دستمال کاغذی ..

## اطمینان

سعید پارسا - تهران

alonefall@yahoo.com

هرگاه آلبوم عکس های قدیمی را تماشا می کنم نگاهم روی یکی از عکس ها بیشتر ثابت می ماند. عکسی که همراه کارکنان محل کار سابقم در شب سال تحویل انداختیم.

چه عکس به یاد ماندنی ای! همه به دوربین نگاه می کنند و من به عقب و آقای اطمینان در آستانه ی در ...

\*\*\*

اولین بار بود که می دیدمش ...

وارد شد و در حالی که خنده بر لب داشت یگراست به طرف میز پذیرش آمد. سلامی کرد که بر اعماق وجودم لنگر انداخت. دستم را که

فشرده چیزی در اعماق وجودم به رقص درآمد.

آمدنم را به شرکت خیرمقدم گفت . . .

موهای کم پشتش با رگه های نقره ای هر از گاه حکایاتی داشت از گذر زمان. عسلی چشم هایش را هاله ای کمرنگ از غم فرا گرفته

بود. لب هایی که در قاب نقره کار صورتی تر به نظر می رسید، و لبخندی که هرگز از یاد دلم نخواهد رفت...

دو هفته ای می شد وارد شرکت شده بودم که آقای اطمینان بعد از یکماه از ماموریت برگشت.

در این دوهفته بچه ها گاهی جایش را خالی می کردند. از لبخند همیشگی اش، از شیرینی کلامش و گاه گاهی نیز از شعرهایش صحبت می

کردند. تمام اطلاعاتم در همین ها خلاصه بود...کنجکاوی هم نکردم...مهم هم نبود. فقط دلم می خواست شعرهایش را بشنوم...همین.

بعد از آشنائی اجمالی به اتاقش رفت... خانم میرزاد گفت: اینهم حضرت اطمینان...پاشو که تو شرکت میداره آرامش و گرمی از در و دیوار فوران

می کنه.

با خودم گفتم: چقدر اغراق آمیز !!! اما خوب که فکر کردم متوجه شدم که خانم میرزاد فقط کمی اغراق کرده بود. بیشتر که فکر کردم به نظرم

رسید که نه اصلاً اغراق نکرده بود و اشتباه از من بوده. صدای آقای اطمینان - خوشبختانه - نگذاشت به نتایج مهم تری دست پیدا کنم.

صدای تو از اتاق کناری همچنان می آید...با هر خنده ات زخمی شیرین بر کالبد قلبم بوسه می زند...

تمام حواسم را جمع می کنم که...

تو بازهم می خندی و تمامی حواسم را به آنسوها می بری.. آنسوها که همه چیز در تو خلاصه می شود...

مرا با نام کوچکم می خوانی و همه چیز در صدای تو خلاصه می شود...

بند بند قلبم ذوق می کند... ذوق ذوق می کند... .

کم کم بیشتر با هم آشنا می شدیم. چندتایی از شعرهایش و برام نوشت. لذت بردم. کم و بیش از بچه ها شنیده بود که من هم گاهی

وقتا چیزهایی می نویسم. از نوشته هایم خوشش می آمد.

در جلسات شب شعر شرکت می کرد، از من خواست که اگر فرصت کردم همراهیش کنم.

علیرغم تفاوت سنی ای که داشتیم خیلی زود تبدیل به دو دوست صمیمی شده بودیم. یک روز که از جلسه ی شعر بر می گشتیم، در مورد

یکی از شعرها بحث می کردیم که به نظر من فوق العاده بود... اما او اعتقاد داشت که فضای فکری شاعر جالب نبوده.

شاعر از رویاهایی صحبت می کرد که هرگز - برای او - به واقعیت نمی پیوست.

اطمینان در ادامه ی صحبت هایش گفت:

به نظر من آدم باید در جهت رسیدن به اهدافش قدم برداره و گرنه آدم ضعیفیه. حالا اون هدف ممکنه از نظر همه با ارزش نباشه اما وقتی

یک نفر روش اسم هدف می ذاره دیگه باید پاش جون هم بده...

نه همیشه، همه چی به این سادگی ها نیست... روزگار به یه عده اجازه نمی ده که مطابق آمال و آرزوهایشون قدم بردارن... چون شاید این

تطابق قدم با آرزو پیامدهای بدی واسه شون داشته باشه و حتی به نوعی جامعه هم همچین اجازه ای به شون نده...

به هر حال حرکت نکردن در مسیر هدف نشونه ی ضعف آدمه.

بین آقای اطمینان مثلا خود من... شاید به خاطر محدودیات جامعه و روزگارم نتونم به اهدافم برسیم...

نمی پذیرم... مگه هدف تو چیه؟

نمیشه گفت...

تو حتی نمی تونی بگی هدفت چیه! بعد انتظار داری به ش برسی... اصرار نمی کنم اگه نمی خوای نگو اما دیگه پیش من شکایتی از جامعه

و روزگار و ار این حرفا نکن.

بعد از کمی من گفتم:

می دونم خریته اما می خوام به تون بگم.

اگه فکر می کنی بعدا ناراحتت می کنه... ترجیح می دم نشنوم.

نمی دانستم چه طور باید شروع کنم.

بین آقای اطمینان، دوست دارم نظرتو درباره شمس و مولوی بدونم.

خوب... مولوی خیلی شاعر خوبییه و شمس هم که تا نهایت کمال، عارف.

نه نه... نظرت درباره ی عشق مولوی به شمس چیه...؟

عشق مقدسه! به هرکی و هرچی می خواد باشه... حتی به جونورا...

باز هم نتونستم منظورمو برسونم. بین آقای اطمینان مولوی قبل از شمس سه بار عاشق سه تا مرد میشه... مردی که سه بار عاشق سه تا





فروش فال حافظ به ماشین های پشت چراغ را داشتند حالت تهوعم را دوچندان می کرد و بغض عمیقم را بارور "نه" نگفتم.  
سیگاری آتش زدم و کنار پنجره نشستم.

از پنجره به بیرون خیره نگاه می کنم، تا چشم کار می کند...تنهایم.

آسمان یکسره به هم وصل شده، بی درزی نمایان...مانند رد پای تو بر پس کوچه های قلبم که نمایان نیست.

تا چشم کار می کند پشت بام و باز هم پشت بام و باز هم...تنهایم.

خورشیدی که در آسمان وجود ندارد به من لبخند می زند و سیاهی های فراوان باخشم نگاهم می کنند.

چشم تو یادم می آید، چشمم خیس می شود.

آسمان شبیه اعتراف پلک های تو...به اقرار به اینکه بی تو می مانم...

دوستت دارم...اما چه سود؟ که تو نه داری و نه می توانی داشته باشی و نه خواهی داشت و نه اصلاً این عشقم تقدس دارد... برای تو ...که معنای

نگاهم را ابتذال می دانی. باشد...حرفی نیست.

روز بعد شرکت تعطیل بود و من - بسیار- نگران بودم از اولین برخورد با آقای اطمینان.

سال ها به طول انجامید تا این روز تعطیل بالاخره به اتمام رسید.

از نیمه های شب حتی برای لحظه ای خواب با چشمانم آشتی نکرد... صبح با سردردی شدید راهی شدم. پای تاول دار ناهمواری های زمین را

عمیق تر درک می کند. تازه می فهمیدم که مسیر خانه تا شرکت چقدر طولانیست...تازه می فهمیدم ایستادن در صف های طولانی اتوبوس

های همیشه پر به طرز رقت آوری غمبار است. تازه می فهمیدم که من هم مثل بسیاری از آدم ها هنگام راه رفتن با خودم صحبت می کنم...

در شرکت همه چیز سر جای خودش بود، انگار اتفاقی نیفتاده باشد.

فقط من بودم که حوصله ی هیچ کاری را نداشتم.

به محض ورود نگاهی به اتاق آقای اطمینان انداختم. در بسته بود.

خدا رو شکر هنوز نرسیده.

هرکس که دیرتر می رسید مجبور بود نوع برخورد را خودش انتخاب کند. اندکی از دلشوره ام فروکش کرده بود.

پرینترم چند روزی بود که درست کار نمی کرد و آقای مهربانی - مسئول قسمت - از آقای اطمینان که مسئولیت قسمت فنی با اوست

خواسته بود تا نگاهی به آن بیندازد. گفتم تا نیامده پرینتر را روی میزش بگذارم تا سنگینی حضورش به خستگی هایم نیفزاید.

پرینتر را بلند کرده و به طرف اتاق رفتم. مجبور بودم با شانه ام در را محکم هل بدهم، چون لولا، ارتجاعی بود و به سرعت بر می گشت و اجازه

ی ورود نمی داد. احساس کردم در مقداری سخت تر از همیشه کنار می رود...بالاخره داخل شدم.

س... س... سلام، فکر نمی کردم این پشت باشین.

سلام. همچین در و کوبوندی به من که یه دو سه متری پرت شدم...من که گفتم به کسی نمی گم.

بخشید.

گفتم و بیرون آمدم.

بعد از آن - برخورد - جز سلام و خداحافظ حرفی برای هم نداشتیم. کم کم حس کنجکاوی همکارهای دیگر که در همین مدت کوتاه به

صمیمیت ما عادت کرده بودند تحریک شده بود و کم و بیش سئوالاتی هم می کردند.

\*\*\*

آقای اطمینان دیگر هرگز به شب شعر نیامد. من هم برای خلاصی از سنگینی جوی که ایجاد شده بود در خواست انتقالی دادم.

\*\*\*

آخرین بار بود که می دیدمش...

شرکت به مناسبت سال نو جشنی ترتیب داده بود که همه باید در آن شرکت می کردیم. هم نگران بودم از باز دیدن او و هم خوشحال از همان.

وقتی رسیدم سالن تقریباً شلوغ بود. احوالپرسی با آشنایانی که چند ماهی ندیده بودمشان وقت زیادی می گرفت. آقای اطمینان هنوز نیامده

بود. با خودم گفتم:

احتمالاً باز هم پشت یکی از درها مخفی شده (!!)

و با یاد آوری آن - برخورد - خنده ای بی رمق بر لبم جان گرفت و جان باخت.

بچه ها خواستند تا عکسی دسته جمعی بیندازیم. برای جاشدن در کادر مجبور بودیم قدری صمیمی تر بایستیم.

بالاخره پس از کلی شیطنت جمع و شور شدیم، پشت به درب ورودی.

همزمان با فلاش درب باز شد و آقای اطمینان وارد شد و من پشتم را نگاه کردم...

چه عکس به یاد ماندنی ای!!! همه به دروبین نگاه می کردند و من به عقب و آقای اطمینان در آستانه ی در.

به کف دست راستم نگاه می کنم چشمانم خیس می شود...

اگر رازم را نمی گفتم...اگر دردم را نمی دانستی...می بوسیدمت...

می بوسیدمت به بهانه ی سالی که می گذرد...

به یک دست دادن کوتاه بسنده کردم...گرمای دست تو و سوزش قلب من تا پاسی از شب همراهم بود... تمام سلول های دستت را حس می

کردم...تمام سلول های دستم به ارتعاش در آمده بود... گویی دستم عکس دست تو را گرفته بود...

به کف دست راستم نگاه می کنم چشمانم خیس می شود ...

(به خواننده محترم پیشنهاد می شود قبل از خواندن این مطلب، مطلب خانم هلیا پرند با نام "نگاهی به مجله ماها" در شماره ۲۱ چراغ و

همچنین سرمقاله شماره ۱ نشریه ماها را با دقت کامل بخوانند)

در نقد مطلب نوشته شده توسط خانم هلیا پرند در شماره ۲۱ چراغ در جایی دیگر، هم مخالفان و هم موافقان به تفصیل سخن گفته اند. اما از

آنجا که این مطلب در نشریه چراغ چاپ شده و چراغ نیز مخاطبان خاص خود را دارد، بر آن شدم که این نقد را برای چاپ در نشریه چراغ

بفرستم. و نیز از آنجا که مفهوم نقد بسیار دست به دست شده و تعاریف زیادی را در بر گرفته ناچارم ۲ نکته را قبل از پرداختن به اصل مطلب

بازگو کنم. نخست اینکه در نقد حاضر، من هیچ نگاهی به گذشته، شخصیت و فعالیت های نسیم، هلیا پرند، مدیران چراغ و دست اندرکاران

ماها نخواهم داشت مگر آنجا که ارتباط مستقیم با مطلب خانم پرند داشته باشد و دوم آنکه این نقد، صرفاً نقدی است بر آن مقاله و نقد

هلیا پرند و چراغ نیست. در حقیقت هیچ دشمنی وجود ندارد و سخن صرفاً بیان دیدگاه های مختلف و گاه مخالف است. این را گفتم تا مجبور

نشوم به سبک غیر ضروری و رایج این روزها در آخر مطلبم خوبی ها و اعمال نیک این دوستان را شرح بدهم و از اسلوب نقد خارج شوم.

اما در مورد نوشته خانم پرند، به قطعیت و با توجه به خود آن نوشته و بدون ارجاع به نامه نگاری های منتشر شده و منتشر نشده، می توان

گفت که آن نوشته پس از تعطیلی ماها نوشته شده. جملات زیر از نوشته خانم پرند انتخاب شده اند: "متأسفانه مجله ماها تعطیل شد ..."

"تصمیم داشتم این مطلب را برای خود ماها ارسال کنم اما حال با توجه به تعطیلی ماها به ناچار برای دیگر رسانه ها ارسال نمودم ..."، "پس

از آن مجله ماها راه اندازی کرد و پس از بیست و یک ماه مجله ماها تعطیل شد ..."

خانم پرند بارها در نوشته شان به تعطیلی ماها اشاره می کند. علاوه بر آن در تمام نوشته برای نشریه ماها، از فعل گذشته استفاده کرده: "جمله

ماها به صورت مستقیم و غیر مستقیم در اذهان عمومی القا می کرد..." بنابراین و با توجه به اینکه ماها امروز دیگر وجود ندارد که سخنگو و

روابط عمومی داشته باشد، حق خود دانستم که در غیاب شخصیت حقوقی ماها به نقد نوشته خانم پرند بپردازم. هر چند بیشتر نقد من از

جنسی است که در صورت بودن ماها نیز موظف به گفتن آن بودم. ابتدا به دو ایراد ساختاری (و نه محتوایی) در نوشته می پردازیم:

۱- خانم هلیا پرند در ذکر منابع کمی خساست به خرج داده اند. جدای از آن قسمت که می گویند: "از شخصی شنیدم که ..."

خواننده مطلب حتی زمانی که در جایی دیگر سخنانی مطرح می شود و نام گوینده آن می آید ، منبع آن را نمی داند: "آرشام پارسی می گوید ... " در واقع کسی از متن نوشته نمی فهمد که سخنان منقول از آرشام پارسی از کدام سخنرانی یا مصاحبه و یا نوشته ایشان آمده و در اینکه این سخنان به صورت رسمی عنوان شده یا به صورت خصوصی و به خانم پرنده، سرگردان می ماند. یا جای دیگر به مخالفت نسیم با حضور گروه هومان لوس آنجلس در کمیسیون مشترک می پردازد، بدون اینکه بگوید این مخالفت در کجا و به چه نامی نوشته یا گفته شده . شایسته است که خانم پرنده در نقد بر سیبل ظن و گمان نروند و برای اثبات ادعاهایشان از منابع و مراجع مستند و مورد اطمینان استفاده کنند و اگر نقل قولی هم از شخصی حقیقی یا حقوقی می آورند، حتماً منبع آن را نیز ذکر کنند.

۲- نام نوشته خانم پرنده "نگاهی به مجله ماها" است در حالیکه این نام با متن نوشته همخوانی ندارد و بیشتر از نیمی از نوشته توضیح در احوالات فردی به نام نسیم است که گویا مدیر مسئول ماها بوده است و اکثریت این توضیحات هم راجع به گذشته، احوالات شخصی و خصوصیات اخلاقی نسیم است و هیچ ارتباطی به ماها و ایضاً ماها! ندارد. شایسته بود خانم پرنده (البته اگر قصدشان نقد ماها بوده) بدون نقد زندگی شخصی و خصوصیات اخلاقی افراد به نقد ماها می پرداختند نه به نقد اشخاص و شایسته تر بود آن بود که نشریه چراغ نیز خواهان حذف این قسمت ها می شد زیرا این قسمت ها فقط نقد شخصی از شخص دیگر بود. به یک نمونه نگاه کنید: "اختلافات زیادی هم با ساویز داشت به دلیل اینکه ساویز مبدل به یک چهره سرشناس شده بود و نسیم از این امر خشنود نبود و..." اما جدای از ساختار نقد که خانم پرنده رعایت نکرده اند ، در خود نقد نیز اشتباهات فاحشی داشته اند که به چند نمونه آن اشاره می کنم:

۱- خانم پرنده با آوردن یک پاراگراف از ابتدای سرمقاله شماره ۱ ماها می گوید: "بر ذهن خواننده این طور تداعی می شود که ماها این "اولین" است ... " من معتقدم این پاراگراف با زیرکی از نشریه ماها انتخاب شده. اجازه بدهید ابتدا پاراگراف مورد نظر را که از سرمقاله شماره ۱ ماها توسط خانم پرنده انتخاب شده نقل کنیم: "تا کنون هیچگاه به اندازه امروز ، درباره دستیابی ما همجنسگرایان به حقوق و آزادی اجتماعی-مدنی خود امیدوار و خوشبین نبوده ام. کافی است کمی به دور و بر خود نگاه کنیم، به مجلات، روزنامه ها و سایت های اینترنتی سر بزنیم، آنوقت خواهیم دید که درخواست دموکراسی، حقوق بشر و جامعه مدنی به عنوان عمده ترین خواست جامعه سربرآورده است و هزاران سازمان، نهاد و گروه غیر دولتی در اکثر شهر های کشور و متن جامعه فعالیت می کنند. برای اولین بار در تاریخ کشورمان، تعدادی (هرچند محدود) از همجنسگرایان، نه تنها احساس و گرایش جنسی خود را پذیرفته اند، بلکه در راه اطلاع رسانی، روشنگری و کمک به همگرایان خود دست به فعالیت برده اند..." حال اجازه بدهید جمله هایی را که بلافاصله بعد از این قسمت آمده است را نقل کنیم: "... هیچگاه به اندازه سال های اخیر مطلب و مقاله درباره همجنسگرایی به زبان فارسی منتشر نشده است" و در باقی سرمقاله با همین ادبیات از تغییرات سال های

اخیر سخن می گوید. اگر کسی آن سرمقاله را بخواند با اندکی هوش و ذکاوت می تواند تشخیص بدهد که منظور سرمقاله نویس از " برای

اولین بار... " فعالیت هایی است که در سال های اخیر و برای اولین بار بدین گستردگی صورت گرفته و به هیچوجه این سرمقاله تأیید ادعای خانم پرند نیست.

۲- خانم پرند در نوشته به معرفی آقای نسیم می پردازد که علاوه بر غیر مرتبط بودن آن با ماه، بدون اجازه از شخص " نسیم " نباید نوشته می شد. البته این موضوع، مختص به هلیا پرند و نسیم نیست و هر فردی مشخصات هر فرد دیگری را فاش می کرد، مخاطب این نقد من بود. بهتر این بود که نشریه " چراغ " نیز به این موضوع توجه می کرد و اجازه استفاده از صفحات نشریه برای افشای اطلاعات دیگران را به خانم پرند نمی داد.

۳- خانم پرند به مخفی ماندن نام دست اندرکاران نشریه ماه نیز ایراد وارد کرده که به نظر ایراد صحیحی نیست. این طبیعی است که دست اندرکاران نخواهند نامشان فاش شود. البته دلایلشان به خودشان مربوط می شود اما صرف پنهان کردن این قضیه به هیچ وجه عمل عجیبی نیست.

۴- خانم پرند در نوشته شان طوری از اتفاقات درون ماه حرف زده اند که انگار در جلسات آنها نیز شرکت کرده اند. به این جمله توجه کنید: " مجله ماه توسط نسیم و با مسئولیت کامل او منتشر می شد . تمامی مطالب بایستی با رأی و نظر او در نشریه جای می گرفت و به اصطلاح مدیرمسئول ماه بود. " من نمیدانم که خانم پرند این اطلاعات را که باز هم بدون منبع ارائه می کنند، از کجا آورده اند اما همین اطلاعات را هم بدون دلیل اثبات شده فرض می کنند تا چنین وانمود شود که بقیه دست اندرکاران ماه بیشتر شبیه پادوهای آقای مدیرمسئول بودند تا نویسنده و سیاست گذار .

در نتیجه و با توجه به سخنان مطرح شده در کل نوشته و ایضاً ایرادهای ساختاری و مفهومی نوشته خانم پرند، به نظر می رسد که ایشان در این نوشته به جای اینکه قصد نقد " ماه " را داشته باشند، قصد " تخریب " اشخاص را داشته اند. اینجاست که نقد من به مجله چراغ نیز تسری پیدا می کند. مجله چراغ ارگان «سازمان همجنسگرایان ایرانی» است و این مسئولیت آن را دوچندان می کند. صرف چاپ این نقد کار

شایسته ای است اما بی شک خیلی از قسمت های آن توهین و افشای مسایل شخصی دیگران است و باید حذف می شد. علاوه بر این در جایی از نوشته خانم پرند به یکی از نامه های خصوصی نسیم به سازمان اشاره شده که موظفم نسبت به این رویه هشدار بدهم. نامه های خصوصی افراد به سازمان، امانتی هستند که نباید بدون اجازه افراد آن را افشا کرد. حال اینکه این نامه چگونه به دست خانم پرند رسیده، خود محل اشکال است. بنابراین از نشریه ی چراغ و سازمان خواهش می کنم که در فعالیت هایشان مراقبت و هوشیاری بیشتری داشته باشند. به خانم

پرنده نیز توصیه می‌کنم که برای نقد صحیح و سالم از زبان و شیوه‌های استاندارد نقد استفاده کنند. با آرزوی شادکامی برای همه دوستان  
\*تمامی جملات داخل گیومه به استثنای پاراگراف مربوط به سرمقاله شماره ۱ ماها از مطلب خانم هلیا پرنده در شماره ۲۱ چراغ می‌باشد.

دوست عزیز، بارید، و دوستان عزیز خواننده ی چراغ، به عنوان ویراستار نشریه این مسئولیت من بوده است که محتوی نامه، افشاگری نالازم مندرج در متن، و نیز وجود اطلاعات سازمانی در لابلای سطور را، که باید نزد همکار سابق سازمان، دوست عزیز ما هلیا پرنده، به امانت باقی می‌ماند، از نظر نمی‌انداختم. مطمئنم در آینده، در مورد حساسیت های درون گروهی و سازمانی، با کمک گرفتن از تجربه و تخصص سازمانی همکارانم، با دقت بیشتری به مطالب نگاه می‌کنم.

با احترام

ساقی قهرمان

## ❖ ازدواج بیژن و سهراب در ایران

شهرام

سلام دوستان گرامی

خسته نباشید از کار بی اندازه زیبایی که بدون هیچگونه چشمداشتی و برای ما همجنسگرایان پر توقع اما کم کار ایرانی انجام می‌دهید. خواستم بنوبه خودم مطلبی را برای شما بنویسم که هم از لحاظ تاریخی و هم از لحاظ اطلاعاتی میتواند برای همجنسگرایان ایرانی جالب توجه باشد.

آنهایی که سنی ازشان میگذرد به خوبی به یاد دارند که در اواخر سال ۱۳۵۶ در ایران واقعه ای رخ داد که متأسفانه هم به واسطه ی شرایط ویژه ای که بعداً در مملکت اتفاق افتاد و هم بواسطه فرهنگ بسته کشور ما در رسانه های ایران به آن پرداخته نشد. اما این خبر در برخی رسانه های خارجی آن زمان بازتاب داشت و همچنین مدتها مورد بحث و گفتگوی ایرانیانی بود که از آن باخبر بودند.

در آن سال برای اولین بار در تاریخ مدرن ایران دو مرد جوان همجنسگرای ایرانی در یک مراسم ازدواج تمام و کمال و به صورت آشکار با یکدیگر عقد یک زندگی مشترک را بستند. این دو جوان از دو خانواده متمول و سرشناس آن موقع ایران بودند. جشن این ازدواج غیر معمول نیز در هتلی در تهران به نام "هتل کومودور" برگزار شد.

از این دو جوان یکی "بیژن صفاری" نام داشت که پسر تیمسار صفاری از افسران ارتش آن موقع ایران بود و جوان دیگر "سهراب محوی"



فرزند ابوالفتح محوی بود که از دوستان نزدیک محمد رضا شاه فقید\* به شمار می رفت.

من تقریباً اطمینان دارم که این دو جوان که البته امروز دیگر سن و سالی ازشان می گذرد قبل از انقلاب از ایران خارج شده اند.

با نوشتن این مطلب امیدوارم که اولاً این اتفاق مهم و در خور توجه که برای خیلی از همجنسگرایان ایرانی ناشناخته باقی مانده است از یادها

نرود و در جایی به عنوان حادثه ای مهم در تاریخ همجنسگرایان ایرانی ثبت شود. دیگر اینکه شاید اگر این دو جوان با شهامت دیروز و مردان

کهنسال امروز این مطلب را می خوانند، قدم پیش بگذارند و همجنسگرایان ایران را از جزئیات این واقعه که از نظر تاریخی برای اقلیت

همجنسگرای ایرانی اهمیت دارد، آشنا نمایند. و یا اگر افراد دیگری خبری از حال و احوال این دو دارند دیگران را نیز از آن باخبر نمایند.

متأسفانه خود من اطلاعات زیادی در این باره دست ندارم اما مایلیم که یادی از این دو عزیز کنم زیرا در روزگاری دست به شجاعتی زده اند که

امروز پس از حدود سی سال هنوز کسی جرأت انجام آن را ندارد.

به نظر من بیژه صفاری و سهراب محوی قسمت مهمی از تاریخ همجنسگرایی ایران هستند و باید گرامی داشته شوند. اگر این دو نفر در

کشورهای امریکایی و یا اروپایی زندگی می کردند امروز افرادی شناخته شده و مورد احترام بودند.

با آرزوی پیروزی هر چه بیشتر برای همه دست اندرکاران نشریه دلنشین چراغ و همچنین دست اندرکاران (از نظر من) دلیر و پرشهامت

سازمان همجنسگرایان ایرانی.

با گرم ترین درودها

\* این لقب، نظر نویسنده ی متن است، نظر گردانندگان چراغ نیست.

## ❖ از کودکی تا به حال...

در سال ۱۳۵۷ متولد شدم. نامم را یاشار گذاشتند. از دوران پیش دبستان خود همین قدر به خاطر دارم که تمام اسباب بازی ها و حتی نوع

بازی ها، رقص و رفتارهای من متفاوت از بقیه پسران بود. همه این مواردی که از نظر دیگران عجیب بود تا پنجم ابتدایی ادامه داشت. سال

پنجم ابتدایی بودم که حس عجیبی را در خود یافتم. اندام مردانه را که می دیدم، حلالتم تغییر می کرد. نمی دانم حس عاشق شدن، عوض

شدن و یا دوست داشتن، نمی توانم توصیف کنم. در رویاهایم خودم را دختری می دیدم که به دنبال یک عشق آتشین باشد. به همجنسان

خودم حس جنسی داشتم اما چیزی نمی دانستم و بچه گانه و بسیار معصوم بودم. در دوره راهنمایی با یک دوگانگی عجیب در ظاهر و رفتارم

مواجه شدم. کم کم بالغ می شدم و علائمش در بدنم نمایان می شد و من با یک ترس و حس تنفر از این مسائل به جلو می رفتم. رفتارم از

نظر دیگران دخترانه بود، توهین، تحقیر و نگاه های تمسخر آمیز همکلاسی ها و حتی معلمانم ادامه داشت.

عاشق شدم، چه واژه زیبایی. دریغ و افسوس که چنین عشقی در واژگان لغت وجود ندارد. در همین زمان بود که از طرف معلم پرورشی و ریاضی ام مورد سرزنش واقع می شدم. به کدامین گناه؟ نمی دانم. شاید به خاطر اینکه اجازه سو استفاده جنسی را نمی دادم. بله عاشق شدم و به یکی از همکلاسی هایم حس جنسی پیدا کردم. زمانی که رابطه ما توجه دیگر دانش آموزان را جلب کرد سریع این موضوع در کل مدرسه پیچید. همه در مورد من صحبت می کردند و با نگاه ها و اشاره های خود مرا مسخره و توهین می کردند. من از دوستم روابط جنسی می خواستم و او مرا به خانه خودشان دعوت می کرد و متأسفانه زمانی که کارش تمام می شد مرا به دیگر دوستان خود معرفی می کرد و مجبورم می کردند که با آنها نیز ارتباط جنسی داشته باشم و به من تجاوز می کردند. این بود که سختی های بسیار زیادی را در دوران راهنمایی متحمل می شدم در حالی که حتی از مطرح کردن بلوغم با خانواده خود ترس داشتم. هیچ کس حتی از من نپرسید چه مشکلی داری؟ واقعاً وحشتناک بود. اوقات فراغت برایم معنایی نداشت چون دوستی نداشتم و همیشه از اجتماع در حال فرار بودم و کسی هم مرا به دوستی انتخاب نمی کرد. سعی می کردم درس بخوانم و پس از اتمام تکالیف مدرسه دلخوشی و لذت من کارهای مربوط به آشپزی، گردگیری، شیرینی پزی و پوشیدن لباس دخترانه و رقصیدن جلو آئینه بود.

دوره راهنمایی تمام شد و با ترس، لرز و نفرت از جو مدرسه و با هزاران امید و آرزو وارد دبیرستان شدم. عاشق درس و مدرسه بودم اما محیط مدرسه برایم غیر قابل تحمل بود و من روحیه مناسبی برای درس خواندن نداشتم. من در دنیای دیگری زندگی می کردم و این دنیا بسیار متفاوت از دنیای بیرون بود. در دنیای خود، خودم را دختری حس می کردم که دوست دارد جلب توجه کند و از طرف یک پسر خواسته شود ولی زهی خیال باطل چون دیگران مرا به چشم یک خراب می دیدند و فقط به دنبال یک سوء استفاده جنسی بودند، در حالی که من سکس را همراه با عشق می خواستم. حتی در جمع های خانوادگی هم سوژه صحبت های مردم می شدم. چرا صدایش نازک است؟ چرا این پسر رفتارهایش دخترانه است؟ البته با خنده ها و تمسخرهایی که هر کدامشان همانند یک تیر به قلبم می رفت و در خلوت خودم با گریه هایم نفرینشان می کردم.

سال دوم دبیرستان بودم که یک دوست هم احساس پیدا کردم که نامش بابک بود. او همانند من یک همجنسگرا بود. فهمیدم که کسی را دارم که احساساتم را بفهمد و درک کند. با هم مطالعه می کردیم، به گردش می رفتیم، خرید می کردیم و حتی بعضی اوقات هر دو عاشق می شدیم و روز به روز به دوران جوانی نزدیک تر شده و نیاز به داشتن یک عشق را بیشتر حس می کردیم. در منطقه ای مثل آذربایجان غربی که مردم متعصبی دارد و افراد همجنسگرا و دگرجنسگونه محکوم به طرد شدن از اجتماع و خانواده هستند، زندگی می کردیم، غافل از اینکه چه

سرنوشتی برایمان رقم خورده است. به مرور با افراد دیگری مثل خودمان آشنا شدیم و روابط ما بیشتر می شد. با هم به تفریح می رفتیم و روزهای خوبی داشتیم. در همین سال ها بود که عاشق حجت همکلاسی دوره پیش دانشگاهی ام شدم. پسری بود که مفهوم عشق را با او فهمیدم و طعم زیبای زندگی را با او چشیدم. سرمست و خوشحال بودم. ما همدیگر را خیلی دوست داشتیم. طولی نکشید که همه بچه های مدرسه موضوع عشق ما را فهمیدند و این مسائل به گوش معاون و مدیر مدرسه رسید. رفتار معلمانم همه چیز را ثابت کرد. چندین مرتبه دیگر که از طرف دانش آموزان دیگر مورد سوء استفاده و آزار جنسی قرار گرفتم موضوع را به مشاور مدرسه گفتم. او در جواب من گفت: «حقت همین است. چند بار به تو گفتم درست لباس بپوش و آرایش نکن و مثل مرد باش. حالا هم به من ربطی ندارد» از حرف هایی که در مدرسه پشت سرم بود بگذریم، از دست نگاه های مردم کوچه و خیابان هم راحت نبودم و این همه به خاطر این بود که من همجنسگرا هستم و با این حس به دنیا آمده ام. کسی مرا درک نمی کرد، در خانواده همه با من مشکل داشتند و من همیشه محکوم بودم. چندین بار به خاطر اینکه آرایش داشتم کتک مفصلی خوردم تا جایی که سه روز از درد مفاصل نمی توانستم از جایم تکان بخورم. بعد از چند روز حجت به من تلفن زد و گفت که نگران من است و دلش برایم تنگ شده است. با هم قرار گذاشتیم و من به زور خودم را به سر قرار رساندم، با هم به پارک جنگلی رفتیم و وقتی که از همه ی مردمی که در پارک بودند فاصله گرفتیم تا با هم خلوت کنیم. در حال عشق بازی بودیم که مأموران کلانتری سر رسیدند و ما را در حال بوسیدن همدیگر دستگیر کردند و به شدت کتک خوردیم و با التماس های زیاد ما بود که ما را به کلانتری نبردند و آزادمان کردند به خانه برگشتم و کنایه های خانواده ام را تحمل کردم.

یکسال به همین منوال گذشت و علاقه زیادی به درس و ادامه تحصیل داشتم. تحصیل یکی از راه هایی بود که برای داشتن زندگی بهتر در نظر گرفته بودم. ولی افسوس که نمی دانستم هیچ سهمی از زندگی ندارم چراکه مشکلات دیگری با ورود به دانشگاه به سراغم آمد و من که گذشته ی خوبی نداشتم و در شهر کوچکی زندگی می کردم، در دانشگاه نیز باید حرف های پشت سرم را تحمل می کردم. اوایل دانشگاه بود و حراست اولین برخورد بد را با من داشت و دلیل آن را سر و وضع ظاهری من و شباهت آن با افراد خراب ذکر کردند. برای من تشکیل پرونده دادند و از من تعهدی مبنی بر عدم تکرار آن گرفتند. ترم دوم بود که عاشق امیر شدم و به دلیل اینکه حجت در دانشگاه دیگری قبول شده بود ارتباطم را با امیر شروع کردم و باز زندگی لبخندی به من زد. یکی از روزهایی که در دانشگاه منتظر امیر بودم چند بسیجی به من گیر دادند که چرا سر و وضع تو اینطوری است؟ تا آدم حرف بزنی به دهانم زدند و شروع به کتک زدن من کردند و چه فحش های که به من ندادند. آنها که ظاهراً دانشجوی دانشگاه هم بودند، داد می زدند که "بچه کونی بدبخت می کنیم. توله سگ شو انصراف بده." من مانده بودم با یک آبروی ریخته و آرزوهای بزرگی که برای زندگی ام داشتم. از آن پس از دانشگاه نفرت پیدا کرده بودم و سرخورده شدم. بالاخره یکسالی طول نکشید

که امیر ازدواج کرد و به سراغ زندگی خودش رفت و من همانند آدم های مسخ شده از صبح تا شب در اتاق را به روی خودم بسته بودم و تنها کار من گریه و زار زدن بود و شدیداً افسرده شده بودم. بالاخره پس از مدت ها کم کم توانستم چند دوست گی پیدا کنم و با جمع آنها آشنا شوم و مشکلات روحی ام را فراموش کنم و با روحیه ای که از آنها گرفته بودم به دانشگاه برگردم، غافل از اینکه زندگی بازی دیگری را برایم رقم زده بود.

در بعضی از میهمانی ها بچه ها فیلمبرداری می کردند که یاد و خاطره این خوبی ها و خوشی ها را همیشه نگه دارند اما متأسفانه فیلم ها دست به دست شده بود و یکی از آنها به دست اداره منکرات افتاده بود و اکثر بچه های گی و ترنس از جمله من برای مدت ها تحت نظر بودیم. در دانشگاه باز افت تحصیلی داشتم زیرا حواسم به درس نبود و جو دانشگاه مرا به کلی آزار می داد. زمزمه رفتن به سربازی فرا رسید و من بر خلاف میل مجبور شدم که به خدمت بروم و چه سختی های بسیاری در آن مدت کشیدم. این زجرها و ستم ها که همه روزه تکرار می شد از پیشنهاد سکس بود تا اینکه تنبیه و آزار و اذیت به خاطر نداشتن حالات نظامی و مردانه و مرا خرد و نابود کرد. به دلیل این فشارها دچار افسردگی شدید شدم و مدت ها تحت نظر پزشک بودم. حتی زمانی که سوار تاکسی می شدم نیز آرام نبودم و بارها برای من اتفاق افتاده بود که راننده به جاهای خلوت می رفت و تصمیم داشت به من تجاوز کند. این همه مراقبت های پزشکی تأثیری نداشت چون فشارهای خانواده و فامیل از یک سو و جامعه از سوی دیگر مرا مضطرب و پریشان می کرد. تنها گناه من این بود که می خواستم آنطور که هستم زندگی کنم. از پیاده روی، ورزش، کافی شاپ، کافی نت و خیلی چیزهای دیگر به خاطر احساساتم محروم بودم. تنها دلخوشی من بودن در جمع گی ها و رفتن به میهمانی آنها بود. تا اینکه روزی که می خواستیم به یک میهمانی برویم در پاتوق همیشگی خودمان قرار گذاشتیم، و بچه ها یکی یکی می آمدند تا وقتی که همه جمع شدیم، حرکت کنیم. متأسفانه چند ماشین نیروی انتظامی سر رسیدند و همه ما را با کتک و ضرب و شتم دستگیرمان کردند و به اداره منکرات بردند. بعد از ۴۸ ساعت بازداشت به خانواده هایمان اطلاع دادند و تمام ماجرا را برای آنها تعریف کردند. البته دروغ های بسیاری هم اضافه کرده بودند و در پرونده نوشته بودند که اصلاً حقیقت نداشت. به عنوان مثال به خانواده ها گفتند زمانی که بچه های شما را دستگیر کردیم آلت تناسلی مصنوعی دست آنها بود، و این صحت نداشت. به هر ترتیب با گرفتن تعهد و گذاشتن وثیقه آزاد شدیم. بعد از این ماجرا بود که دیگر در خانه هم جایی نداشتم زیرا خانواده من از همه جزئیات آگاه شده بودند. پدرم می گفت که من پسری به اسم تو ندارم، و وقتی برادر بزرگترم فهمیده بود قسم خورده بود که مرا خواهد کشت. دوست نداشتم مرا ببینند و من نمی دانستم که چه باید بکنم و کجا باید بروم. می دانستم که هیچ جای ایران برای من امن نخواهد بود. زیرا دو بار از من تعهد گرفته بودند که این کارها را تکرار نکنم و اگر بار سومی تکرار می شد عاقبت من کاملاً معلوم و روشن بود: همانا دادگاه و اعدام و سنگسار. مردم نمی توانستند مرا اینگونه بپذیرند

و حتی خانواده خودم که نزدیکترین افراد به من بودند مرا طرد کردند. چطور می توانستم که عقیده و نظر پدر و مادر ۶۰ ساله خودم را عوض کنم؟ با پولی بسیار کم که از یکی از دوستانم قرض گرفتم و با دلی پر از دلهره و آشوب به ترکیه گریختم و این شد شروع زندگی بسیار سخت و طاقت فرسای من در ترکیه که بی جواب و بلا تکلیف هستم.

## ❖ حرف های شما

### کوروش

سلام، در ابتدا بسیار ممنون و سپاسگزارم از سازمان و نشریه ی چراغ که با افکار سازنده ی خود چتر حمایتشان را بر سر ما افراشته اند. من امروز شاهد جریانی بودم که بسیار دلخراش بود و من را به فکر فرو برد. بد نیست شما هم بدانید. من امروز شاهد سکس دو نفر بودم یک جوان ۲۵ ساله و یک مرد ۶۵ ساله. حال بماند که چه شد و چه اتفاقی افتاد که من شاهد این جریان بودم. من اصلاً انتظار نداشتم که این مرد که همجنسگرا بوده و هست، با گذشت سال ها و رسیدن پیری و ناتوانی های غلبه شده بر او، هنوز کشش و جذبه ای برای برقراری ارتباط با همجنس خود داشته باشد. آری، او در عین ناتوانی و بیماری چنان رفتار می نمود که هر انسانی را غمزده می کرد. او بسیار مشکل داشت، او بسیار تنها بود، هیچ کس را نداشت نه فرزند و نه همسر و نه خواهر و نه برادری. هیچ کس، تنهای تنها. او از ناتوانی خود رنج می برد و فریاد می کشید، من اشک در چشمانم حلقه زده بود.

آیا براستی ما تا به کی جوان هستیم؟ ما تا به کی شاداب و توانا هستیم؟ آیا به این فکر کرده ایم که در آینده، زمانی که کهولت بر ما غلبه نمود، چه خواهیم کرد؟ آیا تن به ازدواج خواهیم داد و خود و چند نفر دیگر را اسیر خود خواهیم نمود و یا تنهای تنها خواهیم ماند؟ مطمئن باشید که انسان تا به آخر عمر خود نمی تواند دست از سکس بکشد. پس چرا اینقدر به این امر متکی هستیم؟ چرا همه چیز را با سکس مقایسه می کنیم؟ چرا به فکر یار و دوستی نیستیم که دوران پیری و فرسودگی خود را در کنار او به آرامی بگذرانیم؟ تا به کی باید در ابتدای صحبت هامان حالت سکسی طرف مقابلمان را سؤال کنیم؟ آیا Top و یا But بودن آن اینقدر ارزش دارد که همه این موارد را فراموش کنیم؟ نه به خدا نه. تا کی باید به فکر همه چیز باشیم به جز آزادی؟

دوستتان داریم و همه با هم پیش به سوی آزادی

سلام، من با یک پسر دوست شده ام که خیلی به سکس با من علاقه دارد. من هم خودم به سکس با پسر خیلی علاقه دارم. اما از نظر شرعی و دینی این کار گناه محسوب می شود. نگرانی من در این مورد بسیار زیاد است. خیلی فکر کردم. کتاب های زیادی در این مورد نتوانستم پیدا کنم، اما فکر می کنم در مورد ارتباط جنسی و یا گرایش جنسی با دین و دینداری باید کمی باز فکر کنیم. در این موارد هر کس بایستی با شواهد و شرایط موجود و با تکیه بر عقل و احساسات خود و داشتن اعتماد به نفس تصمیم گیری نماید تا بتواند جوابگوی خود باشد. از لحاظ دینی ارتباط جنسی با همجنس ممنوع است اما با این وجود هر دینی با توجه به فرهنگ و تفکرات و شرایط موجود زمان، دستورات خاصی را ارائه نموده است. پایه و بنای تمامی ادیان در سراسر دنیا یکسان است. امروزه ما شاهد این هستیم که در برخی از کشورهای اروپایی و امریکایی ازدواج بین همجنس گرایان در کلیسا برگزار می شود و این مراسم با حضور کشیش انجام می پذیرد. این بدان معناست که این مسئله در دین آنها مطرح و پذیرفته شده است. اما هستند کشورهایی هم که این مورد را هنوز نپذیرفته اند. از این رو می توان نتیجه گرفت که هر گروه و دسته با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی و... تصمیمی متمایز دارد.

حافظ می گوید که در کیش ما به جز مردم آزاری گناهی نیست. به عقیده ی شخصی من واقعاً این گفته صحیح است. شما می دانید که زنا حرام است و گناه محسوب می شود. زنا چیست؟ ارتباط مردی با زنی دیگر که آن زن همسر او نباشد. حال چطور زنی به همسری مردی در می آید با جاری نمودن صیغه عقد که در خلال آن اثبات می گردد که این مرد متمایل و راضی به پذیرفتن آن زن به عنوان همسر خود بوده و از طرف دیگر زن برای پذیرفتن آن مرد به عنوان شوهر خود راضی است. پس از این رضایت طرفین از نظر شرع، آن دو با هم محرم هستند. با کمی دقت و بررسی می توانیم به روشنی بیابیم که نکته مهم و اساسی در اینگونه ارتباطات رضایت طرفین است، اگر زن راضی باشد، همسر اوست و بدون عیب شرعی، و اگر زن مخالف با این ارتباط باشد، این عمل حرام بوده و زنا محسوب می شود. حال اگر یک طرف این ارتباط رضایت قلبی نداشته باشد و او را به هر دلیلی مجبور به این کار نمایند و او بدون رضایت قلبی تن به این عمل بسپارد، عملی خلاف شرع و حرام صورت گرفته است. شاید تا به اینجا از این توضیحات گیج شده باشید، ولی بایستی بگوییم که اگر بخواهیم روابط بین همجنسگرایان را با این قاعده تطبیق دهیم، کاملاً سازگاری دارد. اگر طرفین رضایت داشته باشند، مشکلی وجود نخواهد داشت. اما اگر بنا به شرایط خاص و یا اجبار و یا هر گونه مورد دیگری بدون رضایت قلبی این کار صورت پذیرد عمل لواط و حرام صورت گرفته است. پس به نظر من هر کس بایستی کارهای حلال و حرام خود را تعیین کند و معیار او عدم ایجاد مزاحمت برای دیگران می باشد. خوشحال می شوم که نظرات من را چاپ کنید تا بتوانم با دیگر دوستانم ارتباط برقرار کنم.

## شهاب

سلام. من معتقدم که همجنس‌خواهی گرایش نیست بلکه امری است طبیعی. من کلمه‌ی همجنس‌خواهی را صحیح‌تر می‌دانم. در هر صورت همجنس‌خواهی در بسیاری از کشورها مورد ظلم قرار می‌گیرد از جمله در ایران. این حق طبیعی متأسفانه در بین مردم کشور ما نیز به رسمیت شناخته نشده است. تنها چاره کار گفتگو راجع به این مقوله می‌باشد. همانطور که حقوق زنان، کارگران، اقلیت‌ها و ... بایستی توسط خودشان گرفته شود ما هم بایستی خود وارد میدان شویم. بدیهی است که بقیه نیز باید کمک کنند. طبق آمار روانشناسی ۱۰ درصد از مردم همجنس‌خواه هستند بسیاری از همجنس‌خواهان هر روز به خودکشی فکر می‌کنند. باید چاره‌ای جست. خانواده‌ها باید بفهمند که جوان همجنس‌خواه آنان منحرف و یا بیمار نیست. از طرف دیگر ما باید بفهمیم که همجنس‌خواهی عیبی ندارد. بیایید با تلاش و کمک به همدیگر به بیداری ذهن مردم کمک کنیم. اگر کار ما و همکاری ما یک جوان را از فشار روحی نجات بدهد بسیار خوشحال خواهیم شد.

## شکیب

سلام. ضمن تشکر از سازمان و نشریه‌ی چراغ، من درد دل‌هایی دارم که باعث سردرگمی و نارضایتی من از زندگی شده است. من یک همجنس‌خواه هستم (Gay واقعی) که سکس با دختر را دوست ندارم. از همان بچگی متوجه شدم که خواسته‌های جنسی من با بقیه دوستانم فرق دارد. البته در دوران راهنمایی من با یکی از دوستانم روابطی داشتم که در همان حد مدرسه بود، در آن زمان من حتی معنی سکس را هم نمی‌دانستم. از وقتی که وارد دبیرستان شدم بیشتر در مورد خودم و خواسته‌های روحیم تحقیق کردم و دیدم که در دین اسلام گرایش مرد به مرد گناه است و کسی که این کار را انجام می‌دهد مستحق مرگ است.

اما همیشه این سوال در فکر من بود که اگر دین اسلام می‌گوید من به تمام نیازهای فطری بشریت را پاسخ می‌دهم پس من چی؟ چرا هیچ‌جا از نیاز من اسمی برده نشده است!!!! و آن موقع بود که حس کردم من تنها هستم و فقط من هستم که در این دنیا اینجوری هستم. ولی با گذشت زمان و تقریباً در سال اول دانشگاه با دسترسی به اینترنت با واژه‌های Gay, Lesbian آشنا شدم و آن موقع بود که فهمیدم این حالت روحی در بیش از یک یا دو نفر نیز وجود دارد. یک جورایی انگار سنگینی تنهایی از روی دوش من برداشته شد. باید بگویم من قبل از اینکه با اینها آشنا شوم چون راه شرعی برای ارضای خودم نداشتم پیش روانشناس رفتم و تقریباً ۷۰ هزار تومان دادم ولی یک روز فهمیدم که من موش آزمایشگاهی اون شده‌ام و من را موضوع پایان‌نامه‌ی خود به عنوان "آیا همجنس‌خواهان قابل درمان هستند" قرار داده است.

دیگر پیش روانشناس نرفتم و باید بگویم حتی با تمرین هایی هم که او به من می داد اصلاً تغییری هم نکردم. تنها تمرین من این بود که یک روز در میان در حینی که یک دختر خوشگل را تجسم می کنم خودم را ارضا کنم.

اما من فهمیدم که تا من از سکس با پسر ارضا می شوم هیچوقت این باور بر من اثر گذار نیست چون منطبق با خواست فطری من نیست. من از سوم راهنمایی که متوجه تفاوت های خودم با دیگران شده بودم دو شخصیت به خودم دادم یعنی در بین دوستانم و در خانه طوری وانمود می کردم که از دخترها خوشم می آید ولی این باعث عذاب من می شد تا اینکه با Gay ها آشنا شدم و سعی کردم که به دنبال کسی که از او خوشم می آید بگردم. من همیشه در Room می نوشتم دنبال کسی هستم که سکس آخرین چیزی باشد که به آن فکر می کند چون من خصوصیات اخلاقی برایم خیلی مهم است ولی هر کسی را که دیدم از قیافه اش خوشم نیامد، بعضی از آنها هم دوجنس گرا بودند و فقط دنبال ارضا شدن خودشان. از کسانی که اول چت می نویسند B/S/V خیلی بدم می آید و سعی می کنم با آنها چت نکنم. حالا من شدیداً به یک دوست خوب احتیاج دارم و کسی را می خواهم که دوستش داشته باشم و او را در آغوش بگیرم و او هم مرا دوست داشته باشد و فقط به خاطر هم باشیم. در پایان باز هم از زحمات شما تشکر می کنم و آرزوی پیروزی برای همه ی شما دارم. به امید آن روز که ما بتوانیم در ایران آن جوری که هستیم خودمان را نشان دهیم.



## دیوید هاکنی

شاپور شهیدی



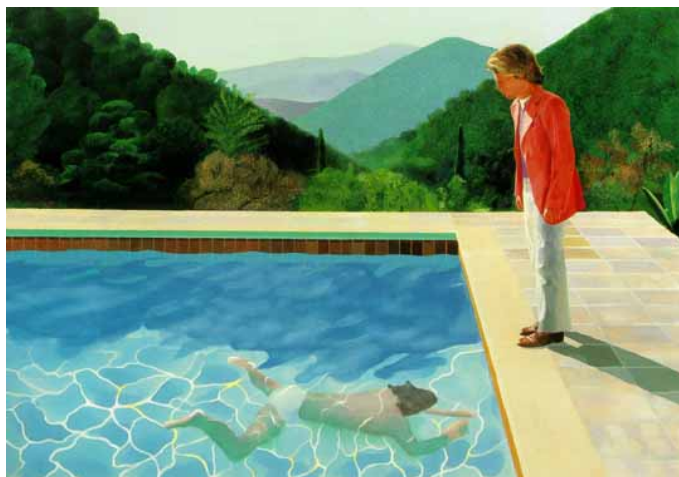
"این عکس هایی که من گرفته ام بیننده را وادار می کنند که به چیزهای معمولی به طوری متفاوت نگاه کنند - قطره اشکی بر ورق کاغذ، سایه ای بر کاغذی دیگر - اما یک نقاش خوب همیشه این کار را بهتر انجام داده، چیزهای عادی را به ماورای عادی تبدیل کرده.."

## دیوید هاکنی

دیوید هاکنی (David Hackney)، نقاش، چاپگر، و عکاس انگلیسی در ۱۹۳۷ به دنیا آمد. تحصیلاتش را در کالج سلطنتی هنر با موفقیت به

انجام رساند و در سالهای میانی بیست سالگی به شهرت جهانی دست یافت. او از اولین هنرمندان انگلیسی است که همجنسگرا بودن خود را پنهان نکرد.

هاکنی از بنیان گذاران نهضت "پاپ - آرت" و یکی از بزرگترین نقاشان انگلیسی نسل خود باقی مانده است.



تصویر یک هنرمند: استخر و دو فیگور ۱۹۷۱



مرد در حمام، در بورلی هیلز ۱۹۶۴

۱۹۶۶

تصویر نیک وایلد



تصویر مادر



تصویر کوچه ای در پاریس

### بهترین داستان

نشریه ی اینترنتی چراغ بهترین داستان های کوتاه را که با تم دگرپاشی جنسی نوشته شده باشند، انتخاب و معرفی می کند. به سه داستان برتر جایزه ی نقدی تعلق می گیرد و مجموعه ای از بهترین آثار به صورت کتاب اینترنتی منتشر و در سایت چراغ در دسترس علاقمندان قرار خواهد گرفت.

این داستان ها به زندگی دگرپاشان جنسی (همجنسگرا، دگرجنسگرا، دگرجنسگونه) می پردازند، و خانواده، دوستان، و جامعه ی دوجنسگرا که فضای پیرامون دگرپاشان را تشکیل می دهند، و در نهایت گوشه ای از روزمره را روشن می کنند. ترجیح ما این است که نویسنده خود متعلق به جامعه ی اقلیت های جنسی باشد، اما در صورتی که موضوع در ارتباط با دگرپاشی جنسی باشد، دگرپاشی جنسی نویسنده ی داستان شرط شرکت در مسابقه نیست. با وجود اینکه تم داستان باید در ارتباط با دگرپاشی جنسی باشد، اما بهترین ها با توجه به کیفیت اثر و قدرت نویسنده در پرداختن موضوع و تبدیل قصه به اثر هنری انتخاب خواهند شد.

مهلت فرستادن آثار تا آخر خرداد ۸۶، جولای ۲۰۰۷ است. آثار رسیده به آدرس نشریه (آدرس اینترنتی نشریه) توسط سه داور که نام شان بعدا اعلام خواهد شد بررسی و گزیده می شوند. به سه اثر برتر جوایزی نقدی پرداخت شد و ده اثری که در رده ی اول داستان های رسیده قرار بگیرند در چراغ معرفی خواهند شد.

از هر نویسنده بیش از دو اثر در مسابقه شرکت داده نمی شود.

لطفا در بیوگرافی خود، سن، جنسیت (جنسیت مورد قبول نویسنده)، تحصیلات/شغل، محل زندگی، و نامی که برای خود انتخاب کرده اید را ذکر کنید.

لطفا داستان ها را با نرم افزار Microsoft Word تایپ کرده و به صورت ضمیمه به آدرس چراغ [editor@pglo.net](mailto:editor@pglo.net) بفرستید.

نتایج مسابقه در مرداد ماه ۸۶ اعلام خواهد شد.

نشریه ی چراغ، ارگان دگرباشان جنسی ایرانی از هنرمندان، نویسندگان، و پژوهشگران گفتمان دگرباشی جنسی (همجنسگرا، دوجنسگرا،

دگرجنسگونه) دعوت می کند آثار خود را برای انتشار به چراغ بسپارند.

چراغ با هر چه گسترده تر کردن امکانات خود برای بازتاب خوشی/ناخوشی های امروز و فردای دگرباشان جنسی ایران، نیازمند همکاری فعال

اعضای جامعه ی دگرباشان است. شعر، داستان، مقاله های پژوهشی و روشنگرانه، ترجمه ی آثار از زبان های دیگر، خاطره هایی از زندگی

روزانه، اتوبیوگرافی، آثار نقاشی، عکس، هر آنچه تولید فرهنگی، هنری، ادبی اعضای جامعه دگرباشان جنسی ایران است، به این گستردگی یاری

می رساند. با هویت اصلی و اسم فرعی خود برای چراغ بنویسید. گردانندگان چراغ مشتاق دریافت آثار شمايند.

✱

دایره ی مسائلی که به معضل تقابل جامعه دگرباشان جنسی با اکثریت (-)حاکم می پردازد اما محدود نیست. داستان، شعر، مقاله های

پژوهشی که در ارتباط با این تقابل و در روشنگری این معضل به قلم آمده اند از زمره مطالبی اند که چراغ علاقمند به انتشار آن در صفحات

خویش است. چراغ، نه تنها فضایی است برای انعکاس ادبیات دگرباشان جنسی، بلکه به چه و چرایی و چگونگی ساخت و پرداخت این جامعه و

شکل گیری/شد این جامعه، و گسترش ادبیات این جامعه نیز می پردازد، در همین راستا است که ما مشتاق همکاری با نویسندگان متعلق به

جریان اصلی/حاکم در جامعه ایرانی هستیم، مشتاق انتشار آثاری هستیم که با پیشنهادن تأویل خویش از ساختار جامعه، ساختار جامعه را از

بن بست جنگ خانگی فرهنگی به جانب هارمونی و همراهی بکشانند، راه را روشن کنند. جامعه نمی خواهد و نمی باید در زندان انکار

اجتماعی بماند. آثاری که به چالش روابط بینامتنی جامعه ی دگرجنسخواه با جامعه ی همجنسخواه دست می زنند، جایی شایسته در صفحات

چراغ دارند.

🏆 دگرجنسگونه ی شایسته ی دنیا

عماد ایرانی - فلورانس ایتالیا



اریکا اندریوس که مکزیکی است زیباترین دوجنسگونه ی جهان و ملکه ی دوجنسگونگان لقب گرفت. او این

لقب را طی تصمیم گروه داوران، در جشن زیباترین دوجنسگونه ی جهان در سال ۲۰۰۶ دریافت کرد. در این

جشن که در شهر پاتایا، ۱۵۰ کیلومتری بانکوک، در تایلند برگزار شده بود، تاج ملکه ی دوجنسگونگان را بر

سر اریکا گذاردند. مقام های دوم و سوم این جشنواره به ترتیب راتراوی جیراپراکاپول از تایلند، و پاترشیا مونته کارلو از فیلیپین اعلام شدند.



فرهاد(چپ) و حسین، دو دانشجوی ایرانی دانشگاه UNBSJ گفتند که ایران کم کم در حال تغییر است. آن ها گفتند که این گروه تمهیدات بیش از اندازه ای را برای سخنران همجنسگرای ایرانی خود که در آخر هفته در دانشگاه برنامه خواهد داشت را اجرا نموده است.

سنت جان- انجمن دانشجویان همجنسگرای یو ان بی اس جی رعایت نکات

امنیتی شدیدی را برای حفاظت از جان سخنران ایرانی که بعد از ظهر یکشنبه در دانشگاه صحبت خواهد کرد، بر دوش گرفته اند.

"همجنسگرایان ایران را تنها نگذارید" عنوان این سخنرانی است که به تعقیب و

آزار دگرباشان جنسی توسط رژیم غیرقابل مستبد ایران می پردازد.

مک مکنزی، از اعضای کیو کولکتیو، روز پنجشنبه گفت که انجمن از کسانی که مایل به شرکت در این برنامه هستند خواسته است با گذاشتن

پیامی تلفنی ثبت نام کنند. او سپس با ثبت نام کننده تلفنی تماس گرفته و قبل از دادن آدرس محل برنامه، اطلاعاتی در مورد آن شخص کسب می کند.

آرشام پارسی، از سازمان دگرباشان جنسی ایران، بنا به گفته ی مکنزی، نگاه مردم را به روی اذیت و آزار و طناب دار که در این کشور مسلمان بر زندگی دگرباشان ایران سایه انداخته است، خواهد کشاند.

مکنزی گفت در حدود سی و پنج دانشجوی بین المللی این دانشگاه اظهار علاقه کرده اند که در برنامه حضور داشته باشند. وی اظهار داشت:

این دانشجویان از حضور آقای پارسی و سخنرانی او به شدت حمایت می کنند اما برای امنیت خود، و از آن بیشتر امنیت خانواده شان به شدت نگران اند. وی اضافه کرد، "بعضی از اعضای انجمن بین المللی سنت جان هنوز با مردم کشور خود (ایران) در ارتباط اند، بخصوص که اینترنت و ایمیل فاصله ها را بسیار نزدیک کرده است."

در حالیکه مکنزی و گروهش نگران امنیت و سلامت دانشجویان دانشگاه و نیز خانواده هایشان در ایران می باشند، بعضی از دانشجویان ایرانی معتقدند این نگرانی پایه و اساسی ندارد.

نیما حیرت، می گوید، "هر چند فضای ایران برای همجنسگرایان ممکن است نگران کننده و یا حتی به شدت خطرناک باشد، اما به همین حال نمی ماند، زمان دارد عوض می شود." او گفت: نسل من با نسل پدر و مادر من کاملاً متفاوت است.

یکی از دختران داشجو گفت: من به انتخاب دیگران احترام می گذارم، و اضافه کرد که در برابر رفتار ناهنجار با دگرباشان جنسی، ساکت نخواهد

نشست. او گفت: "اعتراض خواهیم کرد. چنین رفتارهایی را تحمل نخواهم کرد."

وقتی از او پرسیدیم که آیا در برابر رژیم سرکوبگر کشورش هم به اعتراض بر خواهد خواست یا نه، جوابی نداشت. او که بیست و پنج سال دارد

گفت در غرب چیزهای زیادی آموخته است، از جمله عبارت *گرایش جنسی*، که برایش بسیار تازگی دارد.

فرهاد آقایی میبیدی، بیست ساله، گفت هیچ یک از سی دانشجوی ایرانی این دانشگاه مشکلی با مسئله ی گرایشات گوناگون جنسی ندارند. به

باور او تنها منبع مردم در کشورهای غربی، برای کسب خبر در باره ی سرزمین وی ایران، رسانه های خبری نظیر سی ان ان است. او گفت،

تصویری که مردم غرب از ایران دارند بر اساس داده های رسانه های خبری است.

حسین با او همعقیده است. می گوید: "بیشتر اوقات، آدم ها بر اساس دیده هاشان قضاوت می کنند، و این همیشه مرا نگران می کند." حسین

در باره ی اینکه غربی ها تا چه حد به اخبار تلویزیون در باره ی کشور او اعتماد می کنند، حرف زد، و در ادامه گفت که خوب می شد اگر غربی

ها به شیوه های بهتری برای شناخت ایران دست می زدند و تنها به تصاویری که روی شیشه ی تلویزیون می درخشند، اکتفا نمی کردند.

حسین که نوزده سال دارد، گفت حتما سعی خواهد کرد در سخنرانی روز یکشنبه حاضر باشد زیرا علاقه دارد حرف های آرشام پارسی را

بشنود.

مکنزی، برگزار کننده ی این برنامه، گفت برای تأمین امنیت برنامه از مأموران محافظت دانشگاه کمک خواهد خواست. او گفت: پارسی به ویژه

به قوانین اسلامی ایران خواهد پرداخت و نفرتی که این ایدئولوژی از شیوه ی زندگی همجنسگرایان دارد.

مکنزی گفت: "ما جامعه ی مسلمان فوق العاده خوبی اینجا در سنت جان داریم که در تمام زمینه های زندگی این شهر فعال است و در ارتباط

مستقیم با دیگر شهروندان، و همیشه پیشقدم کمک به خیریه ها و فعالیت هایی نظیر آن. بعضی از مسلمانان، درست مثل بعضی از مسیحی ها

و یهودی ها، به افرادی که گرایشات جنسی متفاوت و یا هویت جنسی متفاوت دارند، به دیده ی تحقیر نگاه می کنند، اما افزون بر آن، آزاری به

کسی نمی رسانند." او اضافه کرد: "اما در ایران گروهی هستند که به دور از هر منطقی، به خاطر چنین تفاوتهایی به دیگران آسیب های

جدی می رسانند."

متن خبر منتشر شده در سایت خبری بازتاب

( از سایت های خبری متعلق به جمهوری اسلامی )

بازتاب: پرنیت ریز مکالمات و محتوای SMS مشتریان تلفن همراه تنها با دستور مراجع قضایی و در موارد خاص ارایه می شود. در غیر این

صورت این اقدام جرم محسوب شده و بلافاصله عاملان آن مورد پیگرد قانونی قرار می گیرند.

مهندس تیمور کرمی، مدیرکل بازرسی و ارزیابی عملکرد و پاسخگویی به شکایات شرکت ارتباطات سیار، در گفت و گو سیتنا، در خصوص

اقدامات برخی کانال ها و عوامل در گذشته در ارائه ی ریز مکالمات مشتریان به افراد دیگر اظهار داشت: «طبق قانون اساسی ریز مکالمات و

محتوای SMS افراد در اختیار هیچ فرد دیگری به جز خود مشترک قرار داده نمی شود.

وی با اشاره به این مطلب که ارائه ی پرنیت ریز مکالمات و محتوای SMS های افراد به دیگران جرم و استراق سمع محسوب می شود، گفت:

ارائه ی پرنیت این اطلاعات تنها با دستور مراجع قضایی و در مواقع خاص صورت می گیرد.

کرمی، دستور اخیر وزیر ارتباطات مبنی بر جلوگیری از تخلفات در این زمینه را مربوط به پرنیت شماره تلفن های مکالمات دانست و خاطرنشان

کرد: «تخلفات صورت گرفته در این زمینه نیز به سرعت پیگیری و با متخلفان برخورد قانونی خواهد شد.»

مدیرکل بازرسی و ارزیابی عملکرد و پاسخگویی به شکایات شرکت ارتباطات سیار، در پاسخ به این سؤال که آیا دیگر تخلفی در خصوص

پرنیت شماره تلفن های مکالمات صورت نمی گیرد، گفت: تخلف ممکن است صورت گیرد، اما این تخلفات اعم از رؤیت یا چاپ پرنیت، جرم

مشهود و قابل تعقیب بوده و فرد متخلف بلافاصله شناسایی و مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

### ریز مکالمات و پیشگیری های لازم

در ماه گذشته از طرف چند تن از دوستان اطلاع داده شد که به تازگی افرادی که مزاحم اس ام اس دارند با مراجعه به دادسرا و دریافت حکم

از سوی مراجع قضایی می توانند از اداره مخابرات ریز اس ام اس های دریافتی خود را که به تایید شرکت مخابرات رسیده دریافت کنند و هم

اکنون از آن در دادگاه ها و دادسراها به عنوان سند قانونی علیه متهم استفاده می شود و بر اساس آن تا کنون در موارد متعددی حکم کیفری

صادر شده است.

به طور نمونه یکی از این موارد تفاضای رابطه جنسی از طرف یک پسر برای یک پسر دیگر با اس ام اس بود که شاکی با استناد به اس ام اس

ارسالی قصد محکوم کردن فرستنده این اس ام اس را داشت.

همچنین چندی پیش در سایت بازتاب خبری چاپ شد که مؤید این ماجراست. لذا با توجه به مجازات های شدیدی که برای رفتارهای عاطفی و جنسی نامتعارف با قوانین جمهوری اسلامی در ایران وجود دارد به یکایک دوستان همدل توصیه می کنیم در متن پیام های ارسالی خود توجه بیشتری داشته باشند و برای کسانی که به تازگی با آنها دوست شده اند و هنوز به آنها اطمینان کافی پیدا نکرده اند به گونه ای پیام بفرستند که شخص دریافت کننده پیام نتواند برای محکوم کردن شما به آن استناد کند. حتی توصیه ما این است که از کلمات دوپهلوی و رمزگونه در پیام های خود استفاده کنید تا احتمال وقوع حوادث کمتر شود .

**توصیه ی خصوصی خبرنگار ما:** از این خبر بازتاب نتیجه می گیریم که اس ام اس هایی که بین مردم رد و بدل می شه، ذخیره شده و قابل کنترله .امکان چاپ و استناد به آنها هم وجود داره .به نظرم بهتره تو اس ام اس زدن بیشتر مراقب باشیم و هر چیزی رو ننویسیم چون در صورتیکه مشکلی برای ما پیش بیاد این پیام های تلفنی شاهد و مدرک محکومیت ما می شن .مثلاً می تونیم به جای گی از جی یا به جای سکس از ایکس و ...استفاده کنیم و خلاصه رمزیش کنیم .مثلاً اگر خواستی یک پسر خوشگل رو برای پارتی دعوت کنین بهش اس ام اس بزنید بگید :حاجی امشب خونه ما دعای توسله .اگر تشریف بیارید هم خودتون ثواب می کنید و هم ما ،لطفاً شیو هم فراموش نشه!





### ❖ برنامه جنجال برانگیز سازمان همجنسگرایان ایرانی در دانشگاه UNBSJ کانادا

آرشام پارسی دبیر کل سازمان همجنسگرایان ایرانی در اولین سفر استانی خود به شهر Saint John در استان New Brunswick واقع در شرق کانادا، همانند گذشته برنامه ای بحث برانگیز را در دانشگاه UNBSJ داشت. آقای مک مکنزی (Mack Mackenzie) مسئول گروه Q-Collective در دانشگاه UNBSJ که ویژه دگرباشان

جنسی می باشد، پس از باخبر شدن از سفر شخصی آرشام پارسی به S.J. ترتیبی داد که این سفر به عنوان اولین سفر استانی دبیر کل سازمان همجنسگرایان ایرانی در کانادا تغییر شکل دهد به طوری که این سفر و برنامه های ویژه اش تیتراهای صفحات اول روزنامه های شهر شدند. شهر S.J. که در شرق کانادا قرار دارد بسیار آرام و زیباست و جمعیت ایرانی قابل توجهی را در خود جای داده است. اکثر ایرانیان ساکن این شهر مهاجر هستند و تعدادی نیز در دانشگاه UNBSJ مشغول تحصیل می باشند. متأسفانه برخی از ایرانیانی که سالها در خارج از کشور زندگی می کنند هنوز بر افکار و عقاید خود در ارتباط با مسائل جنسی تجدید نظر نکرده اند و با مشکلاتی خاص در این باره مواجه هستند. یکی از این موارد گرایش جنسی دگرباشان است که همچنان با آن بعه عنوان "ناهنجاری" برخورد می شود. برنامه سازمان در آن شهر و گزارشات و مصاحبه هایی که روزنامه ها و رادیو ها در این باره انجام دادند، تلنگری بود به جامعه ایرانی مقیم آن شهر، و مباحثی را به دنبال داشت. چندی پیش از این سفر، مراسمی در ارتباط با دگرباشان جنسی برگزار شده بود که متأسفانه برخی از ایرانیان عکس العمل های ناپسندی داشتند و این امر باعث گردید تا مک مکنزی برای برگزاری این سخنرانی در دانشگاه کمی با احتیاط رفتار کند. او از چندی قبل فراخوانی را منتشر نمود و از عموم مردم خواست که در صورت تمایل به شرکت در این سخنرانی از قبل با مسئولان برنامه هماهنگ کنند زیرا از ورود افرادی که ثبت نام نکرده اند جلوگیری به عمل خواهد آمد. وی دلیل خود را رفتارهای ایرانیان و جلوگیری از بروز هرگونه ناهنجاری اعلام نمود.

در پی این فراخوان جف دوچارمه (Jeff Ducharme) خبرنگار روزنامه شرق کانادا به نام تلگراف ژورنال (Telegraph-Journal) مصاحبه ای را با دانشجویان ایرانی دانشگاه UNBSJ انجام داد و به برخورد ایرانیان با موضوع دگرباشان جنسی و برنامه ای که در چند روز آینده برگزار می شد، پرداخت که در صفحه اول آن روزنامه در تاریخ ۲۴ نوامبر منتشر گردید.

حدود ۵۰ نفر برای شرکت در این سخنرانی ثبت نام کرده بودند و در میان آنها تنها دو نفر ایرانی بودند و بقیه افراد را اساتید دانشگاه، مدیران سازمان های ویژه دگرباشان جنسی از قبیل پینک فلوگ (PFLAG)، روزنامه نگاران، دگرباشان و علاقمندان به موضوعات جنسی ایرانیان تشکیل می دادند.

یکشنبه ۲۶ نوامبر از ساعت سه الی چهار و نیم بعد از ظهر برنامه سازمان همجنسگرایان ایرانی در دانشگاه UNBSJ برگزار شد. آرشام پارسی بعد از سخنرانی ۲۰ دقیقه ای خود در ارتباط با وضعیت دگرباشان ایرانی تصویری را به نمایش گذاشت که حضاران در جلسه را به شدت تحت تأثیر قرار داد. در پایان به مدت یک ساعت به سئوالات روزنامه نگاران و دیگر شرکت کنندگان پاسخ گفت. در پایان هدیه ای به رسم یادبود از طرف گروه Q-Collective به سازمان همجنسگرایان ایرانی اعطا شد. این برنامه تیترو روزنامه تلگراف ژورنال ۲۷ نوامبر شد و پس از آن رادیو CBC آن شهر نیز مصاحبه ای را با دبیر کل سازمان در ارتباط با دگرباشان ایرانی و عکس العمل جامعه ایرانی مقیم کانادا انجام داد. شایان ذکر است که یکی از هدف های مهم سازمان همجنسگرایان ایرانی اطلاع رسانی و ایجاد بستری مناسب جهت مباحث جنسیتی و گرایش جنسی در جامعه ی ایرانی است و می کوشد سکس ستیزی و همجنسگراستیزی را برطرف سازد. آرشام پارسی در یکی از پاسخ های خود اشاره نمود که پوشش خبری این برنامه ها در جامعه ایرانی تأثیر مثبت در پی دارد زیرا اکثر افراد مقیم کانادا به ایران مسافرت می کنند و در صورتی که اطلاعات صحیحی در دست داشته باشند پل ارتباطی مناسبی برای انتقال یافته های فرهنگی کانادایی که مورد نیاز جامعه ی ایران است، خواهند بود و در آگاهی رسانی اجتماعی سهیم خواهند شد.

گفتنی است که سازمان همجنسگرایان ایرانی سال ۱۳۸۵ را سال آگاهی اجتماعی نام نهاده و تا به حال بیش از پنجاه نشست آگاهی رسانی برگزار نموده است.

❖ اطلاع رسانی تنها راه مقابله با همجنسگراستیزی در ایران است

خالد ملک  
تلگراف ژورنال  
۲۷ نوامبر ۲۰۰۶

یکشنبه نشست ویژه دگرباشان جنسی با حضور ۲۸ نفر در دانشگاه UNBSJ برگزار شد و در نهایت دو نفر اعلام کردند که از دانشجویان این دانشگاه هستند. گروه Q-Collective دانشگاه UNBSJ که برگزارکننده ی این نشست بود، تمهیدات امنیتی بسیار برای محافظت آرشام پارسی، دبیر کل سازمان دگرباشان جنسی ایران، که از شش ماه پیش در کانادا اقامت دارد، را بکار برد.

از کسانی که مایل به شرکت در این نشست بودند خواسته شده بود که اقدام به ثبت نام نمایند تا برگزار کنندگان این نشست اطلاعاتی از آنها در دست داشته باشند. مک مکنزی سخنگوی این گروه در پایان جلسه در مصاحبه ای گفت که هدف از این ثبت نام گزینش افراد نبوده است، منظور تخمین زدن تعداد احتمالی شرکت کنندگان بوده است. او گفت: ما با هیچکدام از کسانی که برای ثبت نام تماس گرفتند، مشکلی نداشتیم. و اضافه کرد، حداقل ۱۸ نفر از کسانی که ثبت نام کرده بودند در جلسه حاضر نشدند.



آرشام پارسی، دبیر کل سازمان همجنسگرایان ایرانی در سخنرانی ویژه دگرباشان ایرانی در دانشگاه UNBSJ

عنوان سخنرانی پارسی دگرباشان ایرانی را رها نکنید، بود. پس از سخنرانی اسلایدهایی از نمونه ی ستم بی رحمانه ای به بر دگرباشان در ایران روا می دارند، به نمایش گذاشته شد. اسلاید ها شامل برخی صحنه های اعدام، شلاق و ضرب و جرح دگرباشان بود.

پارسی گفت از سال ۲۰۰۴ به عنوان سخنگوی سازمان مشغول به کار شده و در ماه می

۲۰۰۶ به عنوان دبیر کل سازمان انتخاب شده است. او گفت که سازمان IRQO ، که

تغییر نام یافته ی PGLO می باشد، به هیچ گروه سیاسی و مذهبی وابسته نیست و تنها برای گسترش حقوق بشر برای دگرباشان ایرانی بدون توجه به رنگ، نژاد، زبان و عقاید آن ها تلاش می کند.

پارسی تأکید کرد سازمان دگرباشان جنسی ایران مخالف هرگونه حمله نظامی به ایران است. او گفت: خشونت، آزادی به ارمغان نخواهد آورد.

تنها راه مقابله با همجنسگراستیزی در ایران اطلاع رسانی عمومی و آگاهی اجتماعی می باشد.

او همچنین متذکر شد که تنها راه کمک به دگرباشان ایرانی "ارسال اطلاعات صحیح به جامعه ایرانی است. زمانی که مردم آگاه باشند، از ما

حمایت و پشتیبانی خواهند کرد. بسیاری هنوز تفاوت میان همجنسگرایی، همجنس بازی و بچه بازی را نمی دانند، و این سه مورد را هم معنا

می پندارند."

پارسی گفت بعد از اینکه به دلیل فعالیت هایش مورد پیگرد قرار گرفت، ایران را ترک نموده است. او گفت: خوشحالم که امروز حضور جامعه ای هستم که احساسات من را کاملا درک می کند.

مشکل دگرباشان ایرانی تنها دولت حاکم نیست بلکه خانواده ها نیز نقش مهمی دارند. او گفت: «خانواده های ما، ما را بپذیرند زیرا هیچ اطلاع

صحیحی در ارتباط با گرایش ما ندارند و تصور می کنند که همجنسگرایان به دیگران تجاوز می کنند. نمی توانند تصور کنند دو نفر همجنس

همدیگر را ببوسند."

پارسی گفت که دولت ایران وب سایت سازمان را فیلتر کرده است و آنها در صددند رادیو اینترنتی خود را به ماهواره تبدیل کنند تا در سطح

وسیع تری اطلاع رسانی کنند. او گفت که هم اکنون در کشوری آزاد زندگی می کند، اما هزینه ی این آزادی را یم پردازد. وی گفت: من باید

به تلاش هایم برای کمک به دگرباشان ایرانی ادامه دهم و این مالیات بر آزادی من می باشد.

جنبش دگرباشان ایرانی پستی ها و بلندی های زیادی را به خود دیده است. فعالان بسیاری پا به عرصه مبارزات فرهنگی - اجتماعی گذاشته و پس از مدتی رفته اند. دوستان بسیاری به سن بازنشستگی فعالیت خود رسیده اند و دست از کار برکشیده و تنها از دور مراقب و پیگیر جنبش اند و از آن جمله، عزیزان بسیاری هنوز گاه با فعالیتهایی و حضور خود را اعلام می کنند. برخی نیز از سال ها پیش تا کنون کمر همت بسته و ایستاده اند. این آمد و رفت ها، مقالات، سخنرانی ها، اعتراضات، رسانه ها و ... جنبش دگرباشان جنسی ایران نام گرفته است.

اما نکته مهم این است که فعال بودن لازمه حضور در جنبش دگرباشان جنسی ایران نیست. تک تک همجنسگرایان، دوجنسگرایان، و دگرجنسگونگان ایرانی زیر چتر جنبش قرار دارند. هر حرکتی با توجه به شرایط مکانی و زمانی آن ارزشمند است. به همان اندازه که حضور دگرباشان ایرانی در دومین نشست شورای حقوق بشر سازمان ملل در ژنو از اهمیت خاصی برخوردار بود، وبلاگ نویسی و یا گذاشتن یادداشتی بسیار کوتاه در وبلاگ ها، ارسال نامه ای برای دیگر اعضای جنبش و حتی گرد هم آمدن چند نفر همجنسگرا برای نوشیدن یک فنجان چای، نیز اهمیت دارد. حضور ما، و تفاوت در طبیعت فعالیت های ما است که جنبش دگرباشان جنسی ایران را تقویت و پیشرونده می کند.

وجود سازمان همجنسگرایان ایرانی، مجلات، رادیو، وبلاگ ها و حضور تک تک دگرباشان در داخل و خارج ایران در نهایت به ایجاد یک شبکه ارتباطی بسیار قوی در سرتاسر دنیا منجر خواهد شد که ارزش و اهمیت آن بر کسی پوشیده نیست. با نگاهی به گذشته ی جنبش دگرباشان ایرانی می توان دریافت که در چند سال اخیر تغییرات چشمگیری روی داده است. جامعه دگرباش دست به آشکارسازی زده و به وضوح می توان حضورش را در جامعه ایران حس کرد. علاوه بر آن دگرباشان ایرانی حضوری چشمگیر در اینترنت و صفحات اینترنتی دارند که امکانی فراهم می سازد تا با رعایت امنیت جانی و روانی خود آشکارا سخن بگویند و در اطلاع رسانی و ایجاد بستری مناسب برای پیشرفت جنبش تلاش کنند. ارتباطات دوستانه و روزمره دگرباشان نیز از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا می تواند پل ارتباطی و خبری بین جامعه گشته و شبکه متحد و منسجمی را ایجاد کند. ارسال هر نامه و یا خبر نیز به بررسی و تصمیم گیری ها در سطح وسیع کمک خواهد نمود.

در این میان نشریات سهم به سزایی داشتند و در این مدت کوتاه، روند پیش رونده ی جنبش را سرعت بخشند. اما نباید از خاطر دور ساخت که نشریات تنها ابزارهای این مهم بودند. با نگاهی به فعالان این نشریات می توان دریافت که هدف اساسی، جنبش دگرباشان جنسی است نه ابزارهای وابسته و زیرساختاری آن. به عبارت دیگر دست اندرکاران این نشریات سابقه هایی در این کار داشته اند، و در گذر زمان تنها موقعیت و فضای فعالیت تغییر یافته است نه اساس هدف. به عنوان نمونه سپنتا پس از اتمام همکاری اش با ماها، ماهنامه دلکده را منتشر کرد. حال که ماهنامه دلکده بیش از این منتشر نمی شود دلیل بر آن نیست که سپنتا دست از فعالیت برداشته است، همان گونه که پس از تعطیلی مجله

ماها، واراند تصمیم گرفت که ادامه فعالیت خود را در مکان و موقعیت جدیدی به نام چراغ ادامه دهد. ما در هر جا که باشیم با هم و در کنار هم به کار ادامه خواهیم داد. نشریات ما بلندگوی جنبش همجنسگرایی است و نه بلندگوی شخص یا گروهی خاص. ما هنوز در اول راهیم، در آینده، و با یاری هم به جایی خواهیم رسید که آنقدر پیش رفته باشیم که گروه های مختلف در دل جامعه ی دگرباشان ایرانی داشته باشیم، اما امروز، همه ی یکی هستیم، و امکانات و تریبون همامان در اختیار کل جنبش است.

امیدواریم با حمایت و پشتیبانی عزیزان دگرباش ایرانی اثبات کنیم که هدف ما آزادی و برابری حقوقی است، و بنابر اعتقاد ما تبعیض گرایشات جنسی نیز باید از میان برداشته شود، و این امکان پذیر نیست مگر آنکه ما خود پا پیش بگذاریم.

در پایان جا دارد که باری دیگر از تمامی زحمات سپنتای عزیز و دیگر همکارانش در ماهنامه دلکده تشکر و قدردانی بعمل آید و دستانش را به گرمی بفشاریم. با او خداحافظی نمی کنیم بل سلام و درودی می فرستیم به فعالیت های فردای دست اندرکاران دلکده.

آرشام پارسی

دبیرکل سازمان همجنسگرایان ایرانی

(سازمان دگرباشان جنسی ایران)

[www.pglo.net](http://www.pglo.net)

[arsham@pglo.net](mailto:arsham@pglo.net)

شماره تماس با دفتر مرکزی سازمان در تورنتو: 001-416-548-4171

## نشریه الکترونیکی چراغ



از کلیه پژوهشگران، نویسندگان، مترجمان و ویرایشگران، دعوت به همکاری می‌کند. از دوستان و همکارانی که مطلبی برای ما ارسال می‌کنند، خواهش می‌کنیم:

- ❖ مطالب خوانا باشند
- ❖ همراه ترجمه‌ها، نسخه‌ای از متن اصلی ارسال شود
- ❖ مطالب فرستاده شده قبلاً چاپ و منتشر نشده باشند و اگر منتشر شده است، حتماً اسم منبع و تاریخ دقیق آن قید شود
- ❖ چراغ در ویرایش (در صورت نیاز) مطالب آزاد است
- ❖ مطالب رسیده، در صورت درخواست نویسندگان، پس فرستاده می‌شود
- ❖ مسئولیت نوشته‌های با امضا، با نویسندگان آنهاست.

## معرفی رسانه‌های ما

مجله رنگین کمان (majalehranginkaman@gmail.com)

مجله ماها (majaleh\_maha@yahoo.com)

مجله سکاف (helia.parand@gmail.com)

ماهنامه دلکده (delkadeh@gmail.com)

خبرنامه بیداری (news@bidari.info)

نشریه چراغ ( editor@pglo.net )

رادیو رها (radio@pglo.net)

## تماس با ما

شماره تماس با دفتر سازمان در تورنتو - کانادا: ۴۱۷-۵۴۸-۴۱۶-۰۰۱

arsham@pglo.net

۱- آرشام پارسی

radio@pglo.net

۲- مهرناز خجسته

saba@pglo.net

۳- صبا راوی

info@irqo.net

۴- نیاز سلیمی

sam@pglo.net

۵- سام کوشا

info@irqo.net

۶- ویکتوریا طهماسبی

### اعضای شورای مرکزی به ترتیب حروف الفبا:

arsham@pglo.net

آرشام پارسی

دبیرکل:

### دبیران سازمان:

saba@pglo.net

صبا راوی

دبیر حقوق بشر

sam@pglo.net

سام کوشا

دبیر امور فرهنگی

farhad@pglo.net

فرهاد راد

دبیر امور اجتماعی

### مدیران سازمان:

radio@pglo.net

مهرناز خجسته

مدیر رادیو رها

saghi@pglo.net

ساقی قهرمان

سردبیر نشریه چراغ

pglo@pglo.net

ترانه فروهر

مدیر روابط عمومی

### شعبه های سازمان:

sam@pglo.net

سام کوشا

شعبه امریکای شمالی (کانادا)

saba@pglo.net

صبا راوی

شعبه اروپا (هلند)

info@irqo.net

مهشید

شعبه ایران